


# آیا در شایستگی انجیل زندگی می‌کنید؟

 بایاید اکنون برای لحظه‌ای در حالی که سرهای خود را خم می‌کنیم، سرپا بایستیم و چشمان خود را به سوی خدا برافرازیم. چنانچه درخواست‌هایی هست که باید به حضور خدا بلند کرده شود، کافی است هم اینک دست خود را این چنین به سوی او برافرازد و هر تمنايي که دارید را در قلب خود نگه دارید.

۲ ای پدر آسمانی، به خاطر روزی دیگر سپاسگزارت هستیم. و حال [روز] دیگری رقم می‌خورد، در تاریخ ثبت خواهد شد. جلسات بامدادی امروز سپری شدند. کلامی که اعلام شد بر روی نوار باقی می‌ماند، روزی باید آن امر الهی را رؤیت کنیم. یا باید درست باشد یا نادرست. و ما-ما به درستی آن ایمان داریم زیرا کلام توست.

۳ اکنون دعا می‌کنیم که مشب مسئلت‌های مان را به ما عنایت کنی. با دست‌های برافراشته‌ی خود استدعا می‌کنیم. تو از پیش از نیاز و خواسته‌ی دل ما آگاهی. پس خداوندا، دعا می‌کنیم که به ما پاسخ دهی و خواسته‌های قلبی‌مان را به ما عطا کنی، باشد که بتوانیم آن را برای ارج نهادن به تو به کار ببریم.

۴ بیماران حاضر در میان ما را شفا ده. هر گناه و بی‌ایمانی را بردار. از... خداوندا، مشب در حالی که در کلامت و در زمانی که در آن به سر می‌بریم، تأمل می‌کنیم، باز عنایت کرده ما را از برکات بهره‌مند ساز. ای پدر، تنها به هدف فراگیری روش زندگی بهتر و برخورداري از زندگي نزدیک‌تر به تو، گرد هم آمده‌ایم. زیرا نزدیک شدن آن روز را می‌بینیم پس باید بیشتر با هم جمع شده و از تو راهنمایی و هدایت بگیریم. ای پدر، در نام عیسی این را عنایت فرما. آمین.

سپاسگزارم. بفرمایید بنشینید.

۵ می‌دانم هوا بسیار گرم است و به خصوص اینکه این مکان سراسر پر شده است. و از اینکه سیستم... تهویه هوا نداریم، متأسفیم. و من... شاید چنین باشد... به محض برگشتن از سفری که در پیش دارم، و بازگشت برای جلسات احتمالی، دو کار هست که می‌خواهم برای کلیسا انجام دهم. مایلم بیان در این سمت باشد تا نگاه نوازنده‌ی پیانو رو به جماعت باشد. یک ارگ در این سمت و یک دستگاه تهویه هوا هم می‌خواهم. فکر می‌کنم همین بسنده خواهد کرد. و بنابراین ما هستیم... به خداوند اعتماد خواهیم کرد و می‌دانیم که او این را به ما خواهد بخشید.

۶ گمان کنم به من گفتند که برادر هیکرسون این را از مجله‌ای درآورده‌اند. آن را آنجا بر روی میز من گذاشتند. در مجله از صورت فلکی آن فرشته‌ها صحبت شده بود. آیا شکل هرم را می‌بینید؟ به این یکی در این سمت نگاه کنید، بال نوک نیز به همراه قفسه‌ی سینه‌اش که این چنین است، در دست راست من. من ماه‌ها و ماه‌ها و ماه‌ها پیش از پشت همین منبر اعلام کرده بودم، ملاحظه کنید، همین جاست. و در مجله‌ی لوک... یا سری ماه مه مجله‌ی لایف درج شده است، به گمانم هفدهم ماه مه منتشر

شده است. درست است؟ هفدهم ماه مه منتشر شد. خانم وودز امروز به من گفتند که بسیاری به ایشان زنگ زده و پرسیده‌اند. چاپ ماه مه است، هفدهم ماه مه.

۷ ابری مرموز است. ابر در ارتفاع بیست و شش مایلی [حدود ۴۲ کیلومتری] است و سی مایل [حدود ۴۸ کیلومتر] عرض دارد. و این همان چیزی است که ما اینجا در خصوص آن صحبت می‌کنیم. جایی که فرشته‌ی خدا فرود آمد و آن مکان را به لرزه درآورد. و تمام... صدای بسیار مهیبی داشت...

۸ آقای سرخ دارم... فکر کنم چند لحظه پیش جایی برادر سوتمن را دیدم. ایشان در همین جمع هستند. ایشان ایستاده بودند... بله. درست انتهای اینجا. ایشان در هنگام آن رخداد، در جایی نزدیک ایستاده بودند. فکر کنم چندان از ایشان دور نبودم. ایشان را می‌دیدم و سعی داشتم با دست تکان دادن به ایشان علامت دهم. و دوربین‌شان در دستم بود. خوب، حیواناتی که در حال شکار آنها بودیم، داشتند... بر روی آن تپه نبودند. به تپه‌ی دیگری رفته بودند. روز پیش آن همراهان را یافته و گفته بودم به کجا بروند. من به این سمت رفته بودم که اگر حیوانات از آن راه آمدند با شلیک هوایی آنها را به سویی دیگر برگردانم، خوب این چنین آنها می‌توانستند حیوان خود را شکار کنند. بله، منظور همان خوک وحشی آمریکایی است.

۹ و این چنین من به آن سمت رفتم ولی آنها آنجا نبودند. در آن سو هم نبودند. دیدم برادر فرد بالا می‌آیند ولی در آنجا اثری از دیگران به چشم نمی‌خورد. ایشان برگشتند و برادر نورمان تپه را رد کردند. و من برگشتم و از دره‌ای باریک پایین رفته و از سمت دیگر بالا آمدم، البته تنها بودم، کمابیش یک مایل و نیم [حدود دو و نیم کیلومتر] در زمینی بسیار ناهموار راه رفتم. سپس نشستم و به اطراف نگاه کردم. هوا دیگر روشن شده بود.

و سرگرم جدا کردن خارهایی که ما در آنجا به آن بی تی راخ می‌گوییم شدم. شبیه بیدمشک است. سرگرم کردن آنها از شلوار خود شدم، درست همان‌طور که خود را در رؤیایی دیده بودم و تقریباً شش ماه پیش از آن رخداد، همین‌جا آن را برای شما بازگو کرده بودم. گفتم: «عجیب است. ببین دقیقاً در شمال توسان هستم، اندکی به سمت شمال شرقی. می‌شود...»

«توسان»، به یاد دارید گفتم: «اندکی به سمت جنوب غربی.»

و گفتم: «عجیب است.» این چنین به آن [بیدمشک] خیره شدم، آنها را از خود... بیشتر آنها را از پایین شلوار خود جدا کرده بودم. اگر تاکنون به آنجا رفته باشید، ناحیه‌ای بیابانی است. اصلاً شبیه این منطقه نیست. بیست برابر روشن‌تر است و هیچ درخت و چنین چیزی آنجا پیدا نمی‌شود. تنها کاکتوس است و شن.

۱۰ پس من-من تنها به این شکل به آن نگاه می‌کردم. چشمان خود را برافراشتم. و می‌توانم بگویم که کمابیش در فاصله‌ی نیم مایلی [حدود ۸۰۰ متری] از خود، یک رأس... یک گله‌ی خوک وحشی آمریکایی دیدم، از آن دوردست‌ها می‌آمدند از جایی

که از آن علف‌های نوک لک‌لکی هرز می‌خوردند. و به خود گفتم: «حالا می‌توانم آنجا به برادر فرد و برادر نورمان پیوندم، جای خوبی است.»

۱۱ عصر روز پیش روح‌القدس در کمپ به شکل خارق‌العاده عمل کرده بود و هم رخدادهای گذشته و هم چیزهایی که در حال وقوع بود را برای من بازگو کرده بود. بی‌اختیار برخاستم و از کمپ خود دور شدم.

و سپس صبح روز بعد به آن بالا رفتم. و شروع کردم به... گفتم: «حال، چنانچه قرار باشد به برادر فرد برسم، او را به پیرامون همین کوه خواهم برد.» که مسافتی حدود یک مایل [حدود ۱.۶ کیلومتر] به این سمت است. باید تقریباً دو مایل [حدود ۳.۲ کیلومتر] راه طی می‌کردم تا ایشان را می‌آوردم، شاید هم سه مایل [حدود ۴.۸ کیلومتر]. برای اینکه به ایشان برسم باید از این سمت پشت عبور می‌کردم، از جایی که به آن یال کوهستانی می‌گوییم، پایین می‌رفتم، به این شکل بالا می‌رفتم، از کوه‌های ناهموار و پر فراز و نشیب می‌گذشتم، از این سمت پایین می‌رفتم، دور می‌زدم و از اینجا می‌آمدم، سپس از این مسیر پایین می‌رفتم. و ایشان باید به پایین تپه می‌رفتند تا دنبال برادر نورمان بروند، که خود کمابیش چهار تا پنج مایل [کمابیش ۶.۵ تا ۸ کیلومتر] بود و سپس برمی‌گشتند. پس تکه‌ی کوچکی از دستمال کاغذی بر روی شاخه‌های کهور می‌گذاشتم، بدین ترتیب می‌توانستم هنگام برگشت گردنه‌ای که از آن آمده بودم را پیدا کنم.

۱۲ و همین که از گردنه‌ای کوچک با صخره‌های ناهموار بسیار گذشتم، ردپای گوزنی نمایان بود که از جایی پایین آمده بود به سخنی کمابیش چهل تا پنجاه یارد [۳۶ تا ۴۵ متر] پایین صخره. دیگر روز شده بود، ساعت بین هشت و نه بود. برادر فرد، فکر می‌کنید همین حدود بود، ساعت نه یا همین حدود؟ شتابان از این سو بالا رفتم تا خود را از دید خوک‌های وحشی پنهان کنم. آنها گراز وحشی هستند، می‌دانید و بسیار ترسناک می‌باشند.

۱۳ از این سو تپه را پیمودم و پس از گذشت از راهی میانبر دوان دوان از تپه بالا رفتم. و به همین صورت ادامه دادم و به قول خودمان یورتمه رفتم. و ناگهان طنینی سراسر منطقه را فراگرفت. هرگز چنین انفجار مهیبی نشنیده بودم! زمین لرزید و صخره‌ها شروع به غلتیدن کردند. و احساس کردم باید پنج فوت [حدود ۱.۵ متر] به هوا پریده باشم البته چنین به نظرم می‌رسید. ترسیده بودم. به خود گفتم: «خدای من!» فکر کردم به من شلیک کرده‌اند. آن کسی... کلاه مشکی بر سر داشتم. فکر کردم شاید آنها گمان کردند یک خوک وحشی است که از کوه بالا می‌رود و کسی به سوی من شلیک کرده است. صدا بسیار بلند بود گویی درست بر روی من بود. سپس، یکباره آوازی گفت: «به بالا نگاه کن.» آن امر الهی آنجا بود. سپس او به من چنین گفت: «این گشوده شدن هفت مهر است. به خانه بازگرد.» خوب، پیرو این امر به اینجا آمدم.

۱۴ تقریباً یک ساعت پس از آن برادر فرد و برادر نورمان را دیدم، دوباره به آنها پیوسته بودم. آنها با هیجان تمام سرگرم صحبت درباره‌ی آن بودند. ماجرا از این قرار است. خوب، علم می‌گوید غیر ممکن است که نوعی غبار، مه، بخار یا هر چیز دیگری

در آن ارتفاع پدید آمده باشد. آیا توجه می‌کنید؟ این تنها جایی اتفاق می‌افتد که... من نمی‌دانم. من-من...

۱۵ ما هنگام سفر به آن سوی دریا، نه هزار فوت [۲۷۴۰ متر] را می‌پیماییم. این بر فراز طوفان‌هاست. این تقریباً چهار مایل [حدود ۶.۴ کیلومتر] است. و گفته می‌شود، چه بسا بتوان گفت که در ارتفاع پانزده مایلی [۲۴ کیلومتر] دیگر نتوان بخاری مشاهده کرد. اما این در ارتفاع بیست و شش مایلی [۴۲ کیلومتری] بود و آن سراسر روز آنجا معلق بود. آیا ملاحظه می‌کنید؟ از ماهیت آن آگاه نیستند. اما خداوند را سپاس که ما می‌دانیم.

برادر هیگرسون سپاسگزارم. این آنجا بر روی میز من خواهد ماند. و چنین، هرگاه کتابی بنویسیم، در دسترس خواهد بود.

۱۶ اینجا یادداشت کوتاهی دارم که به من داده شده است. گویی از آخرین باری که اینجا بودم، تعدادمان بیشتر شده است. فکر می‌کنم نامش... حداقل نام پدرش دیوید وست است. و اینجا دوست خردسالی دارند که می‌خواهند به خداوند تقدیم کنند. آیا درست است؟ امشب است یا چهارشنبه شب؟ نمی‌دانم. باید... امشب باشد؟ خوب است. بسیار خوب، چه چیز... شما دیوید هستید، مگر نه؟ آنچه گمان می‌کردم، درست است. بسیار خوب. نظرتان چیست که آن دوست خردسال را به اینجا بیاورید؟

خواهر ما اینجا پشت پیانو تشریف بیاورند و سرود آنها را بیاورید را برای ما بنوازند. چنانچه شبان لطف کنند، اینجا تشریف بیاورند، بالا بیایند و به اتفاق این پسر کوچک را به خداوند تقدیم خواهیم کرد. حال، آن را به شکل کتاب مقدسی به جا آوریم.

۱۷ نوهی شماست، برادر وست. باورش سخت است، مگر نه؟ خواهر وست، شما در این مورد چه فکر می‌کنید؟ مگر چنین نیست... می‌دانید من چه فکر می‌کنم؟ می‌دانید، من هم پدر بزرگ هستم.

این مرا به یاد برادر داموس شاکاریان می‌اندازد. او در برابر جماعت بسیاری ایستاده بود. می‌دانید مانند من همه چیز را با هم قاطی می‌کند. آنجا ایستاده بود. گفت: «می‌دانید» ادامه داد: «به رُز گفتم، احساس می‌کنم» به همسرش چنین گفته بود «از وقتی که مادر بزرگ شده‌ام حس می‌کنم پیرتر شدم.» او گفت: «نه. می‌خواستم بگویم... [پدر] بزرگ» می‌دانید من...

۱۸ پس برادر وست این مسئله تنها درباره‌ی شما صدق نمی‌کند. درباره‌ی بسیاری از عزیزان حاضر هم صدق می‌کند. و این خوب است. فکر می‌کنم به راستی قدر نوه‌های خود را می‌دانیم. این... امیدوارم گفتنش آزاردهنده نباشد. معتقدم ما می‌توانیم وقتی بیشتر از آنچه با بچه‌های خود داشتیم با آنها بگذرانیم. روزی این را به همسر خود گفتم. او پاسخ داد: «بقینا. شما تنها چند لحظه آنها را ناز و نوازش می‌کنید، سپس آنها را به مادران‌شان می‌دهید و می‌روید.»

۱۹ خوب، من آن انتها یک نوهی کوچک پسر دارم. او می‌گفت: «پدر بزرگ، موعظه کن. پدر بزرگ موعظه کن.» یکشنبه شب گذشته هدایا را برداشتند و آن را روی

میز گذاشتند. داشتند او را می‌آوردند، آن پشت، و او صدای مرا از میکروفن شنید. گفت: «پدر بزرگ، موعظه کن. پدر بزرگ، موعظه کن.»

و بیلی گفت: «بله، آن بالا، آن روبرو.»

او گفت: «نه.» و هدایا همه بر روی زمین پخش شد. چنانکه پیداست او-می‌خواست اینجا بیاید. او همیشه با فریاد مرا صدا می‌کند، می‌دانید وقتی مرا در گروه‌هایی می‌بیند. فریاد می‌زند: «بابا بزرگ، موعظه کن. بابا بزرگ موعظه کن.» بسیار بلند فریاد می‌زند. خوب می‌دانم که آنها بامزه هستند.

بگوئید، نمی‌دانم می‌توانم کمی از آن موها را قرض بگیرم؟ او اکنون به آنها نیازی ندارد. بله، نامش چیست؟ [خواهر وست می‌گوید: «دیوید جانانان.» - گروه تألیف.] دیوید جانانان. نام زیبایی است، مگر نه؟ خوب، امیدوارم زندگی‌اش شبیه آنانی باشد که نامش را گرفته است. دیوید، آن پادشاه، داود، که مسیح بر تختش نشست و همچنین جانانان، آن دوست محبوب. به شما می‌گویم که آنها عزیزان کوچک دوست داشتنی هستند. به خاطر آنها بسیار شکر گزاریم. من... دارد بیدار می‌شود. و می‌تواند-می‌تواند مانند دیگران فریاد «آمین» برآورد، می‌دانید، خوب این مسئله برای ما مزاحمت ایجاد نمی‌کند. او را به خداوند تقدیم می‌کنیم.

معتقدم بسیار دلنشین است که زوج جوانی داریم که خدا دوست کوچکی را به عنوان امانتی به آنها سپرده و آنها هم آمده‌اند تا او را به خداوند تقدیم کنند. و همین کار نشان‌دهنده‌ی آن است که شما نیستید... که آنچه خدا به شما عنایت کرده را به او برمی‌گردانید. خدا به او برکت دهد.

حال، لطفاً او را ننگه دارید، به نظرم شاید مادر بتواند او را بهتر از من ننگه دارد. و آیا می‌شود که تنها بر او دست بگذاریم؟ ترجیح می‌دهید که این چنین باشد؟ خوب، زیرا می‌ترسم او را بیندازم نه اینکه او را بیندازم بلکه باعث بیقراری او یا چنین چیزی شوم. عرضم به حضور شما ترس همیشگی من این است که به قولی بچه‌ها را بشکنم. من-من...

مدا که آن انتهاست گفت... خوب، فکر کنم این تنها کار بر روی سکو است که او به من غبطه می‌خورد. مدا دوست دارد ننگه دارد...

خوب، بفرمایید به اینجا نگاه می‌کند، پسر کوچولو به من خیره خواهد شد. کوچولوی نازنینی است. بله، آقا. شاید خودم او را ننگه دارم. نمی‌دانم. خواهر... امیدوارم نیفتند. بگیرید، مگر بامزه نیست؟ بامزه نیست؟ چطوری؟ بسیار خوب، بسیار شیرین است.

بیایید سرهای خود را خم کنیم.

ای خداوند عیسی، اینک سخن از سال‌های دور است، آن هنگام که مسیحیت در قالبی انسانی به نام مسیح، آن مسیح‌های مسح شده که نامش عیسی بود، زاده شد. مردم خردسالان خود را نزد او می‌آوردند تا دست خود را بر آنها بگذارد و آنها را برکت دهد. و او گفت: «بچه‌های کوچک را بگذارید و آنها را از آمدن نزد من، باز ندارید زیرا ملکوت

آسمان به افرادی که چون آنها می‌شوند، تعلق دارد.» این زوج نازنین عزیز، پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌های‌شان و همه از پیروان راستین کلام هستند.

خداوند عیسی، امشب من به اتفاق شبان گرامی، این دیوید جانانان کوچک دوست داشتی را آورده و تقدیم تو می‌کنم. از جانب مادر و پدر او را به تو تقدیم می‌کنم. خداوندا، او را به تو پیشکش می‌کنم، در تندرستی، قوت، زندگی سراسر در خدمت، در حرمت خدای قادر مطلق که او را به این دنیا آورد. باشد که برکت خدا بر او باقی بماند. باشد روح‌القدس بر این کودک قرار گیرد. و اگر فردایی برقرار باشد، او انجیلی که امروز والدین و پدربزرگ و مادر بزرگش آن را بسیار ارج می‌نهند را در پیش گیرد. خداوندا این را عنایت کن. حال در نام عیسی مسیح این کودک و زندگی‌اش را به تو تقدیم می‌کنم. آمین.

فکر می‌کنم می‌خواهند از این دوست کوچک عکس بگیرند. [دوربینی صدا می‌دهد- گروه تألیف.] من هم پریدم.

خواهر، خدا به شما برکت دهد. باشد که همواره خداوند عیسی را دوست داشته و ارج نهید و این دوست کوچک تحت تربیت الهی رشد کند و این چنین پسر بچه‌ای فوق‌العاده خواهید داشت. مطمئن هستم. خدا با شما باشد.

فکر کنم پستانک کوچکش را انداخت؟ آن را برداشتنده؟ خوب!

حال بیاید این سرود کوتاه را بخوانیم، آنها را بیاورید. اکنون همه با هم، برای این دوست کوچک. بسیار خوب، خواهر.

آنها را بیاورید، آنها را بیاورید،

کوچکان را نزد عیسی بیاورید.

۲۰ برای سپردن آنها دستانی بهتر از دستان عیسی سراغ ندارم. آیا شما سراغ دارید؟ بله، دستان مبارک خداوند عیسی!

۲۱ حال، می‌دانم که آنجا گرم است. می‌خواهم به دربان، برادرم داک و دیگران بگویم که آن را بررسی کنند. برخی از خواهران در حال پاک کردن لکه‌ی روغن از روی دامن خود هستند که بر روی صندلی ریخته بود. [لباس] چند نفر لک شده است؟ می‌دانم، همسرم، دو دخترم، بتی کولین کوچک، خانم بیلر و چند نفر دیگر. چیزی روغن مانند، روی آن. داک، لطفاً هر گاه امکان پذیر شد، نگاهی به آن بیندازید. به گمانم جایی است که آنها... روغن یا رنگ یا چنین چیزی، درست جایی که صندلی بالا و پایین می‌شود. و چنین نیست؟ [برادر ادگار داک برانهام می‌گوید: «روغنی روی آنها نیست تا پاک شود.»- گروه تألیف.] خوب، پس نمی‌دانم چیست. گاهی فقط... به من گفته شد و من گفتم آن را به داک می‌گویم. بسیار خوب.

حال، چهارشنبه شب جلسه‌ی دعا برگزار می‌شود. آیا مورد دیگری هم هست؟ شما اعلام کردید؟ برادر نویل، به اعلان‌ها پرداخته‌اید؟ تمام اعلان‌ها بازگو شده است.

۲۲ حال، به امید خدا، یکشنبه‌ی آینده می‌خواهم به مبحث نکوهش نسل حاضر به خاطر مصلوب کردن مسیح، بپردازم. خوب، چه بسا بگویید «امکان ندارد نسل حاضر

مسیح را مصلوب کند.» پس خواهیم دید آیا پیرو آنچه در کلام آمده مردم چنین کرده‌اند یا خیر؟ خوب، به امید خدا بامداد یکشنبه‌ی آینده، اگر، اکنون اگر-اگر-اگر چیزی رخ دهد...

۲۳ این هفته باید در هوستون، در گردهمایی که تا یکشنبه مرا مشغول می‌کند باشم پس نمی‌دانم این کار میسر خواهد شد یا خیر. اما دو یا سه یکشنبه داریم که می‌تواند در این خصوص تأثیرگذار باشد. سپس آخرین هفته‌ی این ماه برای گردهمایی یا برگزاری جلسه‌ای در شیکاگو، راهی شیکاگو خواهیم شد. و سپس همراه خانواده به آریزونا بازمی‌گردیم زیرا تعطیلات بچه‌ها تمام شده و آنها باید به مدرسه بازگردند.

۲۴ حال، چند نفر از قرائت کتاب مقدس و برکات خداوند فیض می‌برند؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.»- گروه تألیف.] همه‌ی ما، به غایت مستفیض شده‌ایم.

۲۵ اکنون اینجا گرم است و می‌دانم تعدادی از شما امشب راهی محل زندگی خود می‌شوند. می‌دانم برادر روندی و چارلی و دیگران باید مسیر طولانی رانندگی کنند. و یک دقیقه صبر کنید، شما در تعطیلات به سر می‌برید، مگر نه؟ خوب، شنیده‌ام که قرار است به ماهیگیری بروید.

«خداوند زمانی که انسان ماهیگیری می‌کند را حساب نمی‌کند. هنگامی که ماهیگیری می‌کنید، پیر نمی‌شوید.» خوب، پس دختران، شما همراه آنها بروید. ملاحظه می‌کنید؟ و چنانچه بتوانم من هم می‌آیم و به شما می‌پیوندم. و می‌دانید می‌گویند: «خداوند از نیکویی خود زمانی که انسان به ماهیگیری می‌پردازد را حساب نمی‌کند.» همین که-همین که حس برآشفستگی ذهنی به شما دست می‌دهد به ماهیگیری بپردازید. در زندگی خود برای آرام شدن راهی بهتر از رفتن به ماهیگیری سراغ ندارم.

۲۶ روزی کارت کوچکی از آقای تروتمن به دستم رسید. آیا کسی آقای تروتمن را به یاد می‌آورد، شرکت یخ در نیوآلبانی؟ او آنجا کارت کوچکی داشت که می‌گفت: «پیش به سوی ماهیگیری.» و چنین گفته می‌شد که «مردی که دارد... هر مردی، برادران خود را در فضای ماهیگیری پیدا می‌کند. کسانی که برای کمک کردن آماده هستند در فضای ماهیگیری به یکدیگر خواهند رسید.» کمابیش هشت یا ده موضوع در کارت‌ها درج می‌شد. ولی در پایان این جمله به چشم می‌خورد: «آدمی هنگام ماهیگیری به خدا نزدیکتر می‌شود.» خوب به نظرم این درست است. «غنی و فقیر در ماهیگیری یکسان هستند.» ملاحظه می‌کنید؟ «کسانی که برای کمک کردن آماده هستند در فضای ماهیگیری به یکدیگر خواهند رسید.» و همه چیز درباره‌ی «ماهیگیری» بود.

۲۷ بسیار خوب، به شکل دیگری به ماهیگیری و صیدی که در این سی و سه سال مرا به خود مشغول کرده خواهم پرداخت، منظور صید جان‌های بشری است. باشد که خداوند ما را یاری کند تا هر جانی که می‌یابیم را صید کنیم.

۲۸ حال امشب این ضبط می‌شود. خوب، امروز بامدادان (جیم اینجاست یا ضبط می‌کند) فکر می‌کنم عزیزی توجه مرا به این نکته جلب کرد که بر روی نوار گفته بودم: «خروج دوم». منظورم دوم نبود. منظور «خروج سوم» است.

سخن از روح‌القدس در هیئت ستون آتشین است؛ فرود آمدن خدا در جلوه‌ای، خروج نخست را محقق ساخت و-و در... بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد.

خروج دوم، مسیح بود که کلیسا را از بطن یهودیت بیرون آورد.

و خروج سوم هنگامی است که همان ستون آتش عروس را از کلیسا برمی‌گیرد. آیا ملاحظه می‌کنید؟ پس خروجی طبیعی داریم و پس از آن خروجی روحانی و در فرجام خروجی روحانی از متنی روحانی. دقت دارید که سخن از سه خروج است، چه بسا بهتر است در تبیین موضوع، توصیف خروج روحانی کلیسا را به کار ببرم. پس سه خروج است، به بیانی سه روزگار مربوط به آن.

۲۹ اکنون امشب می‌خواهم نوار دیگری ضبط کنم که عنوانش چنین است: آیا در شایستگی انجیل زندگی می‌کنید؟ شاید طولانی نشود. خوب، هم اینک شماری نگاشته‌ی مقدس و چند یادداشت دارم، اما برای شروع می‌خواهم کلام خدا را بخوانیم. پیش از این کار، لحظه‌ای سرهای خود را نزد او خم کنیم.

۳۰ ای خداوند عیسی، هر مرد، زن یا بچه می‌تواند به شکل فیزیکی این کتاب مقدس را ورق زند اما بازگو کردن آن تنها از تو برمی‌آید و بس. خداوند، دعا می‌کنم که این متنی که در قلبم جای گرفته را به سراسر ملت‌ها و مردم بفرستی، باشد که سبک و روش زندگی که از آنها خواسته می‌شود، برایشان آشکار شود. زیرا بسیاری از من پرسیده‌اند: «آیا منظور از زندگی مسیحی، سر کردن در جلسات کلیسایی است؟ کمک کردن به تنگدستان و نیازمندان است؟ یا عضویت ثابت در [کلیساست]؟ آیا همراهی و وفاداری به کلیساست؟» و پرسش‌هایی از این دست. ای پدر، باشد امشب حینی که برآیند مطالب را برای عزیزان بازگو کنیم، با همین سخنان پاسخ درست و بایسته به پرسش داده شود. این را در نام عیسی مسیح می‌طلبیم. آمین.

۳۱ اکنون از کتاب مقدس‌های خود بخش انجیل لوقا را باز کنید، از آیه‌ی ۱۶ باب ۱۴ آغاز خواهیم کرد تا چند نگاشته‌ی مقدس را به عنوان مبنای بحث و پیش‌زمینه قرائت کنیم و کمابیش سی یا چهل دقیقه وقت به آن اختصاص دهیم. حال آیه‌ی ۱۶ از باب ۱۴ انجیل لوقا.

به وی گفت، شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود.

پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت‌شدگان را گوید،  
بیاید زیرا که الحال همه چیز حاضر است.

لیکن همه به یک رأی عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت... مزرعه‌ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری.  
و دیگری گفت، پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی.



... سومی گفت، زنی گرفته‌ام... و از این سبب نمی‌توانم بیایم.

پس آن غلام آمده مولای خود را از تمام این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحب خانه غضب نموده، به غلام خود فرمود...

توجه کنید، نمی‌گوید غلامان. «غلام».

... به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور.

پس غلام گفت، ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است.

... پس آقا به غلام گفت، به راه‌ها و مرزها بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه‌ی من پُر شود.

زیرا به شما می‌گویم هیچ یک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.

۳۲ حال، هیچ دقت کردید که سه نوع کشش به بیانی سه مرحله به این امر مرتبط می‌شود؟ در گام نخست دسته‌ای بیرون رفته به فراخوانی دعوت‌شدگان پرداختند ولی آنها از اجابت دعوت خودداری کردند. در گام بعدی گویی کمپین شفا به راه افتاد، پس به سراغ کوران و شلان رفتند. ولی باز جای خالی باقی بود، پس باز بیرون آمده نیکان، بدان و به همین سان افراد بی تفاوت را به اصرار وارد کردند؛ آنها باید وارد می‌شدند.

۳۳ حال، شما در متی ۱:۲۲ تا ۱۰ مَثَل دیگری در همین راستا می‌خوانید، چنانچه تمایل دارید دیرتر آن را بخوانید. و من-من برای این موضوع، عنوان آیا در شایستگی انجیل زندگی می‌کنید را برگزیده‌ام.

۳۴ اینک، عیسی اینجا می‌گوید... انسان همیشه در پی توجیه عدم اجابت فراخوان کلام الهی است. اگر چه به یقین برای آنها اثبات شود که این شام او و دعوت اوست اما انسان همیشه عذر و بهانه می‌آورد. و اگر انجیل متی ۲۲ را خوانده باشید، ملاحظه می‌کنید که در آن بخش هم سخن از عذر و بهانه هست. و مردم در پی...

۳۵ چنین رویکردی در همه‌ی اعصار دیده می‌شود. این امر درباره‌ی عصری که-که دعوت‌کننده صاحب تاکستان است، عنوان شده است. و ما این مَثَل را منظور می‌کنیم. و در آنجا آمده است که چگونه او خادمان خود را برای دریافت محصول تاکستانش می‌فرستد. اولین خادم از راه رسید ولی با او چگونه رفتار کردند؟ او را تهی دست روانه کردند. خادم بعدی هم آمد، او را نیز سنگسار کردند. و آن مردان ظالم خادمان را یکی پس از دیگری برمی‌گرداندند. سرانجام پادشاه پسر خود را فرستاد. و هنگامی که پسرش آمد، می‌بینیم که گفتند: «این وارث است. او را می‌کشیم و همه چیز از آن ما خواهد شد.» آنگاه عیسی خطاب به آنها گفت: «پادشاه نیروهای خود را فرستاد و آن ظالمان را هلاک کرد و شهرهای آنها را به آتش کشاند.»

۳۶ و حال می‌دانیم هنگامی که خدا از کسی برای انجام کاری دعوت می‌کند یا هنگامی که کسی دعوتی از جانب خدا دریافت می‌کند، ولی آن را رد می‌کند، در واقع

پس از نپذیرفتن رحمت دیگر جز داوری چیزی باقی نمی‌ماند. چنانچه پا را از مرزهای رحمت فراتر بگذارید، پیداست که جز داوری چیزی باقی نمی‌ماند. ولی چنانکه دیده‌ایم آدمی در همه‌ی عصرها همین رویکرد را از خود نشان داد. این چیزی است که در بیشتر دوره‌ها در کتاب مقدس رخ داده است.

۳۷ خدا با فرستادن نوح که یکی از خادمانش بود، مفرّی برای تمام مردمی که می‌خواستند نجات یابند، مهیا ساخت. اما مردم تنها به نوح خندیدند و او را به باد تمسخر گرفتند. با اینکه خدا راهی فراهم ساخت اما آنها عذر و بهانه آوردند. این کار با طرز فکر مدرن آنها سازگار نبود. نبود... راه مورد پسند آنها نبود از این رو آنها در روزگار نوح عذر و بهانه آوردند.

۳۸ در روزگار موسی نیز عذر و بهانه آوردند. در عصر ایلیا نیز عذر و بهانه آوردند. در روزگار مسیح نیز عذر و بهانه آوردند. امروز نیز عذر و بهانه می‌آورند.

۳۹ در اینجا او خود بنی‌اسرائیل را مورد خطاب قرار می‌دهد، آنها به واقع همان دعوت‌شدگان به ضیافت بودند و من هم امروز می‌خواهم همین را در خصوص مردم و کلیسا به کار برم که با وجود دعوت به ضیافت یعنی ضیافت روحانی خداوند، از اجابت آن سر باز زدند. آنها تمایل به آمدن ندارند. سرگرم مسائل دیگری می‌شوند. به هر روی بهانه دارند.

۴۰ حال، اگر دو هزار سال پیش بنی‌اسرائیل به دعوت لیبیک گفته بودند، اوضاع آنها مانند امروز نبود. بنی‌اسرائیل دو هزار سال پیش دعوت شرکت در بزم نکاح را رد کرد، و آنها با نپذیرفتن آن، به سوی داوری رفتند. اما همان‌طور که عیسی گفت، آنها با آوردن عذر و بهانه انبیاپی که برای آنها فرستاده شده بود را سنگسار کرده، کشتند، خوب مردم هر روز بهانه‌هایی می‌تراشند.

۴۱ چنانچه دقت کنیم در روزگار عیسی، او-او عضو هیچ یک از گروه‌های آن عصر نشد. آنها می‌گفتند: «این شخص چه زمانی این تعالیم را دید؟ وابسته به کدام مکتب است؟ مگر پسر نجار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نیست؟ مگر برادرانش یوسف و یعقوب و غیره نیستند؟ مگر خواهرانش با ما نیستند؟ پس این مرد از کجا این اقتدار را به دست آورده است؟» آیا ملاحظه می‌کنید؟ به سخنی دیگر، او به آنها نپیوست. پس می‌گفتند: «این شخص بعزبول است. از سامریان است. دیوزده و دیوانه است. او-او... آن مرد با روش دینی خود گرفتار روحی پلید شد و به همین دلیل دیوانه شده است. این صفت در او دیده می‌شود. همچون وحشیان رفتار می‌کند. به او پروا نکنید.» و ما می‌دانیم که بر بنی‌اسرائیل چه پیش آمد. و آنها سر و صدا می‌کردند. چنان مطمئن بودند که آن مرد به راه خطا رفته که سرانجام هنگام محکوم کردنش، گفتند: «بگذارید خوشش بر ما و فرزندان ما باشد.» و از همان روز چنین بوده است.

۴۲ ولی پیغامی که عیسی سعی داشت در اینجا به آنها منتقل کند این بود که همان عذرها و بهانه‌های آنها بوده که باعث کشته شدن انبیا شده بود و به همین ترتیب عادلانی که ظهور کرده بودند را به کشتن داده بود. آنها به جای برگرفتن کلام خدا،

پذیرای شماری اعتقادنامه شده بودند که انسان‌ها برای آنها تعیین کرده بودند. و با همین رویکرد کلام خدا را بی‌اثر کرده بودند.

۴۳ ولی در این باب، یا باید بگویید که این اراده‌ی خدا و خواسته‌ی خداست یا اینکه خود می‌توانید روشی بهتر از این امر الهی ارائه دهید. پس بر شماست که یکی از این دو راه را در پیش گیرید. پیدا است که نمی‌شود هم خدا و هم مومن را خدمت کرد. و باید بگویید: «حق است» یا «صرفاً جنبه‌ای از حق است» یا «سراسر حق است» یا اینکه «به شکل درست جمع‌بندی نشده است» یا «خوانش درستی از آن نشده است».

ولی پیرو آنچه در کتاب مقدس آمده است «کلام خدا مورد تفسیر شخصی قرار نمی‌گیرد». هیچ کس نمی‌تواند تفسیری دیگر از کلام خدا ارائه دهد بلکه درست چنانکه خدا می‌خواهد که خوانده شود، نوشته شده است. آنچه [کلام] می‌گوید همان است که باید باشد. پس جا دارد، آن را به همان صورتی که بیان شده، به همان سان که اینجا آمده، بپذیرید.

۴۴ ولی مردم تنها اعتقادنامه‌های خود را می‌پذیرند. و با همین رویکرد، از تأثیر و برکت وعده‌های خدا بی‌بهره می‌شوند. به گونه‌ای آن امر آسمانی را دور می‌زنند. از روبرو شدن با آن پرهیز می‌کنند.

۴۵ حال اگر روسیه هفتاد و پنج سال پیش، هنگام فرود آمدن روح‌القدس بر روسیه، پذیرای برکت پنطیکاستی شده بود، مردم آنجا چنانکه امروزه است، کمونیست نمی‌شدند. گفتنی است که هفتاد و پنج سال پیش در روسیه بیداری شگرفی رخ داد. از برکت حضور الهی در میان مردم، چنان بیداری تجربه کردند که حتی سبیری را دربرگرفت. ولی سپس مردم چه واکنشی از خود نشان دادند؟ آن امر الهی را رد کردند. و امروز کشور از دست رفته است و کلیساها نمی‌توانند حداقل اجازه‌ی یک جمع شدن را داشته باشند. بر آنها حکم شده است، محکوم هستند. آنها به جریانی بی‌سر و ته موسوم به کمونیسم تن دادند و چنین خود را تسلیم شیطان کردند.

۴۶ پنجاه سال پیش روح‌القدس بر انگلیس فرود آمد. درست پس از آن جورج جفری، و اف‌اف بوئورث، و چارلز پرایس، اسمیت ویگلسورث و همه‌ی این سلحشوران ایمان آمدند؛ آنها پنجاه سال پیش بیداری روح‌القدس را به انگلیس پیشکش کردند. اما مردم چه رویکردی از خود نشان دادند؟ به آن عزیزان خندیدند، آنها را دیوانه خوانده و به زندان انداختند، به زعم مردم آن عزیزان عقل خود را از دست داده بودند. کلیساها مردم را از شنیدن سخنان آنها بازداشتند. ولی آنها بیماران را شفا می‌دادند، دیوها را بیرون می‌کردند و کارهای شگرف می‌کردند. و چون انگلیس در مقام یک ملت انجیل را رد کرد، گناهانش در سراسر دنیا شناخته شده است. به سختی می‌توان در سراسر دنیا ملتی به مراتب مرتدتر پیدا کرد، حتی اگر رم و فرانسه را در نظر بگیرید. انگلیس مادر ارتداد است. درست همان‌جا که فیینی و بسیاری از آن بزرگواران کلام را اعلام کردند، در هایمارکت، سخن از چارلز جی. فیینی و وسلی و دیگران می‌شود ولی با این حال انگلیس آن امر آسمانی را مردود شمرد.

۴۷ و در همین راستا، همین یکی یا دو هفته پیش در روزنامه سخن از این بود که رجال انگلیس به قدری در برابر جذابیت زنان ضعف دارند که جاسوسان از این طریق رسوخ می‌کنند. و رئیس آنها دوباره مورد دیگری از این معضل را کشف کرد. مجله‌ها در مورد آن صحبت کردند. وجود چنین گناه رسواکننده‌ای در میان آنها، در سطح اعضای دولت آنها، در سراسر دنیا مایه‌ی ننگ انگلیس شد. چرا؟ زیرا حقیقت را رد کرد. رویکرد خود را توجیه کرد و از همین روی پرونده‌اش بسته شد. دیرزمانی است که از نگاه خدا پرونده‌ی انگلیس بسته شده است. چنانچه...

۴۸ [درباره‌ی] آمریکا، پانزده سال پیش با ادامه‌ی بیداری شفا در پس پنطیکاست، کشور سراسر متأثر شد، در پایتخت کشور، واشنگتن دی سی یک بیداری رخ داد. در میان رئیس جمهوران، معاونان رئیس جمهور و دولتمردان امور شگرفی رخ داد، فرمانداران و رجال مملکت شفا یافتند. سخن از افرادی است چون آپشاور، از اعضای کنگره که شصت و شش سال معلول بود؛ آنها نمی‌توانند روی کرده بگویند چنین نبوده است. این امر درست در برابر دیدگان آنها رخ داد ولی مردم باز از آن امر الهی روی برگرداندند.

۴۹ و از همین روی امشب این ملت از حرکت باز ایستاده است. محکوم به فناست. ابداً هیچ امیدى به آن نیست. از مرز بین داوری و رحمت عبور کرده است. و این ملت است که با انتخاب خود زمام امور کشور را به چنین پدیده‌ای سپرد. و تار و پود آن را تباهی فراگرفته است. خط سیاستش فاسد است. از نظر اخلاقی بیشتر از آنچه برایم تصویرپذیر باشد، دچار انحطاط شده است. و نظام مذهبی‌اش بیشتر از آنچه در مسائل اخلاقی دیده می‌شود، منحط شده است. با این اقدام دستخوش فرآیندی شده است، و اکنون خود، منظور همه‌ی کلیساهای کشور است، به فدراسیون کلیساها پیوسته و با این حرکت علامت وحش را دریافت کرده است. شگفتا! چرا؟ مسیح به آنها فرصتی داد «به ضیافت من بیاید»، ضیافت پنطیکاست که به معنای «بناج» است.

۵۰ با افاضه‌ی روح‌القدس در روسیه، در واقع مردم به ضیافت پنطیکاست، آن ضیافت روحانی فراخوانده شده بودند ولی دریغا که آن امر الهی را رد کردند. در آمریکا هم روح‌القدس بر مردم افاضه شد ولی باز آن امر الهی را رد کردند.

۵۱ او سه بار فراخوانی کرد. سه بار مردم را به مهمانی خود فراخواند ولی آنها به مهمانی الهی اعتنا نکردند. سپس او دوباره فرستاد و گفت: «بروید و مردم را به الحاح بیاورید. میز باید پر شود. میز آماده است. هنوز جا هست.» و ایمان دارم که چه بسا، شاید در لحظاتی چند یا چنین چیزی یا ظرف یک سال یا هرچه باشد، خدا باز جنبش دیگری در سطح کشور ایجاد کند زیرا هنوز در جاهایی افرادی پیدا می‌شوند که در حکم بذره‌ای از پیش مقدر شده هستند که روشنایی الهی باید بر آن فرو بتابد، جایی در نقطه‌ای از این دنیا هست. ولی کار خود کشور، خود ملت یکسر شده است.

۵۲ چند روز پیش در آنجا، در هات اسپرینگ سرگرم مطالعه مجله لایف این هفته شدم. و آنجا مطلبی به چشمم خورد، چنانچه اشتباه نکنم، یکی از فرمانداران ایالت نیویورک در هونولولو با یک رقاصه‌ای رقصید. حال... و در پایین عکس یک آقای

سرشناس دیگر هم به چشم می‌خورد. این مایه‌ی ننگ است! ببینید که امروزه کار ملت ما به کجا کشیده است. به وضعیت ملت ما نظر کنید. ببینید که از کجا سر در آورده و چگونه به پستی گراییده است.

۵۳ نظام مذهبی امروزی را در نظر بگیرید. چگونه کلیساها به وضعیت کنونی دچار شده‌اند؟ دلیلش این است که کلیسا پیغام الهی یعنی همانا فراخوانی به ضیافت [الهی] را مردود شمرده، نپذیرفت. مگر می‌شود چنین روش زندگی‌ای را شایسته‌ی انجیل دانست؟ مگر می‌شود آن روش زندگی که در آن اعضای [کلیسا] سیگار کشیده و چنین کارهایی انجام می‌دهند را زینده دانست؟

۵۴ روزی همین‌جا یکی از تیم‌های کوچک لیگ وابسته به یک کلیسا، در پارک اینجا بازی می‌کرد، پسر کوچک برادر خانم من پرتاب کننده‌ی توپ برای یکی از تیم‌ها است. و خوب او توپ پرتاب می‌کرد، یکی از تیم‌های شرکت‌کننده وابسته به کلیسای بود. و کشیش هم همراه این دوستان کوچک در زمین بود و بازی می‌کرد. و جناب کشیش پشت سر هم سیگار می‌کشید، صحبت از یکی از کلیساها درست همین‌جا در همسایگی ماست. خوب می‌توانید تصور کنید یک انسان... و مردم هم در جایگاه تماشاگران نشسته بودند. خوب این چنین کار به جایی می‌رسد که آنها دیگر هیچ توجه نمی‌کنند.

۵۵ یک کلیسای بزرگ، یک کلیسای باپتیست که من آن را می‌شناسم، آنها هنگام مدرسه‌ی یکشنبه پانزده دقیقه به مردم وقت استراحت می‌دهند و شبان و همه‌ی آنها می‌توانند بیرون ایستاده و قبل از اینکه بازگردند و به خدمت خداوند پرداخته و انجام وظیفه کنند، سیگار بکشند. جان اسمیث بنیانگذار آن کلیسا بسیار دعا می‌کرد که خدا یک بیداری بفرستد به حدی که چشمانش شب‌ها متورم شده، بسته می‌شد و همسرش باید او را تا میز هدایت می‌کرد و با قاشق به او خوراک می‌داد. اگر... اگر آن مرد می‌دانست که کلیسا به چنین وضعیتی دچار شده، تنش در قبر می‌لرزید. چرا چنین شد؟ آنها دعوت شدند ولی دعوت را رد کردند. توضیحش همین است. و به یاد داشته باشید که اینجا به گفته‌ی عیسی دعوت‌شدگانی که دعوت را رد کرده‌اند از شام او نخواهند چشید.

۵۶ خدا با فروفرستادن روح‌القدس در واقع در انسانی را می‌زند ولی اگر آن شخص آگاهانه از آن امر الهی روی برگرداند، روزی فرامی‌رسد که برای بار آخر آن امر الهی را رد خواهید کرد و آنگاه شما دیگر آن شخصیت ممتاز نخواهید بود. چه بسا باز در جلسه‌های کلیسای شرکت کرده و به اعلام انجیل گوش جان بسپارید و با پیغام انجیل هم موافق باشید. چه بسا می‌توانید رفته و بگویید: «می‌دانم که آن حقیقت است.» اما هرگز انگشت خود را بلند هم نخواهید کرد تا در راستای اشاعه‌ی آن کاری انجام دهید. ملاحظه می‌کنید؟ تنها به آن گوش می‌دهید زیرا می‌گویید: «ایمان دارم که آن حقیقت است.» ولی چنین رویکردی تنها در حد یک جانبداری سطحی است.

شاید بگویم «فکر کنم / این ده هزار دلار است.» این حرف به معنی داشتن مبلغ ذکر شده نیست. آیا متوجه هستی؟ چه بسا باز بگویم: «این آب خنک گوارا است.» ولی از نویسندگانش خودداری کنم. آیا متوجه منظورم می‌شوید؟

و این زندگی جاوید است. و با به کار نبستن آن امر الهی، روزی از مرز بین داوری و رحمت عبور می‌کنید و آنگاه دیگر از افتخار وارد شدن و دریافت آن امر الهی بی‌بهره خواهید ماند.

۵۷ روی حرف من با شما عزیزان حاضر است. درباره‌ی افرادی که دیگر خادمان مخاطب می‌سازند... هیچ-هیچ پاسخگو نخواهم بود. اما اگر این حق است، شایسته است که زندگی خود را در راه آن تقدیم کنید. مگر امری برتر از اینکه بدانید قابلیت برخوردارگی از حیات ابدی را دارید، برای شما قابل تصور است؟

۵۸ چه می‌شد اگر اینجا کپسولی توزیع می‌کردم که از نظر علمی اثبات شده می‌بود، اثبات علمی داشت مبنی بر اینکه آن کپسول شما را هزار سال زنده نگه می‌دارد؟ خوب، من-من در این صورت باید اینجا نیروی نظامی به کار می‌بردم تا از دحام جمعیت را از این مکان دور کنم. برای انجام آن کار نیازی به فراخوانی به مذبح نداشتید. تنها باید با زور مردم را از آن دور می‌کردید، به خاطر برخوردارگی از عمر هزار ساله.

ولی با وجود اثبات علمی این امر که خدای جاوید، به برکت قدرت رستاخیزش، زندگی جاوید را به شما نوید می‌دهد پیداست که شیطان در همین قسمت لژیون خود را برای دور کردن شما از آن امر الهی خواهد گماشت. آیا ملاحظه می‌کنید؟ با این حال، چه بسا به آن نگاه کنید و هنگام روبرو شدن با آن امر الهی حسن نظر از خود نشان داده حقانیت آن بر شما روشن شود ولی سپس از آن رویگردان شوید. آیا توجه می‌کنید؟

۵۹ چیزی، هر مسئله‌ای را دستاویز خود قرار خواهید داد. «هوا بسیار گرم است. خیلی خسته هستم. فردا انجامش خواهم داد.» فقط و فقط نوعی عذر و بهانه می‌آورند و بس. با رد کردن روز تفقد الهی، از خدا جدا می‌شوید.

۶۰ حال توجه کنید. در عهد عتیق مناسبتی بود به نام سال یوبیل. و به آن مناسبت کسانی که در قید بردگی بودند با شنیدن آواز یوبیل می‌توانستند آزاد شوند. و اگر کسی نمی‌خواست برود، چنانچه می‌توانست عذر و بهانه‌ای بیاورد که نمی‌خواست بر سر زمین‌های خود بازگردد، آنگاه باید مقابل قائمه‌ی در پرستشگاه با یک درفش بر گوش او علامت می‌گذاشتند. و دیگر تفاوتی نمی‌کرد چند یوبیل دیگر پشت سر هم سپری می‌شدند، آن شخص برای همیشه فروخته شده بود. او دیگر نمی‌توانست در جایگاه شهروند به اسرائیل بازگردد، هرگز. مگر چه حرکتی از او سر زده بود؟ دعوت خود را رد کرده بود. نیازی نبود چیزی پرداخت کند. دیگر قرض بردگی‌اش ادا شده بود. خانواده‌اش آزاد بودند. او می‌توانست با بازگشت به سرزمین خود مایملک خویش را پس بگیرد. اما اگر از انجام آن خودداری می‌کرد آنگاه دیگر هیچ سهمی با بنی اسرائیل نداشت و مایملک او به دیگری واگذار می‌شد.

۶۱ حال، همان چیز که در امور طبیعی حکفرماست در زمینه‌ی روحانی هم کاربرد دارد. چنانچه ما به عنوان وارث زندگی جاوید پس از شنیدن انجیل و پی بردن حقایق آن، آن امر الهی را رد کنیم و آن را به جا نیاوریم یا به آن گوش ندهیم، علامت وحش را دریافت می‌کنیم.

۶۲ حال کسی می‌گوید: «خوب، روزی علامت وحش زده خواهد شد، روزی از راه خواهد رسید.» اجازه دهید به شما بگویم که این امر پیش‌تر رخ داده است. آیا ملاحظه می‌کنید؟ همین که روح‌القدس ریخته می‌شود، علامت وحش هم مطرح می‌شود. آیا ملاحظه می‌کنید؟

۶۳ دو راه بیشتر برای شما متصور نیست. یکی عبارت است از پذیرش آن امر الهی که منجر به دریافت مُهر خدا می‌شود. دیگری رد کردن آن امر الهی که منجر به دریافت علامت وحش می‌شود. رد کردن مُهر خدا به منزله‌ی دریافت علامت وحش است. آیا همه متوجه می‌شوند؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] رد کردن مُهر خدا منجر به دریافت علامت وحش می‌شود. زیرا به گفته‌ی کتاب مقدس: «تمام آنانی که به مُهر خدا ممه‌ور نشدند علامت وحش را دریافت خواهند کرد.»

۶۴ طنین‌انداز شدن آواز شیپور، همه‌ی افرادی که می‌خواستند آزاد باشند، می‌توانستند بروند. ولی افرادی که چنین نمی‌کردند علامت‌گذاری می‌شدند.

حال، دقت کنید، هرچند از علامت وحش به عنوان امری مربوط به آینده صحبت می‌کنیم، هنگام آشکار شدن آن درمی‌یابید که آن را پیش‌تر دریافت کرده‌اید. آیا ملاحظه می‌کنید؟ همین امر درباره‌ی روح‌القدس نیز صدق می‌کند، باید متجلی و آشکار شود؛ هنگام دیدن آمدن خداوند عیسی در جلال و حس آن قدرت تبدیل‌کننده و مشاهده‌ی رستخیز مردگان و بیرون آمدن آنها از قبرها و آگاهی یافتن از این امر که ظرف یک ثانیه تبدیل خواهیم شد و بدنی همانند بدن فرخنده‌ی او خواهیم داشت. همان‌جا متجلی و هویدا خواهد شد. آنگاه کسانی که آن امر الهی را رد کردند، در برابر دیدگان ما به بیرون افکنده خواهند شد.

۶۵ مگر پیرو سخن عیسی باکره‌ها برای ملاقات با مسیح بیرون نرفتند؟ تعدادی از آنها در پاس اول پینکی زدند، [پاس] دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم تا پاس هفتم. اما در پاس هفتم آوازی برخاست، «اینک، داماد می‌آید. به پیشواز وی بشتابید.» و چنین خوابیدگان، بیدار شدند. از تمام اعصار گذشته تا پنطیکاست همه، بیدار شدند. آیا ملاحظه می‌کنید؟ از عصر هفتم، هفتمین عصر کلیسا، تمام دوره‌های گذشته همه یکجا بیدار شدند. و آنانی که در این عصر کلیسا زنده بودند تبدیل شدند. آنگاه آنها همه به درون راه یافتند.

و هنگام ورودشان، باکره‌های خواب‌آلود آمده، گفتند: «می‌خواهیم از شما کمی روغن بخریم.»

۶۶ اما آنها پاسخ دادند: «ما به اندازه‌ی کفایت برای خود داریم. نزد آنانی که از آن می‌فرشند، بروید.»

«و در حالی که برای تهیه‌ی روغن به تکاپو افتاده بودند، داماد از راه رسید.» تا به حال هیچگاه در طول تاریخ دنیا چنین نبوده که اسقفی‌ها، باپتیست‌ها، متدیست‌ها، مشایخی‌ها... روزنامه‌ها مملو از آن است. روزنامه‌های مذهبی از اینکه اکنون این باکره‌های به خواب رفته در تلاشند تا پنطیکاست را دریافت کنند و برای دریافت روح‌القدس به تکاپو افتاده‌اند خدا را شکر می‌کنند. آیا برای مردم دریافتنی نیست که پیرو آنچه در کلام خدا آمده، چنین نخواهد شد؟ «در حالی که همچنان برای بازگشت تقلا می‌کردند، داماد از راه رسید و عروس را برگرفت. و آنها به جهت داوری به تاریکی بیرون افکنده شدند.»

۶۷ همه‌ی انسان‌ها به ورود دعوت شده‌اند. خدا در هر عصری روشنایی خود را فرستاد ولی آنها آن امر الهی را مردود دانستند.

۶۸ و اینک، چنانکه وضعیت امروز با روزگار گذشته مقایسه شود، چیزی فرق نکرده است، باز روز تفقد را انکار می‌کنند. هرگاه خدا کلیسا و مردم را مورد تفقد قرار می‌دهد، باید همان‌جا امر الهی را پذیرا شد. آن مسئله را به سال آینده و بیداری آتی موکول نکنید. اکنون همان ساعت است «امروز روز رستگاری است.»

۶۹ و به یاد داشته باشید خدا هرگز در هیچ روزگاری پیغامی نفرستاد مگر اینکه خود آن را با امور مافوق‌الطبیعی تأیید و تصدیق کرده باشد. عیسی فرمود: «اگر اعمال پدر خود را به جا نمی‌آورم به من ایمان نیاورید. اما چنانچه نمی‌توانید به من ایمان آورید، اگر آن اعمال را به جا می‌آورم به اعمال ایمان بیاورید.» و [به سخنی] همین که شناسانیده شده در برابر دیدگان شما نمود می‌یابد.

۷۰ و اکنون زمانی فرارسیده که [کلیسا] آن امر الهی را رد می‌کند، سپس با درفشی گوشش سوراخ می‌شود و دیگر هرگز شنوای آن امر الهی نخواهد بود. او اکنون به فدراسیون کلیساها پیوسته است تا سر راست علامت وحش را دریافت کند.

۷۱ همین چند لحظه پیش عزیزی نشریه‌ی مورد نظر را به من داد، پاپ جدید گفته است: «یکی از بزرگترین آرزوها، یکپارچه‌سازی کلیساست.» درست چنانکه حضور من در اینجا واقعی است، آنها این آرزو را به واقعیت تبدیل خواهند کرد، به آن جامه‌ی عمل خواهند پوشانید. و پروتستان‌ها بی‌اختیار به دام می‌افتند. آیا ملاحظه می‌کنید؟ زیرا کلیسا... این عین سخن کتاب مقدس است، پولس آن نبی خداوند چنین می‌گوید: «زیرا که تا آن ارتداد اول واقع نشود، آن روز نخواهد آمد و آنگاه... تا قبل از اینکه آن مرد شریر ظاهر نگردد. او در هیکل خدا نشسته خود را بلندتر می‌سازد از هرچه به خدا یا به معبود مسمی شود.» گناهان را بر روی زمین می‌بخشد و کارهای دیگر. توجه کنید که این عیناً رخ داده است! این اتفاق نمی‌توانست تا قبل از ارتداد رخ دهد، پیش از اینکه کلیسا به تدریج از فضای ضیافت روحانی دور شده و چنین خود را کنار کشیده تشکل‌پذیر شود. پس مکاشفه نزد کلیسا نماند.

۷۲ به یاد داشته باشید، بنی اسرائیل شبانه روز، با هدایت ستون آتش حرکت می‌کرد. با حرکت آن ستون آتش آنها هم حرکت می‌کردند. و به یاد داشته باشید که شب هیئت



آتش داشت و روز هیئت ابر. پس می‌تواند روز یا شب ظهور کند، در هر زمانی. اما هر جا که بود کفارهای برقرار بود تا آنها از رؤیت آن امر الهی غافل نشوند. در شب روشنایی بود و روز هنگام ابر و مردم به دنبال آن می‌رفتند. بله، آقا. به همان صورت است!

۷۳ مارتین لوتر آن امر الهی را دید. چه واکنشی از خود نشان داد؟ از کاتولیسیسم خروج کرد. اما مردم چه کردند؟ حصار کوچکی دور خود کشیدند و گفتند: «ما لوتری هستیم. همین است.»

۷۴ سپس ولسی آن امر الهی را دید که حرکت کرده از آنجا دور می‌شد. پس خروج کرد ولی مردم چه کردند؟ حصار کوچکی دور آن کشیدند و گفتند: «همین است.» پس آن نور الهی چه کرد؟ باز به حرکت درآمد.

۷۵ پنطیکاست آن امر الهی را دید. مردم چه کردند؟ از ولسیست‌ها و ناصریان و غیره خارج شدند. آنها چه کردند؟ حصار کوچکی دور آن کشیدند و گفتند: «ما یگانه‌انگار هستیم» و «ما سه‌گانه‌انگار هستیم» «ما [کلیسای] متحد هستیم» و سخنانی از این دست. او چه کرد؟ خدا سر راست از آن فضا بیرون آمد. آیا ملاحظه می‌کنید؟

۷۶ چنین کاری از دست ما بر نمی‌آید. باید پیرو باشیم، هر روز، هر ساعت از روز، در هر مرحله از مسیر. باید تحت هدایت خداوند عیسی مسیح باشیم. اگر چنین نکنیم زندگی تشکیلاتی در پیش خواهیم گرفت. زندگی‌ای که در پیروی از مسیح نباشد، شایسته و برازنده نیست.

۷۷ سخن از آقایی است که صرفاً یکشنبه‌ها مسیحی است و در جلسات کلیسایی حاضر می‌شود و با این گمان که کلیسا به او تعلق دارد از انجام این کار و آن کار و دیگر کارها امتناع می‌ورزد، همان‌جا می‌نشیند ولی هم دزدی می‌کند و هم دروغ می‌گوید. و سخن از خانم‌هایی است که با پوششی نامناسب به سواحل همگانی و خیابان‌ها می‌روند.

۷۸ به یاد بانوی اول کشور می‌افتم، البته نمی‌خواست هنگام حضور در مقابل پاپ آرایش داشته باشد ولی شگفتا که هنگام بازگشت مدل موی پف کرده‌ی خود را در میان زنان کشور رواج داد. و همه‌ی آن مدل لباس‌هایی که هنگام مادر شدن بر تن می‌کرد و دیگر تمام زنان کشور می‌خواستند یکی از آن لباس‌های مدل مادری بر تن کنند. درست است. آنها الگو می‌شوند. می‌دانستند که مردم آن کارها را انجام خواهند داد. آنها روح دنیا را برگرفتند. ولی چنین چیزهایی در کلیسای خدای زنده جا ندارد.

۷۹ درست آن است که خانم‌ها به مسیح چشم بدوزند. باید به سارا و مابقی آنها در عهد عتیق نگاه کنید.

۸۰ حال، آنها به حدی الگو گرفتند که... شبی جایی در خصوص اطاعت زنان از همسران خود موعظه می‌کردم. اطاعت؟ بله. زمان درازی است که ذکر این مسئله در مراسم ازدواج دیگر جایی ندارد. به هیچ روی مایل نیستند این راه را در پیش بگیرند. خیر، آقا. در آمریکا زندگی می‌کنند و همین مسئله را به شما گوشزد خواهند کرد. مستعد به اطاعت نیستند. تا هنگامی که از سلوک در این روش امتناع کنید، دیگر

مناسبت ندارد خود را مسیحی، به بیانی پیرو مسیح بخوانید زیرا اصلاً از مسیح پیروی نمی‌کنید. اینکه چقدر می‌رقصید و به زبان‌ها صحبت می‌کنید برای من مهم نیست، چنانچه از شوهر خود اطاعت نکنید، خارج از چهارچوب خواست و اراده‌ی خدا به سر می‌برید.

۸۱ شایسته نیست زنی که شلوارک بر تن کرده و چنین رفتار و کرداری در انظار عمومی از خود نشان می‌دهد، خود را مسیحی بخواند. نمی‌توانید دنیا را داشته باشید و در عین حال شهادت خود را هم حفظ کنید. هنگامی که می‌دانید باید متمایز باشید، نمی‌توانید این رفتار را در پیشگاه خدا داشته باشد.

۸۲ توجه کنید، «درفش در گوش» علامتی همیشگی است، به سخنی دیگر گوش شنوا نخواهید داشت. به یاد داشته باشید این نشانه‌ای از بسته شدن گوش‌هاست. دیگر برای شنیدن امر الهی تمایلی نخواهید داشت. گوش نخواهید کرد. چنین امکانی از شما گرفته خواهد شد.

۸۳ «وای!» «او به آن امر ایمان ندارد.» چه هولناک! «مبادا در این باره چیزی به او بگویید. او به این ایمان دارد.» خیر. «او حقیقت را به شما می‌گوید...» او آن امر الهی را نمی‌شناسد. چگونه امکان دارد خانمی... تنها همین سؤال را پرسید که چگونه یک خانم می‌تواند...

همان‌طور که در جلسه‌ی یکشنبه عنوان کردم، منظوم جلسه‌ی شبانه‌گی یکشنبه‌ی گذشته است، امشب یک هفته می‌شود، صحبت از «چراغ قرمز چشمک‌زن» بود، خاطر نشان شد که-که در روندی که مشاهده می‌شود زنان نسبت به گذشته زیباتر می‌شوند. با این حال، منظور خرده‌گیری از خانم‌ها در این زمینه نیست... اما بستگی دارد در چه راستایی آن را به کار برند. آیا ملاحظه می‌کنید؟ آن... او در چنین جایگاهی قرار گرفت تا همچون حوّا آزموده شود، امتحان خود را پس دهد، درست همان‌طور که حوّا در مواجهه با آن درخت، آزموده و وسوسه شد.

۸۴ هر انسان، هر پسری که به خدا نزدیک می‌شود، با ساعت آزمایش روبرو خواهد شد. در این کشور، در این ملت اکنون عصر زن است، پس باید با آزمون روبرو شود. اگر زن با وجود بهره‌مندی از زیبایی بتواند همانند یک خواهر رفتار کند، برکات خداوند بر سرش جاری می‌باشد. اما چنانچه پس از آگاه شدن از این مسئله خود را در معرض نمایش بگذارد با چنین رویکردی قطعاً نشان می‌دهد که-که روح بدی بر او قرار گرفته است. او آگاهانه نمی‌خواهد چنین مسیری را در پیش گیرد، فکر نمی‌کنم، بسیاری از خانم‌ها غرضی ندارند. ولی به این آگاهی نرسیده‌اند.

۸۵ به من بگویید چگونه می‌شود یک خانم نجیب و اندیشه‌گر، چنین لباس‌های کوتاهی که دیگران در خیابان بر تن می‌کنند را بیوشد؟

۸۶ دو دختر جوان دارم که همین‌جا نشسته‌اند. از آینده‌ی آنها آگاه نیستم. تنها برای آنها دعا می‌کنم. بچه‌های امروز، من هیچ... عاقبت بچه‌های کنونی روشن نیست. نمی‌دانم. آنها در مقابل آن مسئله ایمن نیستند. آنها باید خود در پیشگاه عیسی مسیح

ایستاده و پاسخگو باشند. نمی‌توانند صرفاً بر پایه‌ی... ایمان من و ایمان مادرشان. نمی‌دانم چه رویه‌ای در پیش خواهند گرفت. اما به واقع ایمان دارم که در این ساعت، اگر آن دختران با لباس‌های کوتاه بیرون به خیابان بروند و مردی به آنها توهین کند، با آن لباس‌های کوتاه، گمان نمی‌کنم که این مجال را داشته باشم که حتی بتوانم آن آقا را محکوم کنم. درست است. من دختران را محکوم می‌کنم. آنها حق انجام آن کار را نداشتند.

۸۷ گوش دهید. اگر کسی چنین فکر کند و تعلیم دهد که «انسان حیوانی بیش نیست. او از نسل حیوان برآمده است.» و نگاه کنید، در این صورت او را در مرتبه‌ای قرار می‌دهید که همچون...

۸۸ سگی را در زمانی خاص پیش یک سگ کوچک ماده می‌برید، از حصار و هر چیز دیگر عبور خواهد کرد زیرا آن سگ کوچک ماده در آن وضعیت خاص قرار دارد، خوک‌ها، گاو، تمام حیوانات دیگر. و همین‌طور اگر ما زندگی حیوانی داشته باشیم، در واقع بخش فیزیکی زندگی ما جنبه‌ی حیوانی دارد. و هنگامی که زنی آن چنان خود را به نمایش می‌گذارد ثابت می‌کند که برابر همان سگ کوچک است، دقیقاً، زیرا در غیر این صورت چنین نمی‌کرد. او خود می‌داند. طبیعت به او می‌آموزد که مرد به او نگاه می‌کند. و کتاب مقدس می‌گوید: «هر که به زنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است.»

۸۹ این زمان آزمایش است. و شریر زنان را زیبا می‌سازد و آنها را ربان پیچی کرده و آنجا می‌گذارد و شما را در آزمایش قرار می‌دهد. مردان، سرهای خود را برگردانید. پسران خدا باشید. زنان، مانند دختران خدا لباس بپوشید. آن روز به جرم زنا حساب پس ندهید.

۹۰ اگر زنی، مهم نیست چقدر پاک باشد... چه بسا هرگز خطایی نکرده باشد، تا به حال هرگز از ذهن خود نگذرانده باشد که مرتکب اشتباهی شود. اما وقتی گناهکاری از روی لذت به خانمی نگاه کند (می‌دانیم که او جنس مذکر است و غدد زنانگی در یکی... و غدد مردانگی در دیگری قرار دارد) آن گناهکار باید در روز داوری به خاطر آن جواب پس دهد. چه کسی آن کار را کرد؟ چه کسی مقصر است؟ نه او. [بلکه] شما. بله، سخن از فحشا و فساد است.

۹۱ به این ملت نگاه کنید. زمانی باید آن پیراهن‌های تا حد زانو که زنان می‌پوشیدند را از پاریس وارد می‌کردند. ولی امروزه پاریس پیراهن‌ها را از اینجا وارد می‌کند. به چنان پلیدی دچار شده که پاریس هم نمی‌تواند به گرد پایش برسد. درست است. تمام آن... چرا؟ انجیل را رد کرده‌اند. چرا؟

پاریس از آن امر الهی بهره‌مند نشد. صد در صد کاتولیک است. پروتستان‌ها امکان ورود به آنجا را ندارند. به بیلی گراهام نگاه کنید. به گمانم در سراسر پاریس تنها ششصد مسیحی هست، در جمعیتی چندین میلیون نفره تنها ششصد مسیحی پروتستان پیدا می‌شود. البته سخن از افراد برخوردار از پری روح‌القدس نیست. در جمعیتی بالغ بر

چندین میلیون تن تنها ششصد نفر پروتستان پیدا می‌شود. پس آنها مجال رد کردن آن امر الهی را نداشتند.

۹۲ اما اینجا مردم با وجود برخورداری از انجیل، از همان پیغام و انجیلی که در برابر چشمانشان به اثبات رسیده، دور شده و به آن می‌خندند. پس بدین مفهوم است که به نحوی در دام یکی از نمودهای آموزه‌ی فاحشه‌گری گرفتار شده‌اند و برخی از آن شبانان که پای منبر می‌روند بیشتر به دلار و کوپن غذا می‌اندیشند تا به جان مردمانی که پای موعظه‌ی آنها نشسته‌اند، همین‌طور است، علتش همین است. اکنون چنین افرادی به جهانیان خط مشی نشان می‌دهند و ارشاد می‌کنند.

۹۳ شما چندی پیش در خیمه را به یاد می‌آورید. کمابیش بیست سال پیش در خصوص این موضوع موعظه کردم که «الهه آمریکا را به شما نشان خواهم داد» و همین‌جا با آن زن بی‌حجب و حیا روبرو شدم که همان‌جا نشسته بود. جوهرش همین است. حال، حتی به آن هم دست نیافته‌اند. آنچه درخواست کرده‌اند را دریافت می‌کنند. و به آن هم خواهند رسید. تماشای همین است.

۹۴ خیر. آنها آن را باور نخواهند کرد. خیر، آقا. به شما گوشزد خواهند کرد که از شهروندان آمریکا هستند و این حق را دارند که به هر ترتیبی که می‌خواهند عمل کنند. ای کاش فقط من...

۹۵ بگذارید به شما چیزی بگویم. حال به شما خواهم گفت. خیر، آقا سیاست هرگز راهگشا نخواهد بود. خیر، آقا دموکراسی هرگز کارساز نخواهد بود. دموکراسی تا مغز استخوان فاسد است. اگر در میان مسیحیان برقرار باشد، خوب است. اما هنگامی که در دنیا برقرار می‌شود چون یک کشتی بی‌لنگر خواهد بود. دقیقاً درست است.

۹۶ امروز به اینجا بنگرید. هر چیز می‌تواند رخ دهد و آنها تنها... از هر طریقی، با سیاست‌بازی از مجازات می‌گریزند.

۹۷ شبی در راستای تلاش برای نجات زندگی دو جوان موعظه کردم. آنها مقصر و مجرم بودند. حتی وکیل آنها بعد از من بلند شد و گفت: «درست است.» او گفت: «معتقد نیستم که بتوانیم زندگی دیگران را بگیریم.» ادامه داد: «به گزارش قضایی توجه کنید، کسی که بر روی صندلی الکتریکی و چیزهای دیگر می‌نشانیم، چه هویتی دارد؟ چنین فردی از قشر ثروتمند نیست. دست فرد ثروتمند برای پرداخت هزینه‌ی وکیل و دستیابی به راه‌حل‌های ریاکارانه و اینجا و آنجا و هرگونه نیرنگ‌بازی به اندازه‌ی کافی باز است.» او گفت: «ولی جوانان محروم مانند آنها برای خرید غذای سالم هم پول ندارند، این قبیل افراد محکوم می‌شوند. کسانی که با برق اعدام می‌شوند از چنین قشری هستند، از آنها به عنوان افراد جاهل یاد می‌شود و به اعدام محکوم می‌شوند.»

۹۸ گفتم: «نخستین قاتل که در دنیا مرتکب قتل شد، یک برادرکش بود ولی باز خدا در [مجازات] خود، جان برادر قاتل را نگرفت. بر روی او علامتی گذاشت که هیچ کس نباید زندگی او را بگیرد. درست است. این بالاترین مرجع قضایی جهان است.»

و چنانکه متوجه شدم حکمی که بر ضد آنها صادر شده بود را لغو کردند. در حال حاضر سخن از این است که باز دادگاهی شوند. بله به حبس ابد محکوم خواهند شد، به عبارتی پس از یازده سال تحمل حبس می‌توانند مشمول آزادی مشروط شوند. آنها مجرم هستند. قطعاً آنها مقصر هستند. باید برای تحمل حکم حبس ابد به نامتگاه فرستاده شوند ولی گرفتن جان آنها خطاست. هیچ انسانی حق ندارد زندگی فرد دیگری را بگیرد. خیر، آقا. من چنین کاری را قبول ندارم. خیر، به هیچ عنوان.

۹۹ خوب! می‌گویند... به هر روی آنها باور ندارند که خارج از چهارچوب اراده‌ی خدا به سر می‌برند، زیرا میزان درک آنها تا همین حد است و بیشتر از این هم گوش شنوا نخواهند داشت. در آن نقطه، گوش‌های خود را در برابر حقیقت می‌بندند.

۱۰۰ مصر هم نمی‌خواست بپذیرد که آن غلتندگان مقدس حاضر در آنجا، در اراده‌ی خداوند بودند. چرا باید دیوانه‌ای با ریش آویزان این چنینی و برآمده از بیابان که می‌گفت: «فرعون، من در نام خداوند می‌آیم. این فرزندان را رها کن.» را جدی می‌گرفتند؟

فرعون می‌گفت: «چه کسی؟ من؟ او را بیرون بیندازید؟» ملاحظه می‌کنید؟  
«من؟»

«اگر چنین نکنی خداوند این ملت را خواهد زد.»

۱۰۱ خوب «آن پیرمرد خمیده را به جایی بفرستید. بگذارید برود. آفتاب مغزش را پخته است.» ملاحظه می‌کنید؟ اما همین رویکرد دآوری الهی را در پی داشت زیرا آن مرد هم نبی بود و هم حامل قول خداوند. دقیقاً آنها نمی‌خواستند آن را باور کنند.

هر چند روم حاضر به پذیرش آن مسئله نشد، این امر به وقوع پیوست.

۱۰۲ بنی‌اسرائیل نمی‌خواست ایمان بیاورد که او همان مسیح موعود بود. «تعدادی جلیلی، مگر می‌شود؟» می‌گفتند: «مگر همه‌ی آنها جلیلی نیستند؟ آنها از کجا آمده‌اند؟ با چگونه مردمی همنشین می‌شود؟ تنگدست‌ترین مردمی که می‌توان سراغ داشت و جمع کرد، از همنشینان او هستند. کسانی که می‌روند تا پای سخن او بنشینند، بدبخت و ناآگاه هستند. افراد زبده‌ای نیستند. همچون ما روشنفکر نیستند. آنها عده‌ای تنگدست و فقیر هستند.» از بیداری کنونی همین توصیف شنیده می‌شود. «چه افرادی پای سخن آنها می‌نشینند؟ چه کسانی به جلسات آنها می‌روند؟ آنها از چه قماش هستند؟»

۱۰۳ چندی پیش شنیدم که دوستی گفت... خوب، او نوعی... ناپدری هوپ بود. و در مورد تعمید روح‌القدس با او صحبت می‌کردم. او گفت: «خوب، چه کسی چنین چیزی را باور دارد، تنها افرادی مثل شما که آنجا جمع می‌شوید؟» او گفت: «بگذارید فلانی، یک تاجر اینجا در شهر، از شریک‌ترین افرادی که می‌شود سراغ داشت، هرگاه چنین کسی بگوید که روح‌القدس را دریافت کرده است، من هم قبول می‌کنم.»

۱۰۴ گفتیم: «نگران نباشید. چنین کسی هیچگاه این حرف را نخواهد زد.» و آن مرد بدون وصال با خدا در لحظه جان داد. آیا دقت می‌فرمایید؟

پس مراقب رفتار خود باشید. مراقب گفتار خود باشید. شما خواهان سبک زندگی شایسته و برآزنده‌ی انجیل هستید. همین است.

۱۰۵ بنی اسرائیل آن امر، آن گروه کوچک را باور نکرد. در توصیف آنها: «دیوانه‌ای به نام عیسی ناصری از راه نامشروع به دنیا آمده است.» و اعتقادشان هم همین بود. زیرا می‌گفتند: «از او نیست. گویی پدرش یوسف است ولی مادرش مریم حتی پیش از اینکه... آستن شد، پس نامشروع است. پس چه ماهیتی دارد؟ دیوانه‌ای بیش نیست. مضحک است مبادا برای شنیدن او بروید.» چه کردند؟ جان‌های خود را روانه‌ی جهنم کردند. آنها گرفتند...

۱۰۶ عیسی گفت: «آنها را رها کنید. اگر کوری راهنمای کور دیگر باشد، مگر هر دو به چاه نمی‌افتند؟» درست است. آنها از آن امر آگاه نبودند. به آن امر الهی ایمان نداشتند. امکان نداشت ایمان بیآورند.

۱۰۷ نپذیرفتن آن افراد ساده که حامل پیغامی ساده بودند، فروپاشی ملتی بزرگ را در پی خواهد داشت. برای آنها دریافتنی نبود. ساده بودن افراد برای آنها قابل هضم نبود. چنانکه می‌دانید، در کتاب مقدس آمده است که: «و عوام الناس کلام او را به خشنودی می‌شنیدند.»

۱۰۸ همین چند وقت پیش در مکزیکو مورد کوچکی برایم پیش آمد. در یکی از جلسات، یکبار آن نور الهی از کنار ژنرال ولدنا آن برگزیده‌ی خدا عبور کرد. این جنگاور بزرگ کاتولیک، یکی از بزرگترین ژنرال‌های مکزیکو، فروتنانه پای مذبح آمد و تعمید روح‌القدس را دریافت کرد. او به مکزیکو بازگشت. او به اصطلاح با داد و فریاد خواهان آمدن در آنجا شد. سرانجام تصمیم گرفتم به آنجا بروم. خداوند به من اجازه داد، رؤیایی داشتم. مسئله را با همسرم در میان گذاشتم. به آنجا رفتیم.

بنابراین از آنجایی که او یکی از ژنرال‌های عالی مقام بود، یک ژنرال چهار ستاره، به مقر اصلی دولت رفت. و چنانکه استحضار دارید، آنها موضع سخت‌گیرانه‌ای در قبال پروتستان‌ها دارند. با توجه به اینکه می‌دانستند که جلسه‌ای استثنایی خواهد بود، او به مقر دولت رفت و برای تأمین امنیت گارد ویژه‌ی نظامی گرفت. پس برای انجام این کار استادیوم بزرگی گرفتند. و می‌خواستند من به آن ترتیب وارد شوم. به بیانی باید با دعوت دولتی می‌رفتم.

بدین ترتیب پس از این امر، یک اسقف، یکی از بزرگترین اسقف‌های کلیسای کاتولیک نزد آن شخص رفت منظور استاندار است و گفت: «آقا، من متوجه شدم که شما قصد دارید یک غیرکاتولیک بیآورید.»

استاندار پاسخ داد: «بله. اشکالش چیست؟»

او گفت: «خوب، نمی‌شود بی‌مقدمه چنین شخصی را دعوت کرد. دولت هرگز به چنین رویه‌ای معروف نشده است.»

۱۰۹ گفت: «اما اکنون آن را ترتیب داده‌ایم.» او ادامه داد: «خوب» و گفت: «آن مرد شخص معتبری است. می‌دانم که هزاران نفر می‌آیند تا از او بشوند. ژنرال ولدنا

دوست صمیمی من است.» او گفت... و داشت... رئیس جمهور هم خود پروتستان است، چنانچه می‌دانید متدیست است. بنابراین او-او گفت: «تا جایی که می‌دانم، آن آقا شخص معتبری است.» گفت: «ژنرال ولدنا تحت خدمت همین آقا توبه کرده است.» گفت: «بله، تا جایی که می‌دانم، او شخص معتبری است.» ادامه داد: «می‌گویند هزاران نفر برای شنیدن از او خواهند آمد.»

و آن اسقف چنین گفت: «جناب، بفرمایید بگویند آن مردم از چه قشری هستند؟ عده‌ای ناآگاه. چنین افرادی پای سخن این شخص می‌نشینند.»

۱۱۰ استاندار هم چنین پاسخ داد: «آقا، پانصد سال می‌شود که آنها در اختیار شما بودند، پس چرا با این توصیف باز ناآگاه و جاهل هستند؟» همین کفایت کرد. همین فیصله‌بخش بود. پاسخی قاطع! همین سخن به بیانی شاخ آنها را شکست. بله، آقا. بله.

۱۱۱ پس از برخاستن آن نوزاد کوچک از مردگان، بی‌درنگ پیغامی برای آن آقا فرستادم. آن خانم به زبان اسپانیولی می‌گفت: «کودک امروز صبح ساعت نه مُرد.» و باران می‌بارید. هر شب کمابیش ده هزار نفر قلب خود را به مسیح می‌سپردند.

شب پیش از آن، پیرمردی نابینا بر روی سکو بینایی خود را باز یافته بود. سه یا چهار برابر این خیمه و تار ترقاعی این چینی از آن شال‌های قدیمی و کلاه گذاشته بودند. و من فقط...

۱۱۲ برای اینکه وارد شوم مرا با طناب‌ها بر روی جایگاه پایین آوردند. به سادگی قدم جلو گذاشته با ایمان سخنرانی کردم.

بیلی آمد و گفت: «پدر، باید برای این خانم کاری کنی.» گفت: «سیصد مأمور دولتی در اختیارم گذاشته شده‌اند. ولی آنها نمی‌توانند جلوی آن زن لاغر اندامی که تنها صد پوند [حدود ۴۵ کیلو] دارد را بگیرند.» آن خانم نجیب عزیز که قدش تقریباً این قدر بود و شاید اولین فرزندش بود. می‌توانم بگویم که بیست و سه یا بیست و پنج ساله بیشتر نبود.

۱۱۳ با موهایی که تا پایین آویزان بود و نوزاد کوچکی که در آغوش داشت، همان‌جا ایستاده بود. برای رسیدن به آن صف به جلو می‌شتافت. مردان او را از پشت هل می‌دادند. او کودک بر پشت، از روی تمام آنها می‌پرید، در هر حال بین دست و پای مردم می‌افتاد و چنین کارهایی انجام می‌داد. آنها او را بلند کرده از سکو دور می‌کردند.

۱۱۴ و دیگر کارت دعا نداشتند که به او بدهند. بیلی چنین گفت: «پدر اگر چنین می‌گذاشتم او بدون کارت دعا با آن کودک بی‌جان بیاید و...» گفت: «دیگرانی که آنجا ایستاده‌اند، دو یا سه روز است که زیر باران و در آفتاب منتظر مانده‌اند. و اجازه دادن به آن خانم زودتر از آنها،» چنین ادامه داد که: «این باعث می‌شود آنجا هیاهو و سر و صدا راه بیفتد.»

۱۱۵ من گفتم: «درست است.» برادر مور آنجا بود و او نیز مانند من کم مو است. و او گفت: «به قدری جمعیت زیاد است که او نمی‌داند کی به کی است.» گفتم: «بفرستید...» و-و دو برادر، یکی از برادران از همین خیمه که به جلال رفته است، اکنون نمی‌توانم

نام او را به یاد آورم اما او آنجا ایستاده بود. پس گفتم: «برادر مور، به آنجا برو و برای آن کودک دعا کن. او نمی‌داند که من هستم یا شما. پس برو پایین. او نمی‌تواند انگلیسی صحبت کند.»

و آنگاه برادر مور گفت: «بسیار خوب، برادر برانهام.»

۱۱۶ و او خواست به پایین برود. و گفتم: «داشتم می‌گفتم فام...» و دیدم نوزاد کوچک، آن کودک مکزیک‌ای کوچک مقابل من نشسته و می‌خندد. گفتم: «یک دقیقه صبر کن.» و گفتم: «بگذارید خانم جوان بیاید.»

بیل گفت: «پدر نمی‌توانم این کار را بکنم. او...»

گفتم: «بیلی، رؤیایی دیدم.»

او گفت: «حالا دیگر فرق می‌کند.»

۱۱۷ خوب جمعیت را به آن شکل کنار زدیم و او را از میان آنها عبور دادیم. تسبیح در دست نزدیک شد و روی زانوی خود افتاد. گفتم: «برخیز.»

و گفتم: «پدر آسمانی، نمی‌دانم اکنون چطور عمل خواهی کرد. نمی‌دانم فقط از من می‌خواهی که با دعا کردن برای کودک، این زن را راضی کنم یا چیز دیگر. اما،» گفتم: «به نام عیسی مسیح دست خود را بر روی این بچه‌ی کوچک می‌گذارم.» درست به همان ترتیبی که آن روز برای برادر وی انجام دادم که بر روی زمین افتاده و مرده بود. سپس پتو تکان خورد و بچه‌ی کوچک شروع به فریاد کرد. و او جان گرفته بود. هر گاه...»

۱۱۸ برای برادر اسپینوزا پیغامی فرستادم تا همراه آن خانم به دکتر مراجعه کند و از دکتر یک گواهی تأیید مبنی بر اینکه «کودک مرده بود» دریافت کند. کمابیش ساعت ده شب بود. «ساعت نه صبح در مطب دکتر بر اثر ذات‌الریه مرده بود.» آن برادر از پزشک گواهی سوگند [گواهی تحت مجازات شهادت دروغ] گرفت.

پیدااست روزنامه‌ها دیگر نمی‌توانستند قضیه را مسکوت نگه دارند، پس سراغ من آمدند. و با من مصاحبه کردند. و به من چنین گفتند، گفت: «فکر می‌کنید قدیسان ما نیز بتوانند چنین کاری کنند؟»

پاسخ دادم: «اگر زنده باشند.»

ادامه دادم: «پیش از مرگ نمی‌شود کسی به جایگاه قدیسی برسد.» موضوع از این قرار است. ملاحظه می‌کنید؟ و مردم...»

۱۱۹ چنانکه دیده‌ایم چندی پیش در روزنامه‌ها در مورد راهبه‌ای سر و صدا به راه انداختند؟ خوب، کمابیش صد سال پیش یا در همین حدود نوقدیسه‌ای مُرد... اکنون او را قدیسه اعلام کرده‌اند، از او یک قدیسه ساخته‌اند. و گفتند که او از مرگ برخاست و برای یک بیمار که سرطان خون داشت دعا کرد. مگر چنین مسئله‌ای نبود؟ این داستان در یکی از مجلات درج شده بود. فقط به این بیندیشید که چطور سعی دارند آن قضیه را برجسته کنند، حینی که صدها و صدها مورد درست در برابر این مردم قرار



دارد. چنین رویکردی چه چیز را می‌رساند؟ دقت کنید این راهکاری است برای جذب مستقیم کلیسای پروتستان در برنامه‌ی خودشان و وادار کردن کلیسای پروتستان به تأمل در این مورد.

ولی در همان حال، در روزنامه هیچ فضایی برای بازگو کردن کارهای راستین خداوند که به شکل کامل تأیید، تصدیق و ثابت شده‌اند، منظور نمی‌شود. چنین است. آنها دعوتی دریافت کردند ولی آن را رد کردند. بله، آقا.

۱۲۰ درک این امر که چگونه بارد کردن یک پیغام ساده، مردمانی ساده و چنین اموری، دچار سردرگمی می‌شوند بر آنها دشوار است.

۱۲۱ چندی پیش خانمی در گرانتز واقع در آرگان به من چیزی گفت، یک دختر کاتولیک که به جهت تخطئه و نوشتن یک مقاله آمده بود. گزارشگر روزنامه بود و یک پاکت سیگار در دست داشت. و چنین گفت: «می‌خواهم با شما صحبت کنم.»

گفتم: «منظور شما چیست؟»

گفت: «می‌خواستم از شما چند سؤال در مورد مذهب‌تان بپرسم.»

و من گفتم: «چه می‌خواهید بپرسید؟»

و او گفت: «با چه قدرتی این کارها را می‌کنید؟»

۱۲۲ پاسخ دادم: «در نام عیسی مسیح، به پیروی از دعوتی الهی.» و او می‌خواست با همان زرنگی به صحبت ادامه دهد. پس گفتم: «فقط یک دقیقه.»

گفت: «اگر ناچار بودم با نادانان حاضر در آنجا مشارکت داشته باشم،» ادامه داد: «سیحی بودن مایه‌ی ننگ من می‌شد» باز گفت: «و اگر آنها را... می‌گویند که چنین افرادی روزی بر زمین سلطنت می‌کنند.» چنین ادامه داد: «امیدوارم من اینجا نباشم.»

گفتم: «نگران نباشید. حضور نخواهید داشت.» گفتم: «شما... در این مورد نگران نباشید.»

او گفت: «سراسر آشفته‌گی و فریاد است!»

گفتم: «و شما ادعا می‌کنید که کاتولیک هستید.»

پاسخ داد: «هستم.»

۱۲۳ گفتم: «آیا می‌دانستید که پیش از اینکه مریم باکره‌ی فرخنده مقبول خدا شود، باید همچون این افراد روح‌القدس را دریافت می‌کرد و به زبان‌ها سخن می‌گفت و در روح می‌رقصید؟ شگفتا که باز شما او را مادر خدا می‌خوانید.»

گفت: «این حرف بی‌معنی است.»

گفتم: «فقط یک دقیقه. من...»

«قرار نیست که من به کتاب مقدس نگاه کنم.»

۱۲۴ گفتم: «پس چگونه می‌توانید به صحت یا عدم صحت یک مطلب پی ببرید؟»

گفت: «به سخن کلیسا اقتدا می‌کنم.»

۱۲۵ گفتم: «ولی این کلام خداست. درست همین جاست. شما را به چالش فرامی خوانم تا به آن نگاه کنید. و مریم با آنها در آن بالاخانه بود و درست مانند دیگران تعمید روح القدس را دریافت کرد. ولی باز او را مادر خدا می خوانید.» گفتم: «آنگاه آن را زباله و آشغال می نامید؟» گفتم: «نگران نباشید. شما آنجا نخواهید بود، اگر تمام نگرانی شما در همین خلاصه می شود پس خیلی نگران آن مسئله نباشید. دخترم، بهتر است نگران جان گناهکار خود باشید.» و گذاشتم که برود.

۱۲۶ حال به تمام این موارد بیندیشید، ساده است. خدا آن را بسیار ساده کرده است.

چگونه می شود که اخاب، ایزابل و دیگران به جایی رسیدند که در منظرشان ایلیا یک جاودگر و شخصی درگیر علوم خفیه آمد؟ اخاب به جایی رسید که گفت: «این شخص عامل تمام مشکلات بنی اسرائیل است.»

او گفت: «تو همان کسی هستی که بنی اسرائیل را به دردسر انداخته ای.»

۱۲۷ مگر برای این ملت تصورپذیر بود که پیمامد رد کردن پیغام مردی ریشو که لباس کشیشی و چیزهای دیگر بر تن نداشت، چنین محکومیتی برداشته باشد؟

چطور مصر که بر دنیا حکومت می کرد با وجود فرعون ها، اعتبار و جایگاهی که داشت...؟ با رد کردن نبی ای هشتاد ساله و کهنسال با ریشی بلند و موهای بلند، یک فراری که با گام های استوار راه پیموده بود، مگر این برای آنها تصورپذیر می شد؟ او با پیغامی به آنجا بازآمده بود که «یا به آنها اجازه ی خروج می دهی یا خدا این ملت را از بین خواهد برد.» چگونه کسی در جایگاه فرعون می توانست چنین کند؟ «فرعون از من اطاعت خواهی کرد.»

۱۲۸ فرعون گفت: «اطاعت؟» او، فرعون! «و یک پیرمرد، یک پیر خیمه.» آنها به خود گفتند: «مگر می شود رد کردن چنین شخصی هلاکت مردم را در پی داشته باشد؟» و همین هم شد. چه هولناک!

بیاید دقایقی مکث و تأمل داشته باشیم و در همان حال دعا و تعمق کنیم. در چه زمانه ای روزگار می گذرانیم؟ به کجا رسیده ایم؟ سخن از عصر علمی پیشرفته ی دیگری می شود. پس بهتر است بیندیشیم. شاید، تأمل کنید، عزیزان لحظات کوتاهی دعا کنید و اندکی فکر کنید، پس از انجام آن احساس بهتری خواهید داشت. درست است.

۱۲۹ یک مسیحی ابزار یا نوعی آچار مکانیکی برای یک تشکل مذهبی نیست. درست است. مسیحی یک ابزار نیست که باعث حرکت یک تشکل مذهبی شود. یک مسیحی؛ منظور از مسیحی چنین چیزی نیست. مسیحی بودن همان مسیح واری است. و تا مسیح بر او فرود نیاید و زندگی مسیح در او جاری نشود، فردی که به تعبیری مسیحی است به راستی مسیحی محسوب نمی شود. آنگاه است که همان زندگی ای که مسیح زیست، به بار می آید و همان کارهایی را به جا می آورد که مسیح به جا آورد.

۱۳۰ خوب، از چه صحبت می کنم؟ مشارکت شخصی با مسیح. منظور چیست؟ آیا در شایستگی انجیل زندگی می کنید؟

حال سعی دارم این را به عنوان پیش‌زمینه برای نشان دادن این امر داشته باشم، سخن از مردان و زنان نامور است.

۱۳۱ این گفته‌ی کتاب مقدس است. آیا دقت کردید؟ شنبه شب گذشته فراموش کردم پیدایش باب ۶ آیه‌ی ۴ را اضافه کنم. «مردانی که برای خود زنان به همسری گرفتند، مردان نامور و قدیمی بودند.» مردان نامور، و اخبار شده که باز چنین می‌شود. «درست همان‌طور که در ایام نوح بود، زمان بازگشت پسر انسان نیز همان‌طور خواهد بود.» «مردان نامور زنان اختیار کردند.» نه همسران؛ «زنان، در پی یک بشر دیگر افتادند.»

۱۳۲ به انگلیس نگاه کنید، سخن از همین چند هفته پیش است. به ایالات متحده نگاه کنید. به همه جا نگاه کنید، سراسر هرزگی است. رجال بزرگ، عالی‌رتبگان به خاطر زن‌بارگی برای ملت خود ننگ به بار آورده‌اند. چنانکه دقت کنید آن شخص که از رجال مهم و از سرداران ارتش انگلیس بود، همسری دوست‌داشتنی داشت. عکس آن خانم آنجا بود. به آن روسپی نگاه کنید، با لباسی سراسر بدن‌نما ظاهر شده بود و خود را آن چنان کرده بود تا بدن زنانه‌ی خود را به معرض نمایش بگذارد. و از همین روی آن مرد به دامش گرفتار شد.

۱۳۳ آنچه ما امروز بدان نیاز داریم پسران خدا هستند. نیاز داریم مردانی که در رده‌ی دولتمردان هستند از پسران خدا باشند. درست است. زیرا یک پادشاه نیک‌سیرت و پارسا جلوی این حماقت‌ها را می‌گرفت. هیچ رشته‌ای برای کشیدن پیدا نمی‌شد. درست همان کاری که داود انجام داد یعنی از چنین روندی جلوگیری کرد. باری، چنین کرد زیرا پادشاه بود. و تنها وجود داشت...

۱۳۴ تنها راه چاره به مفهوم واقعی کلمه این است که خود خدا پادشاه باشد و خدا نبی‌ای بفرستد. مگر پیش از اینکه آنها پادشاه داشته باشند، سموئیل به آنها اعلام نکرده بود؟ او گفته بود: «خدا پادشاه شماست. آیا تا به حال در نام خداوند چیزی به شما گفته‌ام که واقع نشده باشد؟»

آنها گفتند: «خیر. درست است.»

«آیا تا به حال برای گذران زندگی از شما درخواست پول کرده‌ام؟»

«خیر. تو هیچگاه برای گذران زندگی از ما درخواست پول نکرده‌ای.»

«تاکنون در برابر خداوند چیزی غیر از راستی به شما اعلام نکرده‌ام.» او گفت: «خدا پادشاه شماست.»

۱۳۵ «خوب، ما خود از این مسئله آگاهیم. سموئیل، می‌دانیم که تو شخص خوبی هستی. ایمان داریم که کلام خداوند بر تو فرود می‌آید اما در هر صورت یک پادشاه می‌خواهیم.» آیا ملاحظه می‌کنید؟ این همان چیزی است که حاصل کردند.

۱۳۶ پنطیکاست در هر صورت در پی تشکل‌سازی بود. صاحب تشکل هم شد. درست است. می‌خواستند تا همانند دیگر کلیساها باشند. شما [چنین] هستید. بفرمایید، توقعی بیش از این نبود. ولی خدا پادشاه ماست. خدا پادشاه ماست. بله، آقا.

۱۳۷ مسئله چیست؟ مشکل اینجاست که چنانکه در روزگار مسیح شد، چنانکه در هر عصری شد، مردم عذر و بهانه‌ای پیدا می‌کنند. اعتقادنامه‌های مختص به خود دارند. شاید نگوید: «یک گاو خریدم و باید بروم ببینم که کار می‌کند یا نه یا اینکه شیر می‌دهد یا-یا در کدام انبار است.» شاید شما این بهانه را نیاورید.

اما بهانه‌ای هست که مردم عنوان می‌کنند، می‌گویند: «من مشایخی هستم. ما به آن ایمان نداریم. من باپتیست هستم. ما به چنین چیزی ایمان نداریم. خوب، من لوتری هستم.» خوب این حرف، هیچ ارتباطی با آن امر الهی ندارد. بیان این حرف به آن معنی نیست که شما مسیحی هستید. این تنها تعلق شما را به گروهی تشکل یافته می‌رساند. و به لُت لوتری‌ها، لُت باپتیست‌ها، لُت پنطیکاستی‌ها تعلق دارید. چیزی به عنوان کلیسای پنطیکاستی وجود ندارد. چیزی به نام کلیسای باپتیست وجود ندارد. آنها لُت باپتیست، لُت پنطیکاست، لُت مشایخی هستند.

لیکن تنها یک کلیسا بیشتر نیست. و تنها یک راه برای دستیابی به آن امر الهی برای شما هست که همان تولد است. شخصی تولد یافته در کلیسای عیسی مسیح و عضوی از بدن او، عضوی از گروه نمایندگان روحانی آسمانی هستید. پس سخن از آیات می‌شود، مسیح با شماست، از طریق شما زندگی می‌کند.

۱۳۸ ای مسیحیان، ای کاش شما رابطه‌ای شخصی با خدا داشته باشید. برای اینکه پسر خدا باشید باید با خدا خویشی داشته باشید. او باید پدر شما باشد تا شما پسر او باشید. و تنها پسران و دختران او نجات می‌یابند نه اعضای کلیسا بلکه پسران و دختران. و تنها یک چیز آن امر را به بار می‌آورد که همان تولد تازه است. تنها این تولد است که شما را به وصال با خدا سوق داده، به او منتسب می‌کند. درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] سخن از پسران و دختران است. پس هرگاه این امر رخ می‌دهد آنگاه مردم...

۱۳۹ از شما پرسشی دارم. انسان می‌گوید: «پس از تولد دوباره، چه کار خواهیم کرد؟» بسیاری از عزیزان این پرسش را از من می‌پرسند. «برادر برانهام آنگاه باید چه کار کنم؟» اگر دوباره متولد شده باشید، طبیعت شما یکسره تغییر می‌کند. نسبت به آن اموری که زمانی به آن فکر می‌کردید، مرده هستید.

۱۴۰ «خوب»، می‌گوید: «برادر برانهام همین که به کلیسا پیوستم، تولد تازه را دریافت کردم.»

خوب خدا گفت: «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. پس او همچنان بیماران را شفا می‌دهد. همچنان رؤیا نشان می‌دهد.»

«اما برادر برانهام کلیسای من!» پس شما دوباره متولد نشده‌اید. ملاحظه می‌کنید؟ نمی‌توانید [دوباره متولد شده] باشید زیرا چنانچه خود خدا، زندگی خدا در شما، مانند... شما در... زندگی پدر شما و حیات خدا سراسر در شما باشد، همان روحی که در مسیح بود در شما باشد، چگونه می‌شود که آن روحی که در عیسی مسیح می‌زیست و این

را نوشت، باز در شما قرار می‌گیرد ولی آن را انکار می‌کند؟ نمی‌تواند این کار را انجام دهد. او چنانکه باید بر هر کلام الهی تأکید خواهد کرد.

۱۴۱ پس اگر بگویید: «بسیار خوب، من عضو خوب کلیسا هستم.» این مسئله هیچ ارتباطی با آن امر الهی ندارد.

کافران را می‌شناسم. در آفریقا، آنجا میان برادران رنگین‌پوست خود دریافتیم که امور اخلاقی و معنوی آن مردمان برتر از نود درصد از آمریکایی‌ها است. چرا که در برخی از قبایل آنجا چنانچه دختر خانمی تا سن مشخصی ازدواج نکرده باشد یا اینکه با وجود بزرگ شدن کسی او را نگرفته باشد، بر آنها روشن می‌شود که جایی اشکالی وجود دارد. او را طرد می‌کنند. او نقش و نگار قبيله را پاک می‌کند و به شهر می‌رود و دیگر فردی آیین‌گسسته به حساب می‌آید. و هنگامی که ازدواج کند، باکره بودنش را معاینه می‌کنند. اگر پرده‌ی بکارتش از بین رفته باشد، باید بگوید چه کسی آن کار را انجام داده است. و هر دوی آنها را با هم می‌کشند. آری، هیچ می‌دانید چنانچه این روش در آمریکا پیاده می‌شد، چند نفر اعدام می‌شدند؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.»] گروه تألیف. آیا ملاحظه می‌کنید؟ با این حال آنها را کافر می‌دانید؟ چه حرف‌ها! آنها می‌توانند بیابند و به مردمانی که خود را اعضای کلیسا می‌دانند، نحوه‌ی پاک زندگی کردن را تعلیم دهند.

۱۴۲ در سراسر سفرم به آفریقای جنوبی به هیچ عنوان یک مورد بیماری مقاربتی ندیدم. چنین چیزهایی وجود ندارد. موضوع از این قرار است. ملاحظه می‌کنید؟ این شیوه‌ی کثیف پلید ما سفیدپوستان است. درست است. از خدا دور شده‌ایم.

۱۴۳ با وقوع این امر، در راستای روش خود، درمی‌یابید که آن روح الهی که به واسطه‌ی تولد تازه در شما قرار می‌گیرد، شما را به پذیرش و انجام هرآنچه خدا در کلام شما را به آن امر می‌کند، سوق خواهد داد. و هرآنچه کتاب مقدس به انجام آن راهنمایی می‌کند را با یک «آمین» تأیید خواهید کرد. و تا دریافت آن، شب و روز دست نخواهید کشید. درست است. درست است. و بالاتر از همه، در همین مدت به یقین ثمره‌ی روح را به بار خواهید آورد.

۱۴۴ چه بسا بگویید: «آیا به زبان‌ها صحبت خواهم کرد؟» شاید صحبت کنید شاید هم نه. «فریاد خواهم زد؟» شاید این کار را کنید. شاید هم نکنید.

اما کاری هست که بی‌گمان انجام خواهید داد. ثمره‌ی روح‌القدس را به بار خواهید آورد. و ثمره و میوه‌ی روح‌القدس محبت، خوشی، سلامتی، ایمان، بردباری، حلم، ملایمت، صبر است. خوی شما دیگر «وای!» نخواهد بود، تنها به یاد داشته باشید که وجود چنین خویی در شما در حکم سم برای روح‌القدس بوده و آن را از شما دور می‌کند. آیا دقت می‌کنید؟ هرگاه به جایی می‌رسید که می‌خواهید با هرکس که برخورد می‌کنید، در بیفتید و بگوئید جایی کار می‌لنگد. هرگاه به جایی می‌رسید که... خادمی از کتاب مقدس می‌خواند که انجام فلان کار اشتباه است و شما... فقط به یاد داشته باشید ابداً چیزی به نام مسیحیت وجود ندارد. پس در همین

راستا گفتنی است که «آنها را از میوه‌های‌شان خواهید شناخت.» این عین گفته‌ی عیساست. ملاحظه می‌کنید؟

۱۴۵ پس اگر این کلام خداست و خدا چنین سخن می‌گوید، آن روح در شما در هر مورد با همان کلام همسو خواهد شد. زیرا روح‌القدس اصیل با کلام همسویی می‌کند زیرا کلام خود زندگی و روح است. عیسی گفت: «سخنان من حیات است.» و اگر شما زندگی جاوید را دریافت کرده باشید و او کلام است، چگونه می‌شود که کلام خود کلام را انکار کند؟ می‌بینید؟ اگر چنین چیزی باشد، خدا چگونه شخصی خواهد بود؟ آگاه باشید تنها هنگامی که بتوانید کاملاً با کلام خدا همسو و هماهنگ شوید، به راستی مسیحی و پیرو مسیح هستید.

۱۴۶ و شگفت‌زده خواهید شد که حتی دشمنان خود را محبت می‌کنید. کسی می‌گوید: «خوب، او چیزی جز یک گل‌تندهی مقدس نیست.» و شما شروع می‌کنید به دریافت... وای! مراقب باشید. بله-بله. اما بی‌اختیار او را محبت خواهید کرد! بدون در نظر گرفتن رفتار و کردار مردم، باز هم آنها را دوست دارید. آیا ملاحظه می‌کنید؟

۱۴۷ همان‌جاست که موضوع برای شما دریافتنی می‌شود و صبر شما به این میزان می‌رسد تا جایی که هیچ انتهایی ندارد. چنانچه کسی پیوسته از شما بدگویی می‌کند، «خوب، اهمیتی نمی‌دهم چه می‌گویید!» بهم نمی‌ریزید، سراسیمه و آشفته نمی‌شوید. اگر بهم می‌ریزید و درون شما آشفته می‌شود بهتر است پیش از اینکه دوباره با آنها صحبت کنید، ابتدا دعا کنید. بله. بله.

درگیر نشوید. دوستار درگیر شدن نباشید، اگر دوست دارید ببینید کسی در کلیسا بلند شود و بگوید: «می‌دانی چه؟ در مورد این و آن و فلان و بهمان به شما خواهیم گفت.»

بگویید: «خوب، برادر خجالت بکشید.»

۱۴۸ اگر بگویید: «پس قضیه این بود؟» به آن رسوایی گوش می‌کنید؟ حواستان باشد.

روح‌القدس چاه فاضلاب نیست. ملاحظه می‌کنید؟ خیر، خیر، خیر، خیر. قلبی که توسط روح‌القدس تصرف شده باشد، سرشار از تقدس و پاکی است. «به بدی نمی‌اندیشد، عمل بد به جا نمی‌آورد، همه چیز را باور می‌نماید، تحمل می‌کند، صبر می‌کند.» ملاحظه می‌کنید؟

۱۴۹ وارد درگیری و بگومگو نشوید. هنگامی که در فضای خانوادگی بگومگو صورت می‌گیرد، شما وارد نشوید. مادران می‌گویند: «من دیگر نمی‌گذارم تو به آن کلیسای قدیمی بروی. خوب، اکنون تنها فکر و ذکر تو این است که موهابیت بلند شود. دیگر مانند مادر بزرگ‌ها شده‌ای.» با او بگومگو نکنید.

بگویید: «بله، مادر. درست است. من تو را مثل همیشه دوست دارم. و تا زنده‌ام برایت دعا می‌کنم.» دقت می‌کنید؟

۱۵۰ پس درگیر نشوید. توجه دارید؟ خشم، خشم می‌آورد. ابتدا روح‌القدس را محزون ساخته، از خود می‌رانید و با پرخاشگری تمام پاسخ می‌دهید. سپس روح‌القدس نور خود را برمی‌گیرد. خشم، خشم به بار می‌آورد.

و محبت محبت می‌آورد. پر از محبت باشید. عیسی گفت: «به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.» محبت ثمره‌ی روح‌القدس است.

۱۵۱ و آیا می‌دانستید که خود شما آفریننده‌ی کوچکی هستید؟ این را می‌دانید؟ قطعاً. افرادی را دیده‌اید که همنشینی با آنها برای آدمی دوست‌داشتنی و دلپسند است. نمی‌دانید دلیلش چیست. از آن اشخاص دوست‌داشتنی و پرمحبت. آیا با چنین چیزی برخورد کرده‌اید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] چنان محبتی از آنها موج می‌زند که همنشینی با آنها را دوست دارید. این... آنها با سبک زندگی خود، طرز صحبت و گفتار خود فضا را معطر می‌کنند.

همچنین افرادی را نیز دیده‌اید که همواره از آنها پرهیز می‌کنید. هر بار می‌خواهند از چیز بدی سخن گفته و پشت‌سرگویی کنند. می‌گویید: «وای! آنها می‌آیند. آنها می‌خواهند آنجا از کسی خرده بگیرند. حالا فلانی اینجاست، می‌خواهد در مورد آن شخص صحبت کند. تنها جوک‌های رکیک تعریف می‌کنند یا در مورد زنان یا چنین چیزهایی صحبت می‌کنند.» همنشینی با آنها مایه‌ی آزرده‌گی خاطر شما می‌شود. آیا توجه می‌کنید؟ آنها جو سازی می‌کنند. در ظاهر افراد بسیار خوبی هستند اما اهل جو سازی هستند.

پس چیزهایی که به آن فکر می‌کنید، کارهایی که به جا می‌آورید، رفتار و گفتار شما جو ی به وجود می‌آورد.

۱۵۲ اینجا در همین شهر به دفتر آقای رفته بودم. آن آقا در یک کلیسای خوب معتمد یا شماس است. به آنجا رفتم تا برای یک مورد کاری آن آقا را ببینم. و رادیویی آنجا روشن بود، موسیقی راک اند رول یا توپست یا هرچه بود با ریتمی بسیار تند پخش می‌شد. و به نظرم کمابیش چهل پوستر زن عریان آنجا در دفترش بود. خوب صحبت از شماسی و یا هر عنوان دیگر در این راستا چیزی را نمی‌رساند. بگذارید آنچه نگاه می‌کنید و آنچه می‌خوانید و نوع موسیقی که به آن گوش می‌دهید، جمعی که با آن ارتباط دارید را ببینم و به شما خواهیم گفت که چه روحی در شماست. ملاحظه می‌کنید؟ بله.

۱۵۳ چه بسا از کسی بشنوید: «من چنین و چنان کنم؟ آن گروه...» تنها به یاد داشته باشید که به آنچه می‌گوید اعتنا نخواهم کرد. صدای گفتار او بلند است. ولی صدای عملکردش بلندتر از تمام گفته‌هایش است. شاید شهادت دهد، بگوید که یک مسیحی است، بله، چه بسا کاری هم می‌کند. اما تنها به نحوه‌ی زندگی‌اش بنگرید. نحوه‌ی زندگی پرده از هویتش برمی‌دارد.

۱۵۴ حال می‌توانید تصور کنید که شخصی با سبک زندگی خود بتواند بگوید: «ایمان داشتن به شفای الهی برای پرندگان است. این به سال‌ها پیش برمی‌گردد. امروزه چنین چیزی وجود ندارد؟ آیا زندگی‌ای شایسته‌ی انجیل است که «مسیح به سبب تقصیرهای ما مجروح شد و از زخم‌های وی شفا یافتیم»؟ می‌گویید: «من شماس هستم.» برایم مهم نیست. چه بسا اسقف هم باشید.

۱۵۵ کمابیش دو سال پیش صحبت‌های اسقف شین که اینجا آمده بود را شنیدم و دیگر هرگز به سخنانش گوش ندادم. هنگامی که گفت: «شخصی که ایمان دارد و سعی دارد زندگی کتاب مقدسی داشته باشد، همچون کسی است که تلاش می‌کند از آب گل‌آلود رد شود.» سپس اسقف شین ادامه داد، گفت: «می‌دانید زمانی که به آسمان برسم چه کار خواهم کرد؟ هنگامی که عیسی را ملاقات کنم، به او خواهم گفت: من اسقف شین هستم و او خواهد گفت: بله، شنیده‌ام که مادرم در مورد شما صحبت می‌کرد.» این بت‌پرستی است، آنها نسبت به کلام خدا کفر گفته و توهین می‌کنند. خدا رحم کند. من داور نیستم. توجه می‌کنید؟

این کلام حق است. درست است. و روح خدا نوشته‌های خویش را باز خواهد شناخت. با همان نوشته‌های خود باز شناخته و معرفی می‌شود. نوشته‌ها از-از او می‌گویند. و شما با ایمان داشتن به آن شناخته می‌شوید و همان مدرک شناسایی‌تان را به شما می‌دهد.

۱۵۶ با دیگران درگیر نشوید. و چنانچه گوشزد کردم وارد درگیری‌های خانوادگی و خاندانی نشوید. محبت محبت به بار می‌آورد. و خشم خشم می‌آورد.

۱۵۷ حال، اینک بیابید بنگریم. برای یک دقیقه به عیسی نظر کنید. عیسی نمونه‌ی شماس است. امیدوارم خیلی خسته نشده باشید. نگاه کنید. بیابید تنها برای یک دقیقه به عیسی بنگریم. او الگو و نمونه‌ی ما بود. این عین سخن اوست. «زیرا به شما نمونه‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز با دیگران بکنید.»

۱۵۸ حال نگاه کنید. در روزگاری که او به این دنیا پا گذاشت، بیش از هر زمان دیگری بی‌ایمانی سراسر دنیا را فرا گرفته بود اما وجود این مسئله هم مانعی بر سر راه او نبود. او به همان ترتیب موعظه کرد، به همان ترتیب شفا داد. هیچ چیز او را پریشان و نگران نمی‌کرد. انتقادهای برقرار بود. از روزگار کودکی‌اش تا زمان مرگ بر روی صلیب، مردم از او انتقاد کردند. آیا این مسئله او را متوقف کرد؟ خیر، آقا. هدف او چه بود؟ «انجام آنچه پدر نوشته بود، همیشه و در هر شرایطی. انجام آنچه مورد پسند پدر بود، در هر زمان و هر شرایطی.»

۱۵۹ به عیسی بنگرید. آیا از فروتن بودن خود دم می‌زنیم؟ هنگامی که خدا خود کودک شد، به جای آمدن در گهواره‌ای در خانه‌ای شایسته و آراسته، بر روی توده‌ای از کود در اصطبل چشم به جهان گشود، در میان سر و صدای گوساله‌ها. او را در پارچه‌ای گرفته شده از باریکه‌ی یوغ قنداق کردند. با اینکه پدیدآورنده‌ی آسمان و زمین بود از هر تنگدستی، تنگدست‌تر شد.



۱۶۰ در شبی سرد و بارانی گفتند: «استاد همراه تو به خانه خواهیم رفت.»

۱۶۱ او گفت: «روباهان را سوراخ‌ها و مرغان هوا را آشیانه‌هاست لیکن من را جای سر نهادن نیست.»

خدا، یهوه خود را فروتن ساخت و در بدنی که گناهکاران را تداعی می‌کرد، انسان شد تا من و شما را فدیه دهد. پس ما کیستیم؟ او نمونه‌ی ما بود. من کیستم؟ هیچ.

۱۶۲ امروز بعد از ظهر در جلسه‌ی کوتاهی با کسی گفتگو می‌کردم. گفتم: «هر پسر زاده‌شده از خدا باید ابتدا آزموده و اصلاح شود.» گذر خود از این وضعیت را به یاد دارم، لحظاتی به غایت شکوهمند بود. زمانی که انسانی دوباره متولد می‌شود، خدا از طریق نقطه‌ی کوچکی مثل ناخن او سیستمی به او تزریق می‌کند و به قلبش می‌رسد و آنجا لنگر می‌اندازد. سپس شیطان او را در تجربه می‌اندازد. و اگر آن آنجا نباشد شما باخت‌اید.

۱۶۳ آنچه آنجا در بیمارستان گذشت را به یاد دارم، کمابیش بیست و دو ساله بودم، شاید هم بیست و سه ساله، مرد جوانی بیش نبودم. پدرم در دستان من جان سپرد، در حالی که شفا‌دهنده را معرفی می‌کردم. و با آن حال پدرم بر اثر یک حمله‌ی قلبی سرش را بر روی دستان من گذاشت و من در حال دعا برای او بودم، و دیدم که او چشمانش را برگرداند و به من نگاه کرد و افتاد و چنین به دیدار خدا شتافت. او را برداشته کنار برادرم به خاک سپردم و هنوز گل سر مزارش تازه بود که من باز از خدایی که بیماران را شفا می‌دهد، موعظه می‌کردم. در یک شرکت خدماتی همگانی کار می‌کردم، حقوقم بیست سنت در ساعت بود و همسرم در کارخانه‌ی پیراهن‌دوزی کار می‌کرد تا کمک حال ما بوده و برای کودک خردسال هجده ماهه خود، بیلی پل، زندگی بسازیم و او [همسرم] از یک کودک هجده ماهه نگهداری می‌کرد.

دیدم خواهر ویلسون سر خود را تکان می‌دهند. ایشان آن را به یاد دارند، همین‌طور روی اسلتر و برخی از عزیزان قدیمی.

۱۶۴ من چه می‌کردم؟ ساندویچ در دست به خیابان‌ها می‌رفتم کنار تیر چراغ برق می‌ایستادم و به هر که رد می‌شد در مورد محبت خداوند عیسی مسیح شهادت می‌دادم. وارد گاراژها شده و درخواست می‌کردم که آیا می‌توانم از آن استفاده کنم تا با مکانیک‌ها صحبت کنم. آنجا می‌رفتم و می‌گفتم: «آقایان، آیا تا به حال نجات یافته‌اید؟ چیزی در قلب خود دارم.» شب‌ها به فروشگاه‌های مواد غذایی می‌رفتم. پس از عیادت بیماران در سراسر شب، ساعت دو یا سه صبح به خانه بازمی‌گشتم. نمی‌توانستم... فقط می‌نشستم و لباس‌ها را عوض می‌کردم و لباس کار خود را می‌پوشیدم. و آنجا بر روی صندلی می‌نشستم تا سپیده‌دم استراحت می‌کردم، بلند شده و می‌رفتم. و از شدت روزه و دعا لاغر شده بودم و هنگام بستن قلاب و بالا رفتن از تیر چراغ برق دعا می‌کردم. موعظه می‌کردم و از عظمت خدا به مردم موعظه می‌کردم، از رحمت خدا، از اینکه خدا محبت است.

و با این توصیف پدرم این چنین در دستانم جان داد. و برادرانم از دنیا رفته بودند، در حالی که من آنجا پای منبر آن کلیسای کوچک پنطیکاستی رنگین پوستان ایستاده و موعظه می‌کردم، یکی از آنها کشته شد. یکی آمد و به من خبر داد: «برادرت در بزرگراه کشته شد. در برخورد با یک خودرو کشته شد.» خون برادر خود آن شخص نیز بر روی لباسش پاشیده شده بود، جایی که در اتوبان او را بلند کرده بود. درست پس از اینکه او را دفن کردم، پدرم از دنیا رفت. بعد همسرم همان‌جا آرامید.

۱۶۵ سپس برای آمدن به اینجا به این خیمه عزیمت کردم. پس از آن، اینجا بر روی همین سکو ایستادم و شش ماه قبل از وقوع آن حادثه به مردم گفتم: «سیلابی خواهد آمد. و دیدم فرشته‌ای یک عصای اندازه‌گیری برداشت؛ بیست و دو فوت [حدود ۶ متر و ۷۰ سانت] در خیابان اسپرینگ.»

سندی دویس و مابقی که اینجا حضور دارند، خندیدند و گفتند: «پسر، در سال ۱۸۸۴ تنها هشت تا ده اینچ [۲۰ تا ۲۵ سانت] بود. این دیگر چیست که می‌گویی؟»

۱۶۶ گفتم: «چنین خواهد بود. زیرا در عالم رؤیا به من چنین گفته شد. و چنین خواهد شد.» و امروز در خیابان اسپرینگ علامتی از بیست و دو فوت [۶ متر و ۷۰ سانت] آب هست. گفتم: «در حال قایق‌رانی بر فراز همین خیمه بودم.» و چنین هم کردم.

۱۶۷ در همان برهه از زمان، همسرم بیمار شد. برای او دعا می‌کردم. به خیمه آمدم، مردم منتظر او بودند. گفتم: «او در حال مرگ است.»

«چنین می‌گویی زیرا او همسرت است.»

۱۶۸ گفتم: «او در بستر مرگ است.»

به آنجا رفتم و دعا کردم و دعا کردم و دعا کردم. و دست‌های خود را بلند کردم. و او دست مرا گرفت. گفت: «بیلی، در آن بامداد با تو دیدار خواهم کرد، در آن سرای آسمانی.» گفت: «بچه‌ها را بردار و در آن دروازه به دیدار من بیا.»

۱۶۹ گفتم: «تنها فریاد بزن: «بیل» و من آنجا خواهم بود.» ملاحظه می‌کنید؟ و او رهسپار شد. و من او را آنجا در سردخانه گذاشتم.

به خانه رفتم تا دراز بکشم. و هنگامی که دراز کشیده بودم... بیلی پل کوچک به شدت بیمار و پیش خانم بروی و دیگر عزیزان بود. دکتر هر آن منتظر مرگش بود. برای بیل دعا می‌کردم. و در همین لحظه برادر فرانک نزد من آمد. گفت: «فرزند خردسالت در حال مرگ است، دختر کوچکت.»

۱۷۰ به بیمارستان رفتم. دکتر آدر نمی‌خواست اجازه ورود به داخل را به من بدهد، گفت: «مننژیت گرفته است. بیماری را به بیلی پل انتقال می‌دهی.» پرستار به من از آن چیزهای قرمز داد، نوعی داروی بی‌حسی که به عنوان آرام‌بخش مصرف کنم. من صبر کردم تا آنها از اتاق خارج شوند سپس آن را از پنجره بیرون انداختم. از در پشتی به آرامی خارج شدم و به زیرزمین رفتم.

آنجا در بخش قرنطینه‌ی بیمارستان کودکی خوابیده بود، مگس‌ها بر روی چشمان کوچکش جمع شده بودند. آن پشه‌بند قدیمی را کنار زدم و مگس‌ها را دور کردم و پشه‌بند را بر رویش کشیدم. به زمین افتادم و گفتم: «خدایا، پدر و برادرم را به خاک سپردم و هنوز دسته گل بر مزار آنها باقی است. هوپ نیز آرمیده است، آنجاست. و اینجا کودکم در حال مرگ است. خداوندا، او را بگیر.»

۱۷۱ او داشت پرده را پایین می‌آورد، گویی به من می‌گفت: «ساکت شو. دیگر نمی‌خواهم صدای تو را بشنوم.» حاضر هم نبود با من صحبت کند.

۱۷۲ پس اگر او نمی‌خواست با من سخن بگوید، زمان شیطان فرارسیده بود. [شیطان] گفت: «و به گمانم گفתי او خدای خوبی بوده است. تمام این فریادهایی که برمی‌آوری از بهر چیست؟ مرد جوانی بیش نیستی. به اطراف در سراسر شهر نگاه کن. تمام دختران و پسرانی که تا به حال با آنها [دوست] بوده‌ای فکر می‌کنند که تو عقل خود را از دست داده‌ای. تو عقل خود را از دست داده‌ای.» خوب، نمی‌توانست به من بگوید که خدا وجود ندارد زیرا من از پیش آن امر الهی را رؤیت کرده بودم. اما به من گفت که او مراقب من نیست.

۱۷۳ سراسر شب و تمام روز نشستم. به خدا گفتم: «من چه کرده‌ام؟ خداوندا به من نشان بده. اگر مرتکب خطایی شده‌ام، نگذار بی‌گناهی به خاطر من رنج ببند.» نمی‌دانستم که او دارد مرا می‌آزماید. اما هر پسری که نزد خدا می‌آید باید آزموده شود. گفتم: «به من بگو چه کرده‌ام. آن را اصلاح خواهم کرد. به غیر از اینکه سراسر شب و تمام روز موعظه کرده و همواره زندگی خود را به او داده باشم، چه کرده‌ام؟ چه کاری مرتکب شده‌ام؟»

شیطان گفت: «درست است. می‌بینی، هم اینک بر سر تو هم آمده است هر چند به همه گفته بودی که ایمان داری که او شفا دهنده‌ی برتر است ولی در همان حال فرزند خردسالت آنجا افتاده و در حال مرگ است. او حتی از شنیدن تو نیز رویگردان است. همسرت از ذات‌الریه مرد. گفתי که او می‌تواند انواع سرطان را شفا دهد و او آنجاست. حال، تو از نیکو بودن او و از مهر توصیف‌ناپذیر او به مردم صحبت کرده‌ای. در مورد خودت چه؟»

۱۷۴ خوب من داشتم به او [شیطان] گوش می‌کردم. علت همین بود. به خود گفتم: «درست است.»

گفت: «او [خدا] می‌توانست بگوید... تو نباید از کلام صحبت کنی، کافی است تنها به کودک نگاه کنی و او زندگی خواهد کرد.»

گفتم: «درست است.»

«و برای او کارهای بسیار انجام داده‌ای و با این حال آنچه او برای تو انجام می‌دهد، همین است.»

۱۷۵ گفتم: «درست است.» به فکر افتادم، «خوب، چه؟» ملاحظه می‌کنید؟ هرگاه پای استدلال به میان می‌آید همه چیز فرو می‌ریزد. اما هرگاه آن امر الهی به میان می‌آید،

سر جای خود می ماند. پس از جای خود تکان نخورد. تقریباً آماده بودم که بگویم: «پس من رها می کنم.»

ولی هنگامی که از قید قدرت های استدلال جدا شدم، زندگی ابدی وارد صحنه شد، همان تولد و زایش دوباره. اگر آن امر الهی آنجا نمی بود، چه می شد؟ اگر آن امر الهی نبود، چه پیش می آمد؟ یکدیگر را به شکلی که امروز می شناسیم، دیگر نمی شناختیم. این کلیسا به شکل کنونی اینجا نبود، از این هزاران و میلیون ها نفر در سراسر دنیا خبری نبود. اما شکر خدا را که آن امر الهی آنجا حضور داشت.

۱۷۶ سپس به خود گفتم: «چه؟ در هر حال که هستیم؟ من کیستم که عظمت او را زیر سؤال برم؟ من کیستم که آفریننده ای که اینجا بر روی زمین به من زندگی داد را زیر سؤال برم؟ من آن کودک را از کجا به دست آوردم؟ چه کسی آن را به من داد؟ بهر روی از آن من نیست. تنها برای اندک زمانی به من به امانت سپرده شده است.»

گفتم: «شیطان، از من دور شو.» به آنجا رفتم و بر روی کودک دست گذاشتم. گفتم: «خدا به تو برکت دهد، نازنینم. تا دقایقی دیگر، پدر تو را خواهد برداشت و در آغوش مادر خواهد گذاشت. فرشتگان جان و وجود کوچکت را خواهند برد. و من در آن بامداد تو را باز خواهم دید.»

گفتم: «خداوندا، تو او را به من دادی. تو او را از من می گیری. اگرچه جانم را هم بگیری چنانکه ایوب گفت باز تو را دوست داشته به تو ایمان خواهم داشت. اگر مرا به جهنم بفرستی، باز هم تو را دوست خواهم داشت. نمی توانم از آن دست بکشم.» چنین است.

اگر بر منطق استوار بود، همه چیز فرومی ریخت. از این رو باید یک رابطه و مشارکت شخصی داشته باشید. باید از سر نو زاده شوید.

۱۷۷ از همین رو شماری از خادمان دست به کار می شوند، با تمام نیرو بر همه چیز می تازند. می گویند: «چیزی تحت عنوان شفای الهی وجود ندارد. چنین چیزهایی وجود ندارد.» چنانکه در جلسه ی بامدادی عنوان کردم، آن افراد هرگز در این اقلیم مقدس پا نگذاشته اند. پس از آن امر الهی بی خبرند. چگونه می شود ادعا کنند که فرزندان خدا هستند و در همان حال منکر کلام او شوند؟ مگر می شود هر آنچه روح القدس برای شما به ارمغان آورده را انکار کنید؟

۱۷۸ فقط به یاد داشته باشید، عیسی برای شما خود را تا مرگ فروتن ساخت. او وارد درگیری و بگومگو نشد. هر بار که بر روی صورتش آب دهان انداختند، او آب دهان بر کسی نینداخت. هنگامی که ریش او را کشیدند، ریش آنها را نکشید. وقتی بر یک سمت رخساره اش زدند، او به هیچ عنوان به آنها سیلی نزد. برای آنها دعا کرد، فروتنانه گام برداشت. او الگویی از انسانیت بود.

۱۷۹ سرشار از ایمان بود. چرا؟ چون می دانست که کلامش زایل نخواهد شد. او به حدی با کلام زندگی کرد که خود کلام شد.

خدایا! بگذار در مقابل این حضار هر دو دست خود را به پیشگاه خدا برافرازم. بگذار آن‌گونه زندگی کنم. باشد کلام چنین جایگاهی پیدا کند، و من و این کلام یکی شویم. باشد که سخنان من همین کلام باشد، باشد که تفکر قلب من گردد، باشد که او در قلب من، در فکر من حاضر باشد؛ باشد که او خود دستورها و فرمان‌های خویش را بر چهارچوب درک و فهم من نهد، آنها را بر چهارچوب قلب من نهد، باشد که تنها او را ببینم؛ هرگاه وسوسه‌ها سر برمی‌افرازند، باشد که مسیح را ببینم؛ هنگامی که کارها نادرست پیش می‌رود باشد که تنها او را ببینم، هرگاه آماده می‌شوم و دشمن سعی دارد خشم در وجودم بکارد باشد که همان‌جا عیسی را ببینم، بله اینکه او چگونه برخورد می‌کرد؟

۱۸۰ او به حدی در کلام بود که او و کلام یک شده بودند. خوب بنگرید.

۱۸۱ نیازی به درگیر شدن با مردم، بگومگو کردن با آنها نمی‌دید. می‌دانست که او و کلام یکی هستند. می‌دانست که خود کلام تجلی‌یافته‌ی خدا بود و سرانجام آن فرمان الهی جهان را مغلوب خواهد ساخت. از این امر آگاه بود، کلام خود را می‌شناخت. ایمان داشت. به جایگاه خود واقف بود. ضرورتی نمی‌دید که چنین وارد درگیری لفظی شود: «اینجا، می‌توانید اینجا تشریف بیاورید.»

۱۸۲ ابلیس چنین گفت: «کنون نگاه کن، می‌توانی معجزه کنی. می‌دانی به ایمانی شگرف دست یافته‌ای. تو می‌توانی معجزه نمایی. برایت ساختمانی دو برابر ساختمان اورال رابرتس می‌سازم. زیرا مردم همه... همین بس است که به مردم نشان دهی. از این عمارت به پایین بپر زیرا می‌بینی که آمده است: فرشتگان از تو مراقبت خواهند کرد و نخواهند گذارد که پایت به سنگی برخورد کند.» ملاحظه می‌کنید؟

از توانایی که در او بود آگاه بود. پس می‌دانست که توان انجام چنین کاری را داشت. باری، می‌دانست که چنین توانایی در وجودش بود ولی حاضر نبود آن را به کار بگیرد مگر اینکه خدا به او امر کند. آیا دقت می‌کنید؟ خواهان حضور خدا در هر امری بود، باشد که در هر چیز کلام الهی برقرار شود. و می‌دانست که هر گفته‌ی او همان سخن و کلام خدا بود و اگرچه آسمان‌ها و زمین زایل شود، روزی کلام پیروز می‌شود.

۱۸۳ او از هرگونه داد و بیداد، جنجال‌آفرینی پرهیز می‌کرد. به اعلام کلام خدا بسنده می‌کرد. هر سخنی که از دهانش بیرون می‌آمد کلام مسح شده‌ی خدا بود.

مگر عالی نبود اگر می‌توانستیم بگوییم: «سخنان من و کلام خدا یکی هستند. خدا هر آنچه بگویم را ارج می‌نهد زیرا هیچ کاری نمی‌کنم جز اینکه ابتدا او به من بگوید.»؟ این الگوی شمامست. چنین زندگی سزاوار و شایسته‌ی انجیل است.

۱۸۴ مبدا این کاهنان فرهیخته و پر زرق و برق که صاحب عنوان‌های بسیار بوده و جایی ایستاده طولانی دعا می‌کردند و وارد خانه‌ی بیوه‌زنان می‌شدند و در میان جماعت بر بلندترین صندلی‌ها می‌نشستند، کارهایی این‌چنینی انجام می‌دادند، الگوی شما بشوند. آنها... چنین روش زندگی شایسته‌ی انجیل نبود.

ولی او خود شایسته‌ی انجیل بود به حدی که خدا درباره‌اش چنین گفت: «این پسر حبیب من است که از او شنودم. او را بشنوید. کلام من خود اوست. او خود کلام من است. او و من یک هستیم.»

۱۸۵ در اینجا بحث آگاهی است، حال خوب توجه کنید. او می‌دانست که سرانجام کلامش بر دنیا غلبه خواهد کرد. او از منشا کلام خود آگاه بود. با این آگاهی که کلام او هرگز زایل نمی‌شود، چنین گفت: «آسمان و زمین زایل خواهد شد اما کلام من هرگز زایل نخواهد شد.» آیا ملاحظه می‌کنید؟ او در جایگاهی قرار گرفته بود که می‌توانست این سخن را جاری سازد. انسانی بود که با کلام خدا یکی شده بود. به مردم می‌گفت...

«شما باید این و آن را انجام دهید.»

۱۸۶ گفت: «چه کسی مرا به گناه محکوم می‌کند؟ چه کسی می‌تواند مرا متهم سازد؟» منظور از گناه همان «بی‌ایمانی» است. «اگر من به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما از طریق چه کسی آنها را بیرون می‌کنند؟» ملاحظه می‌کنید؟ پس قضیه به این شکل نبود، مسئله‌ی دیگری مطرح بود. آیا ملاحظه می‌کنید؟ «اگر من...»

می‌گفتند: «خوب، ما دیوها را اخراج کرده‌ایم.»

۱۸۷ او گفت: «اگر من این را با انگشت خدا انجام می‌دهم، کلامی که خدا تأیید می‌کند، آنگاه پسران شما از طریق چه کسی آنها را بیرون می‌کنند؟ شما خود قضاوت کنید.»

۱۸۸ معاصرانش، آن مردم او را به سخره می‌گرفتند، در مورد او صحبت می‌کردند. و از هر راهی که می‌توانستند وی را حقیر می‌کردند. با او دشمنی کرده هرگونه بدی و شرارت به او نسبت می‌دادند، ولی او [بی‌پروا] به راه خود ادامه داد.

حال تا دقایقی دیگر با گفتن این نکته بحث را خاتمه می‌دهم.

۱۸۹ مردم عصر حاضر سرگشته و آشفته می‌باشند. مردم روزگار کنونی افرادی حیران و سرگشته هستند. از پذیرش وعده‌های الهی هراس دارند. روحانیون کلیسا، نظام کلیسایی، نظام‌های کلیسایی از پذیرش چالش نگاشته‌های الهام‌شده‌ی خدا برای عصر حاضر واهمه دارند. آنها به دریافتی نائل شدند. به این دریافت و نتیجه رسیدند که هم موقعیت‌شان و هم همان انجیل اجتماعی مختص به خود که اعلام می‌کنند، جوابگوی چالش عصر حاضر نیست، بیشتر از آن نیست که شمشون در وضعیت خود می‌توانست با چالش روبرو شود.

و این هم از آن برنامه‌ی نویدبخش. تا دقایقی دیگر بدان خواهیم پرداخت.

۱۹۰ می‌خواهم یک دقیقه بر روی این واژه مکت کنم. با وجود اینکه آنها خود را مسیحی می‌پندارند باز با این هدف پذیرای اعتقادنامه‌ها می‌شوند که اعتقادنامه‌های ساخته پرداخته‌ی بشری را جایگزین کلام خدا کنند. خوب آنها می‌توانند پذیرای چنین اعتقادنامه‌هایی باشند زیرا انسان آن را ساخته پرداخته است. اما آنها از بنا نهادن ایمان خود به خدایی که ادعا دارند دوستش دارند، هراس دارند. درست است. و شگفتا که باز

می‌گویید چنین زندگی در شایستگی انجیل است؟ چنین چیزی ممکن نیست هر چند افراد اعضای کلیسا باشند. این شایسته‌ی انجیل نیست. به هیچ روی.

۱۹۱ انجیل! عیسی چنین گفت: «به سراسر عالم بروید و به جمیع عالم انجیل را موعظه کنید. این آیات همراه ایمانداران خواهد بود.»

و چگونه با انکار آنچه باید همراه ایمانداران باشد، باز می‌توانید زندگی‌ای داشته باشید... تفاوتی نمی‌کند... شاید هرگز ناسزا نگفته باشید، چه بسا تمام ده فرمان را به جا آورده باشید، این هیچ ارتباطی با آن ندارد. باز هم شایسته‌ی انجیل نیست. ملاحظه می‌کنید؟ چنین چیزی تصورپذیر نیست.

آن کاهنان در حفظ آن می‌کوشیدند ولی باز به آن شایستگی نرسیدند. عیسی چنین گفت: «شما از پدر خود ابلیس می‌باشید.» چه کسی می‌توانست به یکی از آنها دست زند؟ با کوچکترین نشانه‌ای از گناه آن افراد را بی‌رحمانه سنگسار می‌کردند. آنها افراد پاکی بودند! ولی هنگامی که انجیل به آنها اعلام شد، عیسی گفت: «شما از پدر خود ابلیس می‌باشید.»

۱۹۲ با وجود اینکه آنها خود را مسیحی می‌پندارند، باز التزام به اعتقادنامه‌های خود را می‌پسندند. بلی! این اعتقادنامه‌ها پایه و هدف غایی مدنظر تفکر مردم عصر مدرن را تشکیل می‌دهد. و کسی که بخواهد در عصر کنونی موفق باشد باید با این گرایش فکری همراه شود. اجازه دهید این را واضح و بی‌پرده به شما بگویم. دقت دارید؟ چنانچه بخواهید موفق باشید باید با طرز فکر مدرن روزگار کنونی همراه و همساز شوید. آن... همه جا رفته می‌گویند: «خوب، مگر شخصیت محبوبی نیست؟ مگر فوق‌العاده نیست؟ او می‌تواند آنجا صاف بایستد و هیچ وقت ما را بیش از پانزده دقیقه نگه نمی‌دارد. خوب شبان ما هرگز به خاطر چنین چیزهایی سر ما فریاد نمی‌زند.»

ولی شرم بر آن شبان باد. هرکس که پشت منبر می‌رود و با وجود دیدن گناه حاکم بر عصر کنونی از تخطئه‌ی آن بپرهیزد، شخص سالمی نیست. چنین فردی شایسته‌ی انجیلی نیست که ادعای موعظه‌اش را دارد. درست است. پس با در پیش گرفتن چنین رویه‌ای، عذر و بهانه‌های خود را می‌آورند، با گفتن اینکه: «حال، نگاه کنید، جماعت من!»

۱۹۳ چندی-چندی پیش آقایی به کلیسای بزرگ اینجا آمد و او در حال نوشتن تز خود بود. و گفت: «من دارم در مورد شفای الهی می‌نویسم.» گفت: «برادر برانهام، ما در مجموعه‌ی خود از دوستداران شما هستیم.» سخن از یکی از بزرگترین فرقه‌ها، یکی از بزرگترین مجموعه‌های فرقه‌ای در سطح کشوری و چه بسا در سطح جهانی است. و آن آقا گفت: «ما در این مجموعه شما را دوست داریم.» او همین‌جا در جفرسون ویلا بود. اما گفت: «من برای کسب آگاهی از مقوله‌ی شفای الهی آمده‌ام.» گفت: «از نگاه مجموعه‌ای تنها یک خرده وارد است.» ادامه داد: «شما با پنطیکاستی‌های بی‌شماری همکاری می‌کنید.»

گفتم: «خوب، این دیگر روشن است، فرمایش شما درست است.» گفتم: «درست می‌فرمایید. می‌دانید، من همواره در پی فرصتی بودم تا از آنها دوری کنم.» گفتم: «به شما خواهم گفت چرا. به شهر شما می‌آیم و شما کاری می‌کنید که کلیسای شما از من پشتیبانی کند.»

او گفت: «آنها چنین کاری نخواهند کرد.»

گفتم: «من هم چنین فکر می‌کنم. من هم چنین فکر می‌کنم.»

۱۹۴ گفت: «می‌دانید، مجموعه‌ی من هنوز حاضر نیست از این مسئله پشتیبانی کند.» این همانند همان عذر و بهانه‌ها است «من تازه ازدواج کرده‌ام» یا «یک جفت گاو خریده‌ام». برایم اهمیتی ندارد به چه درجات دکتری نائل شده‌اید و فرقی شما چقدر بر روی شما حساب می‌کند. چنین خدمتی شایسته‌ی انجیلی نیست که در این کتاب آمده است. درست است.

۱۹۵ هر عضو کلیسا از چنین چیزهایی جانبداری می‌کند و خود را مسیحی می‌خواند! و رفتن برای زندگی در آن فضا... و زنان موهای خود را کوتاه کرده و لباس‌هایی بر تن می‌کنند که کتاب مقدس آنها را از آن منع می‌کند. مردان به پیروی از هنجار غالب رفتار می‌کنند «در ظاهر خداپرستی می‌کنند» ولی اهل مشروب هستند، سیگار می‌کشند و چندین بار ازدواج می‌کنند ولی باز به جایگاه شماسی کلیسا و شبان و غیره می‌رسند. و افراد به دیده‌ی اغماض به این مسائل می‌نگرند، پیدا است که چنین سبک زندگی هیچ شایسته‌ی انجیل نیست.

۱۹۶ درباره‌ی زنی که تلفن را برمی‌دارد و سرگرم پشت‌سرگویی می‌شود و در کلیسا تنش‌آفرینی می‌کند و چنین کارهایی انجام می‌دهد، گفتنی است این روش زندگی شایسته‌ی انجیلی که نشان می‌دهیم نیست. هر که کلیسا را وارد دو دستگی و جدایی می‌کند و به تنش‌قبیله‌ای در جماعت دامن می‌زند و کارهایی از این دست می‌کند، شایسته‌ی انجیلی که ما اعلام می‌کنیم، نیست. دقیقاً. «در ظاهر دینداری می‌کنند اما قدرت آن را انکار می‌کنند» زیرا این قدرت الهی است که شما را از انجام چنین کارهایی باز می‌دارد.

۱۹۷ اکنون توجه کنید، آنها چنین نمی‌کنند. حاضر به چنین کاری نیستند. آنها این عذر و بهانه را دارند که کلیسای آنها آن امر الهی را باور ندارد. آنها...

خوب، اما عیسی امشب آن شخص را مخاطب می‌سازد، با قلب او صحبت می‌کند و می‌گوید: «می‌خواهم بروی و انجیل تام را موعظه کنی.»

«خداوند، کلیسای من از آن امر الهی پشتیبانی نمی‌کند. پس لطفاً مرا معذور دار. من به جایگاه خوبی رسیده‌ام. من-من-من، ای خداوند می‌دانی، دیگر شبان شده‌ام، سخن از یکی از بزرگترین کلیساهای شهر است. ما آنجا نام تو را ستایش می‌کنیم! بله، آقا، یقیناً چنین می‌کنیم. از پس این کار بر نمی‌آیم.» همان عذر و بهانه، همان چیز. از همین روی چنین افرادی وارد بزم روحانی کلام وعده داده شده و تصدیق شده‌ی او نمی‌شوند.



۱۹۸ مگر عیسی نگفت: «کرکس‌ها و عقاب‌ها کجا جمع می‌شوند؟» «عقاب‌ها» نه لاشخورها، حال. عقاب‌ها! لاشخورها جایی جمع می‌شوند که پساب آشغال و مردار باشد. اما عقاب‌ها جایی جمع می‌شوند که گوشت تازه و پاک باشد. آیا ملاحظه می‌کنید؟ یقیناً. جایی که کلام باشد، همان غذای عقاب، آنها همان‌جا جمع می‌شوند.

۱۹۹ پس به آن ضیافت روحانی که به آن دعوت شده‌اند، وارد نمی‌شوند. آیا ایمان دارید که خدا در این پنجاه سال اخیر آمریکا را به یک بیداری بزرگ، به آن ضیافت روحانی دعوت کرد؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] آیا آنها آمدند؟ خیر، آقا. خیر، آقا. آیا پیرو ادعایی که مطرح می‌کنند، می‌شود با وجود رد فراخوان الهی، آن زندگی شایسته‌ی انجیل باشد؟

۲۰۰ چندی پیش آقای نزد من آمد، سر میز نشست و گفت: «برادر برانهام، می‌خواهم از این سر میز» مرد بزرگی بود، «به شما دست دهم. من شما را دوست دارم.» من در کلیسای حضور داشته و سخنرانی او را شنیده بودم. گفت: «من شما را دوست دارم. ایمان دارم که خادم خدا هستید.»

گفتم: «سپاسگزارم، آقای دکتر. من هم شما را دوست دارم.»

گفت: «می‌خواهم به شما بگویم که به عنوان برادر چقدر شما را دوست دارم.» و گفت: «می‌بینید که ملکه‌ی من، همسرم اینجا نشسته است؟ او را به یاد می‌آورید؟»

گفتم: «به یاد می‌آورم.»

گفت: «به خاطر یک تومور سرطانی، دکترها امکان ادامه‌ی زندگی او را دو هفته می‌دانستند. و شما به این شهر آمدید و برای او دعا کردید. و به او نگاه کردید و رؤیایی دیدید. باز نگاه کرده به من گفتید: «خداوند چنین می‌گوید او شفا خواهد یافت.» لکه‌ای بزرگ بر پشت او بود که به این شکل گود رفته بود، بسیار بزرگ همانند... بخشی از سینه‌ی یک زن که فرو رفته باشد، بر روی پشتش بود، درست بر روی ستون فقرات. امروز حتی اثری هم از آن به جا نمانده است. گفت: «ملکه‌ی من امروز زنده اینجا نشسته است.» گفت: «به خاطر دعایی که شما از روی ایمان بلند می‌کنید، چه کار می‌توانم انجام دهم جز اینکه شما را دوست داشته باشم؟ چطور می‌توانم ایمان نداشته باشم که شما خادم خداوند هستید وقتی که هنگام دیدن من، آنچه باید رخ می‌داد را دقیقاً بازگو کردید؟» او گفت: «برادر برانهام، اکنون می‌خواهم مطلبی خدمت شما عرض کنم.» او گفت: «من عضو بزرگترین اتحادیه پنطیکاستی اینجا هستم.»

گفتم: «بله، آقا. اطلاع دارم.»

او گفت: «همین چند وقت پیش با برادران صحبت کردم و آنها به من گفتند که با شما تماس بگیرم و به شما بگویم این شرم‌آور است که شما این خدمت خدادادی را برای عده‌ای پشت‌کوهی و مانند آن به کار می‌برید.»

گفتم: «واقعا؟»

او گفت: «بله.» گفت: «خدا این خدمت را فرستاده تا نقاط حساس، جاهای مهم و در معرض دید را لمس کند.»

۲۰۱ همان‌جا برایم مشخص شد که شیطان داشت صحبت می‌کرد. به خود گفتم: «بله. چنانکه پیداست خود را از این کوه به زیر انداز، از این ساختمان و نشان بده.» آیا ملاحظه می‌کنید؟ دقت می‌کنید؟

به خود گفتم: «بگذار کمی ادامه دهد.» مادر پیرم همیشه به من می‌گفت: «اگر افسار گاو را رها کنیم او خود آن را به گردنش می‌اندازد.»

گفتم: «این‌طور است؟»

«بله.» گفتم: «مایه‌ی خجالت است، شما چه می‌کنید؟» گفتم: «چه می‌کنید؟ امروز به سختی می‌توانید برای خود یک وعده غذا بخرید.» و ادامه داد: «به اورال رابرتس و دیگران نگاه کنید که آمده‌اند و پیوسته‌اند و با یک صدم خدمتی که شما دارید به جایگاهی رسیده‌اند. ببینید چه دارند.»

گفتم: «بله. درست است.» ملاحظه می‌کنید؟

و او گفت: «گروه من شما را قبول خواهد کرد. ما شما را همانند یکی از برادران خود می‌پذیریم. آنها به شما دست مشارکت می‌دهند و هواپیمایی در اختیار می‌گیریم و به شما حقوقی معادل پانصد دلار در هفته یا اگر بخواهید بیشتر می‌دهیم. و شما را به شهرهای بزرگ در سراسر کشور می‌فرستیم.» این جریان در فینیکس آریزونا رخ داد، درست بر سر میز. و او گفت: «و ما پرداخت می‌کنیم...» گفتم: «باشد که دنیا، سراسر دنیا، تمام بزرگان، سردمداران، تمام افراد بلند رتبه...» گفتم: «شما همیشه با افراد از همه جا رانده صحبت می‌کنید. ما افرادی را داریم که بالانشین هستند.» گفتم: «باشد که آنها دست خداوند را ببینند. می‌گذارم همسر و دیگران را [به عنوان شاهد] ببرند که می‌توانند اموری که شما از آن اخبار می‌کنید را ثابت کنند.»

۲۰۲ گفتم: «بله، آقا. این عالی خواهد بود.»

حال، توجه کنید که این آقا دکترای ادبیات و دکترای حقوق دارد و کتاب‌هایی نوشته است، شایان توجه است که او دکتر ادبیات، نویسنده‌ای توانا و مرد خوبی است. آیا ملاحظه می‌کنید؟ با این حال از نگاشته‌ی مقدس آگاهی نداشت.

هیچ می‌دانید که آن فرشته‌ای که آن کارها را به ظهور رساند، هرگز به سدوم نرفت؛ او با آن گروه خوانده شده، ابراهیم ماند.

آن آقا از این بی‌اطلاع بود. به او فرصت دادم به صحبت خود ادامه دهد. تنها می‌خواستم بدانم در پس این ماجرا چه چیزی قرار دارد. گفتم: «خوب، باید چه کار کنم؟»

گفتم: «خوب، برادر برانهام، تنها چیزی که آنها گفتند... ما در موردش گفتگو می‌کنیم، چند مسئله است، چند مورد کوچکی که شما تعلیم می‌دهید، فقط آنها را کنار بگذارید.»

گفتم: «مثلاً چه برادر؟»

او گفت: «می‌دانید، نحوه‌ی تعمیم خود را. می‌دانید، مانند یگانه‌انگاران یا چیزی شبیه آن تعمیم دهید.»

گفتم: «خوب؟» گذاشتم ادامه دهد.

و او گفت: «مبحث نشانه‌ی آغازین، زنان واعظ، و چند چیز کوچک دیگر مانند این.»

۲۰۳ گفتم: «خوب؟» گفتم: «می‌دانید، در شگفتم از اینکه یک خادم خدا از یک خادم دیگر خدا چنین درخواستی دارد آن هم پس از اینکه نسبت به من ادای احترام نمودید و مرا یک نبی خواندید و می‌دانید که کلام خداوند یا کشف کلام الهی بر نبی فرود می‌آید. و جناب دکتر پوپ شما برگشته و چنین می‌گویید (این برخاسته از هوش سرشار شما نیست) شما به عنوان خادم خدا، چنین درخواستی دارید و یک خادم از خادم دیگر خدا می‌خواهد که در مواردی سازش کند که...؟... برایش از زندگی خودش هم ارزشمندتر است.» گفتم: «خیر، آقا، برادر پوپ. به هیچ روی این کار را نخواهم کرد. خیر، آقا.»

چرا؟ یک بذر حیات ابدی هست؛ فرجام کار یا زندگی است یا مرگ، چه شخص برجسته‌ای باشید چه نباشید.

۲۰۴ روزی از... می‌گذشتم، نمی‌خواهم به این دو عزیز بی‌حرمتی کنم. به آنجا نگاه کردم، در تولزا، او کلاهما تصویر بزرگی بود که مکان جدید اورال رابرتس به جهت برگزاری سمینار برای آموزش خادمان را نشان می‌داد. هزینه‌ی آن بالغ بر (می‌دانم) دموس شاکاریان، برادر کارل ویلیام و مابقی عضو شورای اداری آن می‌باشند. پنجاه میلیون دلار است، و یک ساختمان سه میلیون دلاری؛ یک جوان پنتیکاستی که خدا در حقش بسیار کرد.

۲۰۵ فکر کردم: «من با یک سمینار؟ با اصل قضیه مخالف هستم.»

۲۰۶ و گفته می‌شد: «مکان آتی سمینار بزرگ اورال رابرتس.» من به راه خود در جاده ادامه دادم، چیز بسیار پیشرفته‌ای بود. و گفتنی است که اورال رابرتس که در یک چادر پاره بود، به جلسه‌ی من در کانزاس سیتی، کانزاس آمده بود.

گفته می‌شد: «مکان آتی تامی اوزبرن.» دوستان، یک ساختمان سه یا چهار میلیون دلاری به همین شکل در حال ساخت بود.

و آنجا، تامی اوزبرن یکی از بهترین مردان مسیحی است. به مفهوم واقعی کلمه یک آقاست، رسالت اصیلی از جانب خدا دارد. یک آقای جوان عصبی کنار خیابان بود، یک آقا و یک خانم جوان داخل ماشین [بودند]، او که رانندگی می‌کرد، پیاده شد. گفت: «برادر برانهام، من آنجا بودم و لحظه‌ای که آن دیوانه فرار می‌کرد را دیدم. و دیدم که شما با انگشت خود به صورت او اشاره کردید و گفتید: «در نام عیسی مسیح، از او بیرون بیا.» من دیدم که او بر روی پای خود به زمین افتاد، پس از اینکه چنین نبوت کرده بود: «امشب تو را بین جماعت شش هزار و پانصد نفری بر روی سنگفرش خواهیم انداخت.» و گفت: «من دیدم که شما آنجا ایستاده و بدون اینکه صدای خود را

بلند کنید، گفتید: «در نام خداوند، چون تو امشب روح خدا را به چالش فراخوانده‌ای بر روی پاهای خود خواهی افتاد.» گفت: «به تو نشان خواهم داد که به پاهای چه کسی خواهم افتاد.»

۲۰۷ و گفتم: «شیطان از او بیرون بیا.» و او به پشت خود افتاد و به پای من بر روی زمین چسبید.

گفت: «برادر برانهام، خدا خداست. همین است.» گفت: «دو یا سه روز در خانه پشت درهای بسته خلوت کردم.» بی‌پرده صحبت می‌کند. آماده بود آنچه گذشت را تعریف کند. این امر برای او مایه‌ی سرافکندگی نبود. می‌گفت: «فکر می‌کنی عطای شفا داری؟»

۲۰۸ گفتم: «تامی، فراموشش کن. برای مژده‌رسانی فرستاده شده‌ای. برو و مژده‌رسانی کن. همراه برادر بوئورث به آنجا برو.»

۲۰۹ به آنجا نگاه کردم و دیدم. من قبل از آنها شروع کردم.

به خود گفتم: «این اورال رابرتس است پانصد دستگاه دارد و دیگر نیازی نیست حروف با دستان انسان نوشته شوند؛ سال گذشته چهار میلیون دلار از طریق نامه دریافت کرد.» چهار میلیون، یک چهارم تمام پولی که در سراسر دنیای مسیحیت گرفته شده بود. یک چهارم مبلغ تمام جامعه‌ی مسیحیت به دست یک نفر رسید. چه ساختمانی! من برای دیدن آن رفتم.

۲۱۰ و خوب اورال رابرتس برادر من است. بله! او را دوست دارم. دوستی واقعی است، مردی واقعی و او را دوست دارم. و نظر مثبتی نسبت به من دارد و من هم متقابلاً نظر مثبتی نسبت او دارم. تنها در خصوص نگاشته‌های مقدس توافق نداریم.

و فردی وارسته‌تر از تامی اوزبرن سراغ ندارم. او را تحسین می‌کنم. تامی اوزبرن یکی از بهترین مردانی است که ملاقات کرده‌ام.

هنگامی که به دفتر کاری آنها رفتم و امکانات آنان را دیدم به خود گفتم: «و این مردان»، «فکر می‌کنم وقتی آنها بیایند و دفتر کاری مرا ببینند، از خجالت آب بشوم.» یک ماشین تایپ داریم و سعی می‌کنیم نامه ارسال کنیم. شگفتا! گویی آن وقت در انتهای یک تریلر نشسته بودیم. به خود گفتم: «این دیگر چه خواهد بود؟»

سپس قدم زدم. به خود گفتم: «خوب، مکان آتی اورال رابرتس، مکان آتی تامی اوزبرن. آنها با یکدیگر صحبت نمی‌کنند.»

آنگاه راه جاده را در پیش گرفتیم. به خود گفتم: «و اما در مورد من چه؟»

۲۱۱ و چیزی گفتم: «به بالا نگاه کن.»

۲۱۲ به خود گفتم: «بله، خداوند، باشد که گنج من در آسمان باشد زیرا قلب من همان جاست.» حال، چنین نمی‌گویم که مورد دلسوزی قرار گیرم. این را می‌گویم زیرا چنین رخ داد و خدا می‌داند که این حقیقت است. ملاحظه می‌کنید؟

۲۱۳ گنج شما کجاست؟ آیا می‌خواهید شخص مهمی باشید؟ اگر چنین هستید، پس در واقع هیچ هستید. شایسته است به جایی برسید که دیگر مهم و برجسته شدن دغدغه‌ی خاطر شما نباشد. می‌خواهید یک خادم بی‌ادعای فروتن مسیح باشید. چنین شیوه و روشی نیکوست. همین و بس.

۲۱۴ برادر بوز و دیگر عزیزان در حال تشکیل کلیسایی در شیکاگو هستند. برای پیوستن به آن فرقه ناگزیر از کلیسای فیادلفیه خارج شدند. حال آنها در مورد به کارگیری شخصی با کت یقه برگشته به این شکل، یک دکتر الهیات گفتگو می‌کنند. گفتیم: «شما در مسیر خود پیش روید. اگر بخواهید یک شبان واقعی برای کلیسای خود بیابید، شخص بی‌ادعا، قدیمی و فروتن را در نظر بگیرید که چه بسا به سختی بتواند نام خود را بخواند ولی قلبش سرشار از آتش الهی باشد. دنبال چنین شخصی باشید. طالب چنین شخصی باشید، کسی که از همه‌ی این مسائل بی‌خبر باشد، کسی که دستور ندهد و محدود نکند و شما را وارد قرض نکند و چیزهای دیگر و تنها با کلام خدا شما را خوراک دهد. چنین شخصی را بگیرید.»

خوب، آنها نمی‌خواهند به ضیافت روحانی داخل شوند. بحث را خاتمه خواهم داد. حال از زمان مورد نظر گذشته‌ام. اگر خداوند بخواهد تا شش دقیقه دیگر شما را مرخص خواهیم کرد.

۲۱۵ از شخصی شنیدم: «برادر برانهام، بهتر است از این گفته صرف نظر کنید.» می‌گفت: «مردم اختلال روانی ندارند. این افراد روان‌پریش نیستند. باسواد هستند.» پس با این توصیف آنها روان‌پریشانی باسواد هستند. درست است. بله. «آنها اختلال روانی ندارند. باسواد هستند.»

خوب سؤالی از شما دارم. توجه دارید؟ صاحب درک هستید. پس از شما سؤالی دارم. اگر افراد اختلال روانی ندارند پس در مورد کارهایی که امروزه از آنها سر می‌زند، توضیح دهید. به من بگویید چه چیزی باعث می‌شود چنین رفتار کنند، اگر آنها روان‌پریش نیستند؛ دقت می‌کنید، هر کس آزمندانه به فرقه‌ی خود گرایش دارد. عیسی چنین چیزی را نمی‌خواست. او در انجام هیچ امری شتاب نمی‌کرد. ملاحظه می‌کنید؟ عیسی آزمند و طماع نبود. او برای ما نمونه و الگو شد.

۲۱۶ و اما جرایم در کشور؛ میزان جرایم به شکل بی‌سابقه در این کشور، در میان این ملت افزایش یافته است. مشکل چیست؟ نوجوانان و اعضا کلیسا، جان مردم را می‌گیرند، مردان به همسران و خانواده‌ی خود شلیک می‌کنند و فرزندان خود را می‌سوزانند. و به موج جرایم نگاه کنید. مگر آنها اختلال روانی ندارند؟ پس مشکل چیست؟ رفتار و کردار مردم چه چیزی را می‌رساند؟

ملت و کشورها دچار سلطه‌طلبی جنون‌آمیز شده‌اند، هریک از آنها... به پنهان ارائه‌ی پرچم واحد، تشکیل ملتی واحد که همانا پرچم و ملت خودشان است خواهان فتح کشورهای دیگر می‌باشند. این هم از سلطه‌طلبی جنون‌آمیز!

۲۱۷ فساد اخلاقی، در واقع دنیا بیش از گذشته دچار انحطاط اخلاقی شده است. زنان برهنه در خیابان‌ها، زنان عریان، و باز هم می‌گویند که عقل آنها سر جایش است؟ نمی‌توانند [برخوردار از عقل سلیم] باشند. نمی‌شود.

۲۱۸ گوش دهید. یک نفر در کتاب مقدس سراغ داریم که لباس خود را از تن درمی‌آورد و آن شخص لَجْثون بود. او مشاعر خود را از دست داده بود. هنگامی که عیسی او را یافت و عقلش را به او برگرداند، لباس‌های خود را بر تن کرد. درست است.

چه چیز باعث می‌شود این چنین لباس خود را درآورید؟ شیطان. درست است. با این توصیف، باز می‌گویند که روان‌پریش نیستند؟ از همین خیابان شروع کنید و به اندازه‌ی چهار بلوک در شهر رانندگی کنید و برگردید و چنانچه زنی نیمه‌عریان ندیدید آنگاه به من بگویید. بسیار خوب. خود شاهدید.

۲۱۹ باز می‌گویید که مردم اختلال روانی ندارند؟ پس مشکل کجاست؟ ممکن نیست که از صحت عقل برخوردار باشند. این رفتار یک زن عاقل نیست، او شعور و درک بهتری دارد. می‌داند خود را در مقابل چه کسانی به معرض نمایش می‌گذارد، عده‌ای شرور شهوت‌ران آن بیرون هستند، مردانی مست به غایت ناپاک، پلید، کثیف، قاتل و هر چیز دیگر. بله می‌گویید...

۲۲۰ در حال حاضر مشروب‌خواری در جهان بیشتر شده است. در ایالت متحده میزان پولی که برای مشروب می‌پردازند به مراتب بیشتر از خوار و بار است. فکر می‌کنم این... ارقام چند برابر شدن بدهی مربوط به مسکرات نسبت به گذشته را فراموش کردم. تأثیر اعتیاد به الکل چیست؟ شما را روانه‌ی تیمارستان می‌کند.

۲۲۱ سرطان. پزشکان سراسر دنیا در مجلات می‌نویسند و به شما می‌گویند که سیگار به معنی «سرطان جمع شده با بیل» است. با آزمایش سیگار بر روی موش اثبات کرده‌اند که باعث سرطان ریه می‌شود. هفتاد درصد از شما به خاطر مصرف دخانیات سرطان ریه دارید. و آن زنان و مردان [سیگار] را تا ته می‌کشند و در همان حال [دودش] را بر صورت شما فوت می‌کنند. اگر این اختلال روانی نیست، پس اختلال روانی چیست؟

۲۲۲ اکنون انجیل عیسی مسیح می‌تواند اعلام و اثبات شود، خدای آسمان خود در هیئت ستون آتش بر فراز مردم حرکت می‌کند و نشان می‌دهد که عیسی مسیح در آخرین دوره‌ی زمان بازگشت خود، آخرین نشانه را به آنها می‌دهد. و به آن امر الهی می‌خندند و آن را به سخره می‌گیرند و خود را اعضای کلیسا می‌خوانند و باز هم می‌گویند که آنها اختلال روانی ندارند؟ پس آن را توضیح دهید. زمان سپری می‌شود. کلاه خود را قاضی کنید، مگر با این توصیف مردم روان‌پریش نیستند. یقیناً. آنها افراد روان‌پریش باسواد هستند. دقیقاً همین‌طور است. وضعیت آنها را توضیح دهید. نمی‌توانید.

۲۲۳ موهای خود را کوتاه می‌کنند، لباس‌های دنیوی بر تن می‌کنند، به آن شکل در خیابان ظاهر می‌شوند. و خدای کتاب مقدس به ضد آن می‌جنگد، او حتی منع کرده

که یک زن با موهای کوتاه دعا کند. و می‌گوید که آن مرد... و آن زن چنین می‌کند. با همین کار به شوهر خود اعلام می‌کند که زنی بی‌قید است و در چنین شرایطی شوهر حق دارد او را طلاق داده از خود دور کند. دقیقاً چنین است. این گفته‌ی کلام خداست و شگفتا که چنین زنی با شنیدن این امر باز به کوتاه کردن موهای خود ادامه می‌دهد و خود را نیز مسیحی می‌خواند. اگر این اختلال روانی نیست پس اختلال روانی چیست؟ می‌خواهم کسی به من توضیح دهد که منظور از اختلال روانی چیست. بله. آنها روان‌پزش هستند.

۲۲۴ مدارج تحصیلی ارشد دانشگاهی! ما در تحصیل فرزندان خود در زمینه جبر و زیست بیشتر وقت می‌گذاریم تا آنچه باید برای کتاب مقدس و عیسی مسیح بگذاریم. بچه‌ای در این کشور نیست که نتواند به شما بگوید دوید کروکت کیست. حتی یک سوم آنها هم نمی‌توانند به شما بگویند که عیسی مسیح کیست. پس مگر این اختلال روانی نیست؟ یقیناً، چنین است. به همان ترتیب می‌توانیم باز به صحبت ادامه داده و نشان دهیم که آنها چه کار می‌کنند!

۲۲۵ فقط به یاد داشته باشید. و کلیسا بر آن صحنه می‌گذارد در حالی که کتاب مقدس آن را محکوم می‌کند. مگر این امر گویای روان‌پریشی خادمان نیست؟ البته سخن از افراد روان‌پزش باسواد است. دقیقاً چنین است. کلیساها بر آن صحنه می‌گذارند.

۲۲۶ لوط را به یاد آورید. او مرد زیرکی بود. اکنون برای یک دقیقه به او بنگرید... لوط نیست...

از اینکه دقایقی هم از وقت پایانی گذشته است، مرا ببخشید. این-این مسئله بسیار مهم است. بحث گسترده شد... آمده‌اید به من گوش دهید و این نوار را ضبط کنید.

۲۲۷ نگاه کنید. بنگرید. بیایید یک دقیقه مکث کنیم. ثانیه‌ای در قلب خود چنین دعا کنید «خداوند، بگذار آن را درک کنم.» ذهن خود را باز کنید. باشد که خدا چنین کند. نگاه کنید به... این ملت را رها کنید. بیایید ببینیم خدا چه گفت.

۲۲۸ به گفته‌ی کتاب مقدس «گناهان سدوم دل صالح لوط را هر روزه می‌رنجاند.» او آن قدر برش نداشت که در برابر آن موضع مخالف بگیرد. درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» -گروه تألیف.] نمی‌توانست این کار را بکند زیرا شهردار بود. پس دستش بسته بود. اما پیرو آنچه در کتاب مقدس آمده است: «گناهان سدوم جان او را می‌رنجاند.» او می‌دانست که آن کارها قبیح هستند اما قاطعیت ایستادن در مقابل آنها را نداشت.

۲۲۹ حال نگاه کنید. دیروز چند لوط در آمریکا برای آماده کردن پیغام امروز کتاب مقدس خود را خواندند و مقوله‌ی تعمید روح‌القدس را نادیده گرفتند؟ «عیسی مسیح دیروز، امروز و تا ابد همان است.» مرقس ۱۶، «این آیات همراه ایمانداران خواهد بود؟» یوحنا ۱۴:۱۲. «هر که به من ایمان داشته باشد، اعمالی که من به جا می‌آورم را به جا خواهد آورد؟» «اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر آنچه بطلبید برآورده خواهد شد؟»

چند لوط آن امر الهی را دیدند؟ اما به خاطر عذرهای خود، به خاطر فرقه‌ی خود! آن... در کتاب مقدس نگاه کنید و ببینید.

۲۳۰ به آن جمع زنان مو کوتاه کرده‌ی آنان نگاه کنید، آنها خود می‌دانند که کتاب مقدس چنین کاری را محکوم می‌کند. به خیابان‌ها نگاه می‌کنند، به اعضای کلیسای خود که شلوارک بر تن کرده و به خیابان می‌روند، با وجود اینکه می‌دانند که کلام خدا مخالف چنین کاری است. اما قاطعیت لازم برای ابراز مخالفت با آن را ندارند. آقایی که ادعا می‌کند مسیحی است و جانش در درونش فریاد مخالفت با آن را برمی‌آورد اما برش و قاطعیت لازم را ندارد. اگر این سدوم مدرن نیست، پس [سدوم] کجاست؟

خدا به ما کسی را ببخشد که فریاد مخالفت با آن سر دهد. درست است. مانند یحیی تعمیددهنده که گفت: «تبر بر ریشه‌ی درختان گذاشته شده است.» ما امروز به چنین چیزی نیاز داریم.

۲۳۱ بنگرید. آنها سدومی مدرن را تشکیل می‌دهند. به یاد داشته باشید. ملاحظه می‌کنید؟ سراسر کشور سدوم و عموره شده است. لوط دوباره آن چنان زندگی می‌کند. خیر... باز آن چنان زندگی می‌کند زیرا باورهای راستینش از طریق کلام خدا به او می‌گوید که در اشتباه و خطا به سر می‌برد.

۲۳۲ به شیکاگو نگاه کنید، شیکاگو و هومه‌هایش، وقتی آن سید و واعظ آنجا نشسته بودند. و خداوند آن شب به من گفت که چه کار خواهند کرد. برای من دام پهن کرده بودند. باید به آنجا می‌رفتم. برای صحبت کردن با برادر کارلسون رفتم. گفتم: «شما آن [جلسه] را در این هتل برگزار خواهید کرد. آن جلسه را در جای دیگر، در تالاری سبز رنگ برگزار خواهید کرد. برادر کارلسون، برای من دامی گسترانیده‌اند، مگر غیر از این است؟» ایشان سر خود را به زیر انداختند.

همین چند روز پیش برادر کارلسون به جهت دعوت من به شیکاگو، به دفتر کارم آمده بود. گفت: «برادر برانهام من هرگز آن را فراموش نخواهم کرد.»

و گفتم: «آنها برای من دامی پهن کرده‌اند. چرا برادر کارلسون؟ آیا می‌ترسید که علتش را به من بگویید، شما و تامی هیکس؟» آنها سر خود را پایین انداختند. گفتم: «تامی، چرا تو سخنرانی نمی‌کنی؟»

گفت: «برایم مقدور نیست.»

گفتم: «به نظرم گفته بودید که خیر مرا می‌خواهید.»

۲۳۳ گفتم: «شب گذشته خداوند با من صحبت کرد. امروز به آنجا می‌روید و متوجه می‌شوید که آن ساختمان را در اختیار شما خواهند گذاشت. به ساختمان دیگری خواهید رفت. دکتر مد در این سمت خواهند نشست. آن آقای رنگین‌پوست، همسرشان که سرود می‌خواند، درست اینجا می‌نشینند و غیره، آنها در چنین جایی می‌نشینند.» گفتم: «یک پیشوای بودایی هم آنجا خواهد بود.» و ادامه دادم: «حال خود می‌بینید. آنها به ضد من هستند زیرا من از تعمید به نام خداوند عیسی مسیح موعظه می‌کنم. آنها مخالف من هستند زیرا من از ذریت مار موعظه می‌کنم و مخالف [آموزه‌ی] نشانه‌ی



آغازین هستم مبنی بر اینکه هر فرد برخوردار از روح‌القدس به زبان‌ها سخن می‌گوید و همین‌طور موارد دیگر.» گفتم: «پس خود تشریف بیاورید و خدا را ببینید.»

۲۳۴ به آنجا بروید... آنها به آنجا رفتند و دو ساعت بعد از آن یا بهتر است بگوییم بعد از ظهر به برادر کارلسون زنگ زدند. و کسی گفت: «آقای که با دریافت بیعانه ساختمان را در اختیار ما گذاشته بود، گفت که باید آن را لغو کنیم زیرا مدیر گفته که از قبل یا همان روز صبح، قول آن مکان را برای آن شب، به گروه دیگری داده است.» و پس دیگر نمی‌شد آن امکان در اختیار آنها قرار بگیرد.

۲۳۵ پس ما به تاون و کانتری رفتیم. و آن بامداد همین که به آنجا رسیدیم و آنجا حاضر شدیم، برادر کارلسون چنین گفت: «در چیزی شک روا نیست. چه بسا شما برادران با برادر برانهام مخالف باشید اما» چنین ادامه داد: «ایشان از ابراز آنچه بدان ایمان دارند، واهمه ندارند.» او گفت: «ایشان به من گفته بودند که این امور دقیقاً به همین شکل رخ خواهند داد.» گفت: «حال همین‌جا هستند. پس اجازه دهید ایشان خود صحبت کنند.»

۲۳۶ من تنها نگاهشده‌ای مقدس را برداشتم که پولس در آن چنین می‌گوید: «من آن رؤیای آسمانی را نافرمانی نورزیدم.» گفتم: «شما به خاطر تعمیم آب به نام عیسی مسیح، نسبت به من موضع مخالف اختیار کرده‌اید. بیش از سیصد تن از شما خود را دکتر چنین و چنان و دکتر فلان و بهمان معرفی می‌کنید.» گفتم: «من حتی تحصیلات پایه‌ای مدرسه‌ای هم ندارم. اما هر شخص حاضر در این مکان را به چالش فرامی‌خوانم تا کتاب مقدس خود را بیاورد و کنار من بایستد و تنها یکی از موارد بیان شده را رد کند.»

اینجا نوار آن قابل تهیه است، اگر می‌خواهید آن را بشنوید. ساکت‌ترین جمعیتی بودند که تا به حال با آن مواجه شده باشید. گفتم: «مشکل چیست؟» آیا امشب اینجا کسی هست که در جلسه‌ی صبحگاهی حاضر بوده باشد؟ بگذارید ببینیم که دست خود را بالا می‌برید. بله، خوب، یقیناً، به همه جا نگاه کنید.

گفتم: «پس اگر نمی‌توانید از این پشتیبانی کنید، مرا راحت بگذارید.» درست است. هنگامی که مردم در کنج خود هستند، زوزه می‌کشند. اما هرگاه با مسئله‌ای رو در رو می‌شوند، جریان متفاوت می‌شود. درست است. این... آن مردان خارج شدند.

۲۳۷ تامی هیکس گفت: «من سیصد تا از آن نوارها می‌خواهم تا برای هر واعظ مدعی سه‌گانه‌انگار که می‌شناسم، بفرستم.»

آن آقایان به من دست داده و گفتند: «ما برای تعمیم گرفتن به خیمه می‌آییم.» ولی آنها کجا هستند؟ عذر و بهانه. «من نمی‌توانم آن کار را انجام دهم. فرقه‌ام به من اجازه نمی‌دهد. من ازدواج کرده‌ام. من یک گاو یا به سخنی یک جفت گاو خریدم. من قطعه زمینی خریدم. باید بروم و به آن نگاهی بیندازم.» آیا ملاحظه می‌کنید؟ مواردی از این دست، عذر و بهانه‌هایی از این دست. درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] آیا این زندگی در شایستگی انجیل است؟ [«خیر.»]

اگر انجیل حق است پس بیایید هر آنچه داریم را واگذار کنیم و برای آن امر الهی زندگی کنیم. پیرو مسیح باشید، بله، آقا. اکنون در حالی که به پایان بحث می‌رسیم، توجه فرمایید.

۲۳۸ لیکن بهانه‌های‌شان همان اعتقادات نامه‌ها و فرقه‌های آنهاست.

به درختی می‌ماند. چندی پیش به برادر بانکز و دیگر عزیزان نگاه می‌کردم. یک درخت کاج داشتم، همان ابتدا که به آنجا نقل مکان کردم آن را کاشتم، کمابیش پانزده سال پیش یا کمی بیشتر. آن شاخه‌های مو را به حال خود گذاشته بودم، شاخه‌هایش بر روی درخت کاج رشد کرده بود و کار به جایی رسید که دیگر نمی‌توانستیم دستگاه چمن‌زنی را زیر آن حرکت دهیم. به هر صورت، علف‌های هرز آنجا نبود. و به آنجا رفتم و ازه‌ای برداشتم و آن شاخه‌ها را بریدم تا حدی که درخت تا این ارتفاع آزاد باشد و بتوانیم ماشین چمن‌زنی را حرکت دهیم. و پای [درخت] از هر سبزه‌زار پیدا شد زیباتر از هر سبزه‌زاری که تاکنون به چشم شما خورده است. این به چه مفهوم است؟ آن بذر آنجا بود. باید روشنایی را دریافت می‌کرد.

۲۳۹ و تا هنگامی که فرقه یعنی همان عذر و بهانه‌ی شما سعی داشته باشد بر روی آن بذری که می‌دانید به راستی آنجا قرار دارد، سایه بیندازد، لوطوار رفتار خواهید کرد. پس آن چیزها را از خود دور کنید، و بگذارید فروغ انجیل که همانا نیروی عیسی مسیح است بر فراز آن مکان فروتابد. بله. با بازداشتن فروغ، آن را از زیستن بازمی‌دارید. زیرا شرط زیستن همان رسیدن روشنایی است.

از همین روی مردم می‌گویند: «به چنین جلساتی نروید.» آنها می‌ترسند که آن نور الهی به یکی از اعضای آنها بتابد.

۲۴۰ آن زن کنار چاه را به یاد آورید. او زنی بدکاره بود.

آن کاهنان آنجا حاضر بودند. دیدند چگونه عیسی به نتائیل گفت: «هنگامی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم.»

و آن کاهنان گفتند: «بعلزبول است. او یک پیشگو است. این شیطان است.»

۲۴۱ هنگامی که آن زن بینوا که در آن وضعیت فساد خود غوطه می‌خورد و با شش مرد زندگی کرده بود به آنجا رسید. همین که در آن شرایط و در آن وضعیت توصیف شده به آنجا رسید. و عیسی گفت: «به من آب بنوشان.» گفتگو چنین آغاز شد. عیسی گفت: «برو شوهر خود را بیاور و به اینجا بیا.»

زن گفت: «من شوهری ندارم.»

گفت: «راست می‌گویی. پنج شوهر داشتی و کسی که اکنون با او زندگی می‌کنی، شوهر تو نیست.»

زن گفت: «آقا، می‌بینم که یک نبی هستی. می‌دانم هنگامی که مسیح آید این چنین خواهد کرد.»

عیسی گفت: «من همانم.»

۲۴۲ همین بسنده کرد. با فروتابیدن فروغ آسمانی بر آن بذر و تخم الهی که در آن زن بدکاره بینوا ولی دلیر قرار داشت، زمان سپری شده در روسپی‌گری و فاحشه‌گری به سر رسید. او راهی شد و خدا را ستایش‌کنان، در خیابان می‌گفت: «بیایید و مردی را ببینید که از هرچه کرده بودم، به من گفت. مگر او همان مسیح موعود نیست؟» این چه معنایی داشت؟ فروغ ایزدی به آن بذر خوابیده و خفته در زیر سایه‌ی مخفی‌گاه فاحشه‌گری رسید. بله، آقا.

حال با اجازه‌ی شما با گفتن این مطلب، بحث را خاتمه می‌دهیم. نمی‌دانم چند کاغذ دیگر دارم اما قطعاً به همه‌ی آنها نخواهم پرداخت. کمابیش ده برگ است، به بیانی نصف مطلب. ولی اجازه دهید با گفتن این مطلب جلسه را تمام کنیم.

۲۴۳ بیایید یک بار با زندگی‌ای که شایسته است، سنجشی انجام دهیم. بیاید زندگی پولس مقدس را با آن جوان ثروتمند مقایسه کنیم. همان روشنایی بر هر دو مرد تابید. هر دو دعوتی یکسان از عیسی مسیح داشتند. آیا درست است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.»] گروه تألیف. [هر دوی آنها از نگاشته‌های مقدس تعلیم یافته بودند. آنها هر دو الهیدان بودند. عضو بودند، عیسی به آن جوان ثروتمند گفت: «احکام را نگاه دار.»

۲۴۴ گفت: «همه‌ی اینها را از طفولیت نگاه داشته‌ام.»

او مردی تعلیم یافته بود. همان‌طور که پولس مقدس بود. هر دو در نگاشته‌های مقدس خوب تعلیم یافته بودند. هر دو آنها کلام خدا را داشتند. یکی از راه دانش بهره‌ای از کلام یافت ولی در دیگری تخم و بذر زندگی بود. همین که آن فروغ ایزدی در برابر پولس درخشید، گفت: «خداوندا، تو کیستی؟»

گفت: «من عیسی هستم.»

«پس لبیک.» او آماده بود.

۲۴۵ نور الهی بر هر دو آنها تابید. یکی بارور بود و دیگری نبود. امروز نیز به همین ترتیب است: کلیسای روحانی، کلیسای طبیعی [جسمانی].

۲۴۶ آن مرد ثروتمند عذر و بهانه‌ی خود را داشت. انجام چنین کاری برایش مقدور نبود. وجود دوستان بسیاری از دنیا دست و پای او را بسته بود، در قید دوستی با آنها گرفتار بود. نمی‌خواست از آن محفل دوستانه دست بکشد.

مشکل بسیاری از مردم امروز نیز همین است. فکر می‌کنید چون در قید یکی از لژها هستید، نمی‌توانید از آن حلقه دست بکشید. «آنها همه می‌نوشند و کارهایی از این دست و چنین می‌کنند.» بسیار خوب، بفرمایید به همان راه خود ادامه دهید، هیچ منافات با لژ ندارد، با کلیسا هم ناسازگاری ندارد. من در مورد خود شما سخن می‌گویم. آیا ملاحظه می‌کنید؟ بله. آیا دقت می‌کنید؟ با آن منافاتی ندارد. چه بگویم شش تا، چه بگویم نیم دوجین [تفاوتی ندارد]. همان‌طور که همین حالا اشاره کردم، اگر کلیسا کلام خدا را انکار کند، چیزی جز یک لژ و فرقه نیست.

۲۴۷ دقت کنید. مرد ثروتمند عذر و بهانه‌های خود را داشت. با همان حال، هیچگاه از شهادت خود دست نکشید. چنانکه می‌بینیم تجارتی بزرگ به راه انداخته بود. فردی بهره‌مند از دانش بود. و کارش چنان رونق یافت که برای انبار کردن دارایی‌های خود باید انبارهای جدید می‌ساخت. و هنگامی که از دنیا رفت بی‌شک یکی از آن افراد مجرد با یقه‌های برگشته، در آیین خاکسپاری وی موعظه کرد. و چه بسا هنگام ادای مراسم گفته باشند... پرچم را به حالت نیمه افراشته درآورده و گفته باشند: «برادر عزیز محبوب ما، شهردار شهر، حال در دستان قادر مطلق است زیرا عضو مهم کلیسا بود. او چنین و چنان کرد.»

ولی کتاب مقدس می‌گوید: «او در جهنم چشمان خود را برافراشت، در عذاب بود.»  
ملاحظه می‌کنید؟

۲۴۸ و به یاد داشته باشید، او باز هم می‌خواست در جهنم به اعتراف‌نامه‌ی خود پایبند بماند. او ایلعازر را در آغوش ابراهیم دید و گفت: «ای پدر ابراهیم، ایلعازر را بفرست.»  
باز هم او را پدر می‌خواند. ملاحظه می‌کنید؟

او با تکیه بر شناخت خود به یک کلیسای روشنفکر می‌رفت. ولی هنگامی که نور الهی بر او تابید، از آن امر الهی روی برگرداند.

اگر این همان توصیف رویه‌ی کنونی کلیسای امروزی نیست، پس آن را نمی‌شناسم. اهمیتی ندارد که خدا راه مقابل آنها را روشن کرده باشد، آن ستون آتش یا هر چه می‌خواهد باشد؛ به یاری دانش توضیحاتی در رد امر الهی ارائه می‌دهند و برای قرار گرفتن در جایگاه و محیط اجتماعی مدنظر خود به مجموعه‌ی نوگرا می‌پیوندند.

۲۴۹ پولس هم پیش‌تر به واسطه‌ی دانش خود صاحب وجهه اجتماعی شده بود، زیرا هم از شاگردان علامه غملائیل بود هم دست راست کاهن اعظم. با توجه به این وجهه نزد کاهنان رفت و برای به زندان انداختن غلتندگان مقدس حکم گرفت. اما با تابیدن آن روشنایی بر راهش، بر او روشن شد که همان ستون آتش که بنی‌اسرائیل را در بیابان هدایت می‌کرد خود عیسی مسیح بود، پس از دانش و دانسته‌های خود دست شست. نزد حیات آمد.

۲۵۰ آیا می‌توانید زندگی آن مرد ثروتمند را شایسته‌ی انجیلی که از آن شنیده بود، بخوانید؟ گرچه ایماندار بود، می‌توانید چنین زندگی را اشیاسته [بخوانید]... میان محافل روشنفکر و تفریحات، در آن شب‌نشینی... هنگام غروب آفتاب، به سلامتی چیزی جام بلند می‌کردند و چه بسا کاهنی بر بام آن سرا داعایی بلند کرده باشد. در حالی که همچنان سرگرم خوشگذرانی بودند، گدایی بر در خوابیده بود. او جام را به سلامتی چیزی بلند کرد و در خصوص ایمان بزرگ خود سخنرانی کرد. و پیش از سپیده صبح روز بعد، پیش از سر برآوردن آفتاب از جهنم سر در آورده بود. درست است. این همان فرجام نوگرایانی است که برای شما مطرح می‌باشند.

۲۵۱ ولی بیاییم زندگی پولس پس از برخوردش با آن روشنایی آسمانی را مقایسه کنیم و ببینیم که آیا شایسته است. چه رخ داد؟ پس از اینکه روشنایی الهی بر پولس فرود

آمد، از دانش خود دست کشید و از آن گروه نوگرا دوری جست و چنین در روح عیسی مسیح خرامان شد. جلال بر خدا! پولس با وجود دانش و فرزانی سرشاری که در خود داشت هیچگاه واژه‌های سنگین به کار نبرد.

هنگامی که میان قرن‌تیان آمد، چنین گفت: «با حکمت انسان به نزد شما نیامده‌ام. به سخنان مقنع حکمت نزد شما حاضر نشدم می‌ادا ایمان شما بر آن استوار باشد. بلکه به سادگی، به قوت رستاخیز عیسی مسیح نزد شما آمدم تا ایمان شما بر آن استوار شود.» این است یک زندگی [شایسته]. به آن نظر کنید.

۲۵۲ او هرگز به سلاح فضل خود وارد نشد. هیچ وقت با نوگرایان و روشنفکران همپا نشد. در جایی که امر الهی با اعتقادنامه‌های آنها سازگاری نداشت، فروتنانه از کلام پیروی کرده در روح مسیح گام برمی‌داشت. ولی پولس آن روشنایی الهی را دیده و در آن خرامان شد (مگر نه؟) و چنین اجازه داد زندگی مسیح در عصری که او می‌زیست، عیسی مسیح را بازتاباند، باشد که مردم روح خدا را در او ببینند.

و فروتنان چنان آن را باور کردند که خواستند دستمال‌ها و فوطه‌ها بیاورند. آنها [دستمال‌ها] را بر روی بدنش می‌گذاشتند، سپس برمی‌داشتند. و ایمان شگرفی به آن داشتند زیرا پولس بازنمودی از عیسی مسیح شده بود، ایمان داشتند هرآنچه او لمس می‌کرد متبارک می‌شد. چه وصفی زبینه‌ی چنین مردی است که زندگی و تمام دار و ندار خویش را وقف کرد؟ دانش خود را کاملاً فراموش کرد تا با ماهیگیران و متکدیان در دست‌اندازهای خیابان همراه شود، باشد که از روشنایی او مهر عیسی مسیح تجلی یابد.

گفت: «چهل و نه بار بر پشت خود تازیانه خورده‌ام، این مایه‌ی رنج من نمی‌شود.» همچنین گفت: «در بدن خود داغ‌های عیسی مسیح را دارم.» آن دوست بی‌ادعای بنیوا در چنین شرایط وحشتناکی بود، گفت: «در بدن خود داغ‌های عیسی مسیح را دارم.» زمین تا آسمان با آن فرد بلند مقام که کاهنان را به دور خود جمع کرده بود، تفاوت داشت.

۲۵۳ و زمانی که در روم بود، کسی کنارش قرار نگرفت. و بلوکی ساختند تا آنجا سرش را از بدنش جدا کنند. همان جاست که درون مایه آشکار می‌شود. چه شگفت! گفت: «تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد و نه فقط به من بلکه نیز به همه‌ی کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.» این است زندگی شایسته‌ی انجیل، این یک فرزند اصیل است.

۲۵۴ پولس برای مسیح پایداری کرد. خویشتن را وسیله‌ی انعکاس انجیل ساخت. ولی پیش از رسیدن به چنین جایگاهی، انجیل را فراگرفت. راهی عربستان شد و سه سال همان‌جا مانده عهد عتیق را برگرفت. و به سلاح عهد عتیق نشان داد که به راستی او [همان] عیسی مسیح بود. و خویشتن را وسیله ساخت تا امر الهی از طریق او به مردمی فروتن بازتاب داده شود. آن، او، هنگامی که... او گفت: «سیری و گرسنگی و افلاس را تجربه کرده‌ام.»

مردی دانش آموخته چون او، با چنان فضلی که داشت، همان جا ایستاد... او شاگرد غملائیل یکی از علامه‌های عصر و از نزدیکان کاهن اعظم بود. برادر، او می‌توانست ثروتی میلیون‌ها دلاری و انواع و اقسام ساختمان‌ها را داشته باشد. درست است. ولی با این حال گفت: «من...»

۲۵۵ او تنها یک پالتو داشت. و دیماس مردی با چنین خدمتی ویژه را ملاقات کرد! پولس در دوم تیموتائوس باب سوم گفت: «دیماس دیگران از روی دلبستگی به دنیای کنونی مرا ترک کرده‌اند.» گفت: «ردایی را که آنجا گذاشتم، وقت آمدنت بیاور. هوا سرد خواهد شد.» آیا جای تعجب ندارد که مردی با چنین رسالت ویژه، یک ردا بیشتر نداشته باشد؟ ولی خدا را سپاس!

۲۵۶ این مرا به یاد مارتین قدیس می‌اندازد که پیش از توبه و بازگشت خود به دفاع از انجیل و دیگر مسائل می‌پرداخت. اشاره‌ای به آن امر [در شورای پیشانیقیه‌ای، یا شورای نیقیه، پدران نیقیه، در تاریخ هست. او روزی از دروازه عبور می‌کرد. مارتین از اهالی شهر تور فرانسه بود. و شخصی بود که... گدایی پیر آنجا دراز کشیده بود، در حال مرگ بود، لباسی نداشت. و مردمی که از آنجا رد می‌شدند می‌توانستند به او لباس دهند ولی چنین کاری نکردند. از کنار او می‌گذشتند و آن شخص پیر را نادیده می‌انگاشتند. و مارتین قدیس آنجا درنگ کرده نگاهی به او انداخت. آورده‌اند که مارتین...

۲۵۷ گماشته‌هایی داشت که به اصطلاح چکمه‌هایش را واکس بزنند. اما او خود چکمه‌های گماشتگان را واکس می‌زد.

پس پالتو خود را درآورد و چاقویی برداشت و با شمشیر خود آن را بریده، نصف کرد. و آن گدای پیر را با آن پوشانید، گفت: «ما هر دو می‌توانیم زنده بمانیم.»

او به خانه رسید و به تخت خود رفت. دراز کشید، به آن مرد اندیشید و گریه کرد. چیزی او را بیدار کرد. او نگاه کرد. حضوری در اتاق بود، عیسی مسیح همان تکه ردای کهنه‌ای را بر تن داشت که او بر تن آن گدا کرده بود. گفت: «آنچه برای این کوچکان کنید برای من انجام داده‌اید.» این زندگی در شایستگی انجیل است. گذشته از این می‌دانید او چطور زندگی خود را مَهر کرد، درست است؟

۲۵۸ به پلی کارپ نظر کنید، برای تعمیر در نام عیسی در برابر کلیسای کاتولیک رومی ایستاد. و او را بر روی هیزم سوزاندند، حمامی عمومی را تخریب کردند و او را سوزاندند. به ایرنوس و دیگران نگاه کنید که به همین خاطر رنج کشیدند. این زندگی‌ها شایسته هستند.

۲۵۹ به پولس در رساله‌ی عبرانیان باب ۱۱ توجه کنید، او آنجا چنین گفت: «آنها با آره دو پاره گشتند، در پوست‌های گوسفندان و بزها در صحراها محتاج و آواره شدند، جهان لایق ایشان نبود.» چنین است. چنین زندگی‌ای شایسته‌ی انجیل است. در روز داوری زندگی من و شما در مقایسه با چنین مردانی چگونه خواهد بود؟

۲۶۰ حال به پولس بنگرید. در ادامه باز به او اشاره می‌کنیم. پولس برای انجیل ایستاد و خود را وسیله ساخت تا عیسی از طریق او خویشتن را به اصطلاح جاری سازد. به نگاه و تصور دیگران درباره‌ی آن هیچ پروا نکرد. روزی کار به جایی رسید که کاهن اعظم رأساً دخالت کرد تا به خاطر آن امر الهی سر را از بدن پولس جدا کنند. او نمودی شایسته از انجیل بود. بگذارید... به آنجا نگاه کنید... او بی‌پروا به تصور مردم وسیله شد تا سیلان زندگی جاوید از طریق او جاری شود و به جایی رسید که گفت: «راضی هم می‌بودم که [خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم.»

حال آیا می‌دانید پس از برخوردارگی از برکت زندگی چه کار خواهید کرد؟ پرسش شما همین است. هم اینک پاسخش با شماست. اگر به راستی از زندگی جاوید برخوردار شده‌اید طرف روشنفکرگری را می‌گیرید یا این سمت را انتخاب می‌کنید. ولی به هر روی چیزی رخ می‌دهد.

۲۶۱ این است آنچه رخ می‌دهد. پولس آماده بود تا از مسیح محروم شود باشد که قومش... همان کوران و منکرانی که نمی‌خواستند به انجیلش گوش دهند!

بیشتر که می‌اندیشم، از خود شرمسار می‌شوم. من آماده بودم مردم را به حال خود رها کنم زیرا به من گوش نمی‌کردند. الزام به توبه را حس کردم. و توبه کردم. توجه می‌کنید؟

۲۶۲ توجه کنید. به اینکه دیگران چه فکر می‌کنند، اعتنا نکرد، چنین زندگی‌ای در شایستگی انجیل است.

اکنون جلسه را تمام می‌کنم.

۲۶۳ آن مرد ثروتمند همانند بیشتر ما در عصر کنونی، در را بر روی کلام بست و آن را مردود شمرد و به عضو شدن در یک کلیسا دل خوش کرد و زندگی‌ای را نشان داد که به گواهی کتاب مقدس در شایستگی انجیل نبود، او باید پذیرا می‌شد. آیا چنین است؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] چگونه می‌شود انجیل از طریق فروغی بدرخشد که چنان به تاریکی گراییده که منکر قدرت خدا می‌شود؟

۲۶۴ حال، تنها راه زیستن زندگی‌ای شایسته و سزاوار، این است که بگذاریم مسیح و کلامش (که او خود کلام است) خود را به کاملیت در شما بازتاب دهد تا جایی که خدا آنچه که در کلام گفته را تأیید و تصدیق کند. زیرا مسیح مُرد تا بتواند چون قربانی در پیشگاه خدا حاضر شود. در هیئت روح القدس برگشت تا در راستای پیشبرد کار خود در میان مردمش خود را بازتاباند، او خود را از طریق شما منعکس می‌سازد تا کلام وعده‌ی خویش برای روزگار آتی را محقق سازد.

به همان سان که یحیی تعمیددهنده شنید، هنگامی که از آمدن مسیح شنید. و مسیح به سوی آب رفت. و یحیی گفت: «اینک، برّه‌ی خدا.»

هیچ کس دیگر آن امر الهی را ندید. اما او آن را رؤیت کرد، آن روشنایی همچون کبوتری از آسمان فرو می‌آمد. و آوازی گفت: «این پسر حبیب من است که من از ساکن شدن در او خشنودم.» او آمدن امر الهی را دید.

و عیسی، همان عمانوئیل به سوی آب رفت، نزد واعظی که به گمان مردم، تندرو و بنیادگرا بود. در برابر دیدگان مردم به سوی آب رفت و گفت: «می‌خواهم از تو تعمید یابم.»

۲۶۵ یحیی گفت: «خداوندا، من نیاز دارم که از تو تعمید یابم. پس چرا نزد من آمده‌ای؟» نگاه‌های هر دو با هم تلاقی کرد، یک نبی و خدایش. آمین. می‌توانید... من... مگر دوست نداشتیم آنجا ایستاده و آن صحنه را نظاره می‌کردم؟ نگریستن آن دیدگان سنگین و معنادار یحیی که خیره شده بود و آن دیدگان سنگین و معنادار عیسی؛ از نظر جسمانی با هم قوم و خویش بودند.

۲۶۶ عیسی گفت: «یحیی، الان بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است. ما پیغام این عصر هستیم. ما را مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم.»

۲۶۷ یحیی با خود گفت: «بله، او همان قربانی است. قربانی باید پیش از تقدیم شسته شود.» سپس گفت: «بیا.» و بدین ترتیب او را تعمید داد. آمین. به سخنی دیگر «ما را مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم.»

عیسی می‌دانست که یحیی صاحب شخصیت اصیلی بود، گفت: «تا کنون مردی چون یحیی از زن زاییده نشده است. او برتر از یک نبی است، شما می‌توانید خود این را دریابید، این برتر از یک نبی است.» و عیسی که قلب یحیی را دیده بود، از این امر آگاه بود. کسی که با او خویشی داشت، او را رو در رو ملاقات کرد.

۲۶۸ یحیی گفت: «خداوندا، من نیاز دارم که از تو تعمید یابم. و تو نزد من می‌آیی؟»

۲۶۹ او گفت: «الان بگذار، یحیی. لیکن به یاد داشته باش زیرا که ما را مناسب است تا تمام آنچه خدا وعده داده است را محقق نماییم. آن قربانی من هستم. پیش از تقدیم باید پسته شوم.» چه پر جلال! چه باشکوه!

۲۷۰ و امروزه حینی که روشنایی‌های شامگاهی می‌درخشند، شگفتا که هیچ انسانی با عقل سلیم پیدا نیست که بگوید (هر پژوهنده‌ی کتاب مقدس که کتاب مقدس را از نظر گذرانیده باشد، می‌داند) که این روز واپسین است. پس ما را هم مناسب است که این دیوارهای بزرگ را فروافکنیم یا از این امور دوری کنیم و در این واپسین روز به عدالت عیسی مسیح برسیم و پیش از آنکه شیطان علامت وحش را بر ما بزند، مَهر خدا را برگیریم. همین. بله.

۲۷۱ به پیشگاه خدا دعا کنید تا بفراید که روشنایی امروز در شما برخیزد تا خادمی سرسپرده برای خدا باشید. و آنگاه بگذارید ثمره‌ی آن روح الهی برای همیشه در زندگی شما باقی بماند. و چنین زندگی‌ای شایسته‌ی [دعوت] انجیل است.

۲۷۲ با اجازه‌ی شما عزیزان می‌خواهم برای ختم بحث این مطلب را بگویم. تنها راه، تنها راه زیستن در شایستگی انجیل برای شما، این است که بگذارید خود انجیل، هر ذره‌ی انجیل در شما درونی شود و وعده‌های خدا را بازتاب دهد و آنها را تأیید و تصدیق کند. باشد که خدا در شما زندگی کند تا وعده‌های عصر حاضر را تصدیق نماید.



درست مانند یحیی، چنانکه عیسی به یحیی گفت: «یحیی، ما را مناسب است. درست است. ولی ما پیغام این روزگار هستیم و ما باید تمام عدالت را به کمال رسانیم.»

و چنانچه مسیحیان عصر کنونی هستیم، باشد که عیسی مسیح را در قلب خود بپذیریم. و او کلام است. هیچ بخشی از آن امر الهی را انکار نکنید. بگویید: «این حق است.» و آن را در قلب خود جای دهید، به ثمره‌ی روح در خود بنگرید، و هر وعده‌ای که خدا در کتاب مقدس فرمود را محقق سازید. خواست خدا همان تحقق وعده‌ی الهی است و او برای انجام این کار جز دست من و شما دست دیگری ندارد. او جز چشمان من و شما چشمان دیگری ندارد. او جز زبان من و شما زبان دیگری ندارد. «من تاک هستم. شما شاخه‌ها هستید.» شاخه‌ها میوه می‌آورند. تاک به شاخه قوت می‌بخشد. این همان زندگی شایسته است.

۲۷۳ دعای من برای شنوندگان رادیویی یا... شنوندگان نوار و عزیزان حاضر این است که خدای همه‌ی فیض‌ها، خدای آسمان‌ها روح‌القدس متبارک خود را بر همه‌ی ما تابان سازد باشد که از امشب به بعد، از این پس بتوانیم به گونه‌ای زندگی کنیم که خدا بگوید: «من خشنودم. به شادی جاوید راه یاب که پیش از بنیاد عالم برای تو مهیا شده است.» باشد که خدای آسمان‌ها بر کات خود را بر همه‌ی شما مزید فرماید.

۲۷۴ دعا می‌کنم که خدا امشب شما خانم‌هایی که موهای کوتاه دارید را گونه‌ای برکت دهد که صاحب بصیرت شده از این گرایش مدرن حاکم بر روزگار کنونی دوری کنید و به این دریافت نائل شوید که به گفته‌ی کتاب مقدس چنین کاری درست و شایسته نیست. و چنانچه با برتن کردن لباس‌های غیراخلاقی خطا کرده باشید، باشد که خدای آسمان‌ها فیض خود را در قلب شما بریزد تا شما دیگر هرگز این کار را نکنید، که دیگر هیچ وقت در مواردی از این دست به خطا و اشتباه نروید. باشد که روح‌القدس این را برای شما باز کند و به شما نشان دهد. باشد که شما بدون تعمید روح‌القدس...

۲۷۵ شما مردانی که می‌گذارید همسران رئیس خانه باشد و شما را پیشوایی کند، باشد که خدای آسمان‌ها به شما فیض عطا کند تا پا پیش گذاشته و آن زن را دوباره بر سر عقل بیاورید، بله، و درک نمایید که این است جایگاه شما در مسیح. البته نه در جایگاه ارباب و رئیس بلکه به عنوان سر خانه و سرپرست کانون خانوادگی. به یاد داشته باشید، او در آفرینش بنیادین نبود. او برآیندی مشتق شده از شماست، خدا او را به شما بخشیده تا از شما مراقبت کند تا لباس‌های شما را تمیز کند و خوراک شما را آماده کند و کارهای دیگر. او دیکتاتور شما نیست.

۲۷۶ و شما زنان آمریکایی که با آن رنگ غلیظ بر روی صورت خود می‌گردید و باد در دماغ دارید و اگر باران ببارد صورت شما شسته می‌شود، گمان می‌کنید یک دیکتاتور هستید. تنها نزد مردی که از مردانگی افتاده باشد، می‌توانید چنین جایگاهی داشته باشید، نه نزد یکی از پسران اصیل و تبارمند خدا. درست است.

۲۷۷ باشد خدا به شما مردان فیض عنایت فرماید تا به عنوان پسران خدا چنین موارد بی‌معنا و مفهومی را متوقف سازید. درست است. باشد که او به شما فیض دهد تا

سیگاراها را دور بریزید، از گوش کردن به جوک‌های کثیف و تمام آن یاوه‌ها دست بردارید. باشد که پسران خدا بوده و بتوانیم زندگی شایسته‌ی انجیل را رقم زنیم.

همین که شخصی از خیابان عبور می‌کند، بگوید: «اگر یک مسیحی وجود داشته باشد، همین شخص است که اکنون رد می‌شود. اگر یک مسیحی وجود داشته باشد همین شخص در حال عبور است که برای تجلی ماهیت خدا وسیله شده است. شاید به نظر شما آن زن از مد افتاده باشد ولی او یک بانوی نجیب است.» چنین است.

۲۷۸ در جایگاه مسیحی باید خوشنام باشید زیرا ما اینجا بیگانه هستیم. اینجا سرای ما نیست. سرای آسمانی ما بالاست. ما پسران و دختران پادشاه پادشاهان هستیم. بیایید... پس زندگی آپرومندانه داشته باشیم. باشد که ما... به گونه‌ای زندگی کنیم که آنچه مدعی آن هستیم، یعنی مسیحی بودن، مایه‌ی سرافرازی شود؛ اگر نمی‌توانید آن چنان زندگی کنید پس از ادعای مسیحی بودن، دست بردارید زیرا این چنین آن موضوع مقدس را بی‌اعتبار و بدنام می‌کنید.

۲۷۹ از شما عزیزانی که در این شب گرم اینجا نشستید، سپاسگزارم. اطمینان دارم که هیچ یک از شما در آن روز از دست نخواهد رفت. اطمینان دارم که شما و من به اتفاق نزد خدا فیض خواهیم یافت و اینکه من قادر خواهم بود برای آنچه حقیقت است بایستم، به هیچ عنوان هدف رنجاندن شما نیست، مراعات حال شما هم نیست، اصلاً. ملاحظه می‌کنید؟ اگر من پدر خوبی نبودم می‌گذاشتم فرزندم هر کاری انجام دهد. من آنها را اصلاح خواهم کرد. و با محبت این کار را خواهم کرد. محبت اصلاحگر است. پت، به یاد دارم آن روز برای من یادداشتی نوشتید. هنوز آن را دارم. و محبت اصلاحگر است. این گفته‌ی کتاب مقدس است. و اگر چیزی درست نباشد به همین دلیل خدا ما را اصلاح می‌کند. او ما را دوست دارد.

۲۸۰ باشد که زین پس به گونه‌ای شایسته زندگی کنیم، شکلیا و مهربان. ظاهرین نباشید، چه بسا بگویید: «خوب، خدا متبارک باد، می‌دانم که آن خانم از آن امر الهی برخوردار شده است. به زبان‌ها سخن می‌گوید. در روح رقصید.» این چیزها زیبا و ستودنی هستند. اما چنانچه بی‌بر باشد، ثمره به بار نیاورد، روح [خدا] آنجا حضور ندارد. آن شخص فقط احساساتی شده یا چنین چیزی را تقلید می‌کند زیرا روح‌القدس تنها در فضای ثمرات روح زیست می‌کند. خدا تنها به این ترتیب عمل می‌کند و بس.

۲۸۱ خدا به شما برکت دهد. بیایید لحظاتی سرهای خود را خم کنیم.

باشد خدایی که در این روزگار واپسین روشنایی خود را افشاند است... کتاب مقدس وی همین‌جا مقابل من قرار دارد و تصویر آن فرشتگان، این روشنایی رازآگین هرمانند که دانشمندان هم نمی‌دانند چطور به اینجا رسیده و از توضیح آن ناتوانند. اما ای پدر، ما سپاسگزاریم. تو چند ماه پیش از اینکه این امر رخ دهد، به ما گفتی و ما از تو سپاسگزاریم.

۲۸۲ خداوندا، عنایت بفرما تا مردمی که به نامت خوانده شده‌اند همین امشب از گناه، بی‌ایمانی دست بردارند. باشد چنانکه... خداوندا، باید چنین بی‌پروا در خصوص

خواهران مان صحبت می‌کردم، به این دلیل نیست که آنها را دوست ندارم بلکه نمی‌خواهم شاهد این باشم که شیطان آنها را سردرگم و گمراه سازد تا جایی که یکی از همین روزها از دنیا بروند و با وجود شنیدن حقیقت الهی، در چنین شرایطی با تو ملاقات کنند. باشد که آنها آن را از آن خود بدانند، بروند و نگاشته‌های مقدس را تفحص کنند و دریابند که آیا آن درست است. سپس به زانو افتاده چنین بگویند: «خدایا، آیا این حقیقت است؟» خداوند، اگر نسبت به آن صادق باشند، همین بسنده خواهد کرد زیرا کلامت حق است.

۲۸۳ مردم نشسته‌اند و از جای خود تکان نخورده‌اند. چه بسا چیزی مایه‌ی رنجش آنها شده باشد. اما روح خدا با عزیزان سخن گفته و آنها در کمال آرامش نشسته گوش جان سپردند. دیگر دیرهنگام است. این جلسه‌ی شامگاهی تا دیرهنگام ادامه یافت ولی گفتنی است که در روزگار ما بس دیر شده است. اینک خورشید در حال غروب کردن است. دنیا به سردی می‌گراید. خدایا، به زودی تاریکی فرامی‌رسد و هنگام بازگشت خداوند برای برداشتن کلیسایش فرامی‌رسد. خداوند، به همین دلیل با تمام وجود سپاست می‌گوییم!

۲۸۴ و اکنون دعا می‌کنیم همه‌ی عزیزانی که هم اینک در پیشگاه الهی حاضر شدند را برکت دهی. خداوند، بفرما تا هر شنونده‌ی این نوار، در هر جای این جهان پهناور که باشد، از اعتقادنامه‌های باستانی و چنین چیزهایی دوری بجوید و فرادست آمده خدای زنده را خدمت کند، بلکه درست مانند آن شهبانو سرزمین جنوب نزدیک آید و در آن امر الهی سرمایه‌گذاری کند. او آمد و سختی سه ماه راه را بر خویشتن هموار کرد تا به حضور سلیمان، آن نماینده‌ی عیسی مسیح یا خدای آسمان‌ها رسید. عیسی گفت: «او از دورترین نقطه‌ی دنیا آمد تا از خرد سلیمان بشنود و بداند که برتر از سلیمان اینجاست.» و می‌دانیم که «برتر از سلیمان» اینجا حضور دارد، خود روح‌القدس شگرف همین‌جا حاضر شده انسان‌ها را وسیله می‌سازد. ای پدر، چگونه سپاس تو را به جا بیاوریم. اکنون برای جاری شدن و افاضه‌ی برکات دعا می‌کنم.

۲۸۵ شبان عزیز ما، برادر نویل را برکت ده. خداوند، در حالی که به او نگاه می‌کنم و به همه‌ی کارهای محبت‌آمیزش فکر می‌کنم، قلبم به شوق می‌آید. او در قلب ما جا دارد. می‌بینیم چگونه از همسر خود و فرزندان خردسالش مراقبت می‌کند، خدایا دعا می‌کنم که تو به او قوت عطا نمایی. به او دلیری ببخش. به او به خاطر سال‌های بسیار فراوان خدمت در این مزرعه‌ی حصاد که در آن هستیم، برکت عطا کن.

۲۸۶ همه‌ی برادران خادمی که امشب اینجا نشسته‌اند را برکت ده. بسیاری از این عزیزان از مکان‌های دیگر آمده‌اند. دعا می‌کنم که آنجا با آنها باشی، جونی و برادر رادل، و این مردان عزیز که از کلیساهای خواهر کلیسای اینجا هستند و ایستاده و در مناطق مختلف شهرها فروغ انجیل را برمی‌افزاند زیرا برای همان روشنائی، همان امر الهی جنگ می‌کنند. خداوند به خاطر وجود این عزیزان تو را سپاس می‌گوییم. به آنها دلگرمی عطا کن. و به آنها فیض ببخش تا در آزمون‌های عظیم و چیزهایی که بر زمین حادث می‌شود تا تمام مسیحیان را بیازماید، ایستادگی کنند.

۲۸۷ خداوندا، بیماران و مفلوجان را شفا ده. در هفته‌ی آتی با ما باش. به ما دلیری ببخش. باشد که این درس‌های کوتاه و نامنسجم مدرسه‌ی یکشنبه هرگز از قلب آنها بیرون نرود. باشد شب و روز تأمل کنند. این برکات را عطا کن، ای پدر. این را در نام عیسی مسیح طلبیدم. آمین.

۲۸۸ آیا دوستش دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] آن امور را باور می‌کنید؟ [«آمین.»] بیایید در حالی که به هم می‌پیوندیم، دوباره سرود خوب خود را بخوانیم «دوستش می‌دارم، دوستش می‌دارم». خواهر اونگرن کجا هستند؟ اینجا هستند، یکی از عزیزان یا خواهری که پیانو می‌نوازد، یکی از خانم‌های اینجا؟ ایشان را نمی‌بینم. بله، اینجا هستند، خانمی که اینجا تشریف دارند. درست است.

۲۸۹ امشب با وجود تمام ملاحظات لازم، برادر اوگرن را ندیدم. ایشان می‌خواستند امشب سرود چه عظیمی! را برای من بخوانند. و حدس می‌زنم برادر به خانه رفته باشند. می‌بینید؟ بامداد امروز این سرود را شنیدم و قطعاً قدردان آن هستم. چه زیبا، چه دلنشین! به راستی در قلبم طنین‌انداز شد. و می‌خواستم سرود چه عظیمی! که ایشان می‌خوانند را بشنوم.

۲۹۰ حال بیایید همه به اتفاق سرود دوستش می‌دارم را بخوانیم. اکنون چشمان خود را ببندید. و بیایید اینک به او بنگریم و بگوییم: «خداوندا، اگر هر خواهش نفسانی در من هست، آن را از من بردار، همین حالا. آن را بردار.» و شما که این نوار را می‌شنوید، هنگام شنیدن این سرود، همراه ما بخوانید، درست بر روی صندلی خود هر جا که نشسته‌اید.

اگر چنین است که کلام شما را ملزم ساخته ولی شما فکر نمی‌کنید که این کلام است پس برای کسب اطمینان از صحت آن، نگاشته‌های مقدس را تفحص کنید. این بر شما واجب است. مسئله‌ی مرگ و زندگی در میان است.

و حینی که این سرود را می‌خوانیم، چنانچه هر خواهش نفسانی در زندگی شما هست، آیا سر جای خویش دست خود را بلند نخواهید کرد؟ طوری که فرزندان شما و همسران، عزیزان و اطرافیان شما هم دست خود را بلند کنند. سرود دوستش می‌دارم را بخوانید و زندگی خود را به او تقدیم کنید. بگویید: «خداوندا مرا از هر پلیدی پاک ساز.»

بیایید در حالی که می‌خوانیم، بایستیم.

دوستش می‌دارم، من...

خداوند عیسی، دعا می‌کنم که مردم را شفا دهی، عزیزانی که این دستمال‌ها بر آنها گذاشته خواهد شد. آنها را در نام عیسی مسیح مبارک می‌سازم. آمین.

و بهای نجاتم را پرداخت

بر درختی در جلجتا.

۲۹۱ حال، در این برکت شگرف! خواهر به نواختن ادامه دهید. فقط چشمان خود را ببندید و یک دقیقه تأمل کنید. بیایید در قلب خود چنین دعا کنیم: «خداوند عیسی،

مرا تفتیش کن. آیا به راستی تو را دوست دارم؟ تو گفتی: اگر مرا دوست دارید سخنان مرا پاس خواهید داشت، اگر مرا دوست دارید کلام مرا به جا خواهید آورد.» و سپس در قلب خود بگویید: «خداوندا، بگذار کلام تو را پاس دارم. بگذار آن را در قلب خود پنهان سازم، مبادا به تو گناه ورزم، که انکار سخن تو گناه ورزیدن است.»

۲۹۲ اینک هنگام خواندن سرود دوستش می‌دارم، بیاید به کسی که نزدیک ماست دست دهیم. دست‌های یکدیگر را بگیرید و چنین بگویید: «برادر یا خواهر، خدا به شما برکت دهد.» حال بسیار آرام.

«من...» برادر، خدا به شما برکت دهد. «من...» خواهرم، خدا به شما برکت دهد. خواهر، خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. «و بها...» خواهرم، خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. «... در جلجتا.»

۲۹۳ اینک دست‌های خود را به حضورش برافرازم.

دوستش می‌دارم

زیرا...

چیز دیگری داری که انجام دهی؟ دوست دارم که به پایان برسانی.

... مرا

و بهای نجاتم را پرداخته

بر درختی در جلجتا.

۲۹۴ آیا دوستش دارید؟ [جماعت می‌گویند: «آمین.» - گروه تألیف.] مگر او خارق‌العاده نیست؟ [«آمین.»] بچه‌ها، برای هر یک از شما دعا می‌کنم. چه فایده‌ای خواهد داشت اگر اینجا بایستم و این مطالب را بیان کنم ولی در قلب خود فکر نکنم که به شما کمک خواهد کرد؟ در این لحظه خسته و بی‌رمق هستیم. به سختی می‌توانم اینجا بایستم. پاهایم درد می‌کند. و هنگامی که کفش‌هایم را می‌پوشم، عرق می‌کنم و غیره به حدی که گویی پاهایم پخته است. و بسیار خسته‌ام! من دیگر جوان نیستم. در جلسات سه یا چهار ساعته موعظه کرده‌ام و برای بیماران دعا کرده‌ام، شب و روز بی‌وقفه ادامه دادم. چرا اینجا می‌آیم تا چنین کارهایی انجام دهم؟

شما می‌دانید که در طول این سی سال اگر برای مشهور شدن بود از آن اجتناب می‌کردم. می‌دانید که پولی دریافت نمی‌کنم. این را می‌دانید. و ندارم... آیا چیزی در نام خداوند به شما گفته‌ام که رخ نداده باشد؟ می‌دانید که عین حقیقت است.

شما را دوست دارم. این محبت خداست که برای هر یک از شما در قلب خود دارم. ای کاش می‌توانستم... ای کاش می‌توانستم در حضور خدا بایستم و بگویم: «بگذار- بگذار- بگذار به آنها کمک کنم. بگذار- بگذار چنین کنم.» نمی‌توانم آن کار را انجام دهم. هر کس باید برای خویشتن بایستد. دقت می‌کنید؟

۲۹۵ ایمان دارم روزی همه‌ی ما بالا خواهیم رفت. و اگر چنین شود که قبل از آن موعد بخوابیم، من پیش از شما برگرفته شوم، به یاد داشته باشید در آن سرا شما را

ملاقات خواهم کرد. می‌دانم که آن آنجاست. رؤیاهایی که یکسره همه چیز را برای شما بازگو می‌کنند، به همان شکلی که خدا گفته بود، محقق شده‌اند. هیچ کس در طول این سال‌ها نمی‌تواند اینجا حاضر شده و ادعا کند که تاکنون چیزی به شما گفته باشم و درست به شکلی که بوده واقع نشده باشد. سراسر دنیا این را می‌داند. چنانکه مشاهده کرده‌اید هر چیزی که به افراد گفته شد عین حقیقت بود. آیا ملاحظه می‌کنید؟ همواره چنین بوده است. همان خدا اجازه داد من از پرده‌ی زمان عبور کنم. دیدم زنان و مردان دستان خود را بر روی من گشوده و مرا در آغوش گرفتند و گفتند: «برادر برانهام.»

۲۹۶ پس-پس نمی‌توانم دست روی دست بگذارم. خوب اگر خسته هستم در هر حال می‌روم. پشتم درد می‌کند. و من هر روز... پنج‌شنبه و چهارشنبه دارم. می‌دانید که هر روز دردی به دردهای دیگر اضافه می‌شود.

دعایم این است که «خدا، حامی من باش. پشتیبان من باش تا کلام را موعظه کنم و برای آن حقیقت پایداری کنم تا هنگامی که ببینم که پسرم جوزف به قدری بزرگ و از روح‌القدس پر شده که من بتوانم این کتاب مقدس قدیمی را برداشته و آن را در دست او بگذارم و بگویم: پسر، تا آخر عمر خود آن را با خود بردار. در مورد آن مسامحه نکن.»

۲۹۷ گمان می‌کردم بیلی انجیل را موعظه خواهد کرد. ولی خدا هیچگاه او را فرانخواند.

ولی بر این باورم که جوزف حتی با وجود اینکه جوان است، ایمان دارم که او صاحب دعوت الهی است. به خاطر همین بچه‌ها نمی‌توانند با او بسازند زیرا راهنما و پیشوا است. و می‌دانم که خدا او را فراخوانده است. دلم می‌خواهد به پیروی از روش کتاب مقدسی، به پیروی از کلام خدا او را تعلیم و پرورش دهم تا کلام را ترک نکند. اگر خدا اجازه دهد، خود می‌خواهم این کار را انجام دهم. و هنگام پیری در حالی که در جایی در آن پشت خواهم نشست او را آنجا ایستاده پای منبر ببینم که می‌گوید: «همان انجیلی که پدرم برایش ایستادگی و پایداری کرد. او امشب اینجا نشسته است، سالخورده و ضعیف. اما من می‌خواهم جای او را بگیرم و کفش‌هایش را بر پا کرده و در همان مقام بایستم.»

۲۹۸ آنگاه من نگریسته، خواهم گفت: «خداوند، بگذار خدمت در آرامش برود.» این چیزی است که بسیار دوست دارم شاهدش باشم. تا آن زمان فرارسد...

۲۹۹ چه می‌شد اگر در نسل دیگری برمی‌خاستم؟ نمی‌شود. باید با همین نسل حاضر شوم. باید در کنار شما همان‌جا حاضر شوم. شما کسانی هستید که باید نمایندگی کنم و درباره‌ی انجیلی که اعلام کرده‌ام در پیشگاه خدا پاسخگو باشم. آیا با این توصیف فکر می‌کنید می‌شود اکنون برای سردرگم کردن شما و دور کردن شما از راهی که به گمانم حق است، در این جایگاه بایستم؟ شما را به ادامه‌ی آنچه حق است تشویق می‌کنم. ولی بر من روشن است که چنانچه چیزی دروغ و ناراست باشد باید عزم کرده شما را از مسیر نادرست خارج کرده وارد راستی سازم. راست می‌گویم و خدا گواه است

که با تمام قلب خود تکاتک شما را، با محبت حقیقی مسیحایی الهی دوست دارم. خدا به شما برکت دهد. برای من دعا کنید.

۳۰۰ نمی‌دانم آینده‌ی من چگونه رقم خورده است اما می‌دانم چه کسی آینده‌ی مرا رقم زده است پس در آن آرامی می‌یابم.

۳۰۱ منبر را به شبان ما، برادر نویل، مردی که به عنوان خادم عیسی مسیح مورد اعتماد کامل من است، می‌سپارم.



آیا در شایستگی انجیل زندگی می‌کنید؟ FRS63-0630E  
(Is Your Life Worthy Of The Gospel?)

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در عصر یکشنبه ۳۰ ژوئن ۱۹۶۳ در خیمه برانهام در جفرسونویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام در یک نوار مغناطیسی ضبط شد و به شکل کامل به زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2022 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS  
P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.  
[www.branham.org](http://www.branham.org)